

## فصل سوم

### ابعاد مختلف جهانی شدن

#### جهانی شدن اقتصاد

جهانی شدن یعنی گسترش و تعمیق پیوندها و وابستگی‌های متقابل در سطح جهان. اما در حوزه اقتصادی جهانی شدن مفهوم خاصی دارد. جهانی شدن اقتصاد یعنی اینکه فرآیند توزیع و تولید کالا و خدمات در سطح جهانی و بدون توجه ویژه به مرزهای جغرافیایی - سیاسی انجام می‌گیرد. بنابراین جهانی شدن اقتصاد یعنی کارخانه‌های جهانی، مدیران جهانی، سازماندهی مدیریت در سطح جهان، تکنولوژی قابل استفاده در سطح جهان، ارائه خدمات بانکی، مالی، بیمه، حمل و نقل و... در سطح جهان. نتیجه وضعیت فوق را می‌توان به این شکل توصیف کرد که دگرگونی‌هایی که مراحل پرشتاب آن در دهه اخیر طی شده است و امروزه همچنان ادامه دارد وضعیتی را ایجاد خواهد کرد (و در مقیاس محدودتری ایجاد نموده است) که در آن تولیدات ملی، تکنولوژی ملی، شرکتهای ملی و صنایع ملی وجود نخواهند داشت. تقریباً همه عوامل تولید مانند پول، کارخانه‌ها، ماشین‌آلات با سهولت از مرزها عبور می‌نمایند. در این خصوص در اوایل دهه هفتاد وزیر کار آمریکا در مورد کشور خود می‌نویسد که:

*«اندیشه اقتصاد آمریکایی مفهوم خود را از دست می‌دهد. اندیشه‌هایی مانند*

*شرکتهای آمریکایی، سرمایه آمریکایی، کالاهای آمریکایی، و تکنولوژی*

*آمریکایی به همان سیاق نامفهوم می‌شوند.»*

لذا خصوصیات جهانی شدن اقتصاد، یعنی ویژگی‌های تولید و توزیع را می‌توان به شکل زیر

برشمرد:

- ۱- جهانی شدن بازارهای مالی
  - ۲- جهانی شدن استراتژی شرکتها در درون یک بازار رقابتی
  - ۳- انتشار تکنولوژی همراه با فرایند تحقیق و توسعه در سطح جهان
  - ۴- شکل‌گیری الگوهای مصرف جهانی همراه با بازارهای مصرفی جهانی
  - ۵- جایگزین شدن توان نظم بخشیدن به اقتصاد ملی توسط اقتصاد سیاسی جهانی
  - ۶- کاهش نقش دولت - ملت در طراحی قوانین تدبیر جهانی
  - ۷- افزایش شکافهای طبقاتی در درون جوامع - اعم از توسعه‌یافته یا در حال توسعه
  - ۸- حاشیه‌ای‌تر شدن جوامع کمتر توسعه‌یافته
  - ۹- برتری سرمایه نسبت به نیروی کار و در نتیجه، تضعیف، یا بطور دقیق‌تر قدرت‌زدایی از از تشکلات صنفی و کسانی که فاقد سرمایه هستند یا به طریقی در نوک پیکان تحولات سرمایه‌داری قرار نگرفته‌اند.
- به سخن دیگر، جهانی شدن اقتصاد این مفهوم را دربر دارد که تصمیمات و اقدامات اقتصادی در یک بخش از جهان نتایج مهمی را برای اشخاص و اقتصادهای دیگر دربردارد. جهانی شدن اقتصاد دارای دو بُعد است. بُعد اول مفهوم گسترش جغرافیایی را دربر دارد. لذا جهانی شدن اقتصاد بطور فزاینده‌ای فضای جغرافیایی گسترده‌تری را اشغال می‌کند. در بُعد دوم جهانی شدن اقتصاد مفهوم فرآیندی را دارد که شدت و فشرده شدن وابستگی‌ها، پیوندها و تعاملات بین اقتصادی را دربر می‌گیرد. لذا ترسیم جهانی شدن اقتصاد به شکل فرآیندهای متعدد، متکثر و گسترده الزام‌آور است. جهانی شدن اقتصاد روی ماهیت بی‌مرز بودن جریانهای اقتصادی تأکید می‌ورزد. و بالاخره جهانی شدن اقتصاد بر تبدیل شدن جهان، به ویژه اقتصاد جهانی، به یک واحد همگرا شده تأکید می‌کند. نتیجه وضعیت فوق این است که توان نظم بخشیدن به اقتصادهای ملی از بین می‌رود و نظام اقتصادی جهانی جایگزین آن می‌شود.

## اقتصاد سرمایه‌داری و جهانی شدن

آنچه که از مباحث فوق و مطالب پیشین برمی‌آید این است که آنچه در حال جهانی شدن است همان اقتصاد سرمایه‌داری است. خصوصیات نظام اقتصادی فوق چیست و چه چیزی را برای زندگی انسانها و جوامع دربر دارد؟ خصوصیات فوق را می‌توان به شکل زیر عنوان نمود:

۱- با پیدایش صنعت، به ویژه از اوایل قرن نوزدهم اندیشه تحول پی در پی و ماندگار یعنی *دگرگونی و بازسازی مداوم*، رفته رفته شکل گرفت. همانطور که مدرنیته به لحاظ منطق درونی‌اش، که همان شک و انتقاد‌پذیری است، تحول و دگرگونی را از آن خود کرده، سرمایه‌داری منطق ویرانگری و بازسازی همراه با منطق تولید و بازتولید اما در هر مرحله در سطحی عالی‌تر را از آن خود ساخته است. عوامل محرکه در فرآیندهای فوق به دو دسته درون‌زاد و برون‌زاد قابل تقسیم هستند. عوامل درون‌زاد را سود و انباشت تشکیل می‌دهد. در واقع جستجوی سود انرژری لازم را برای توسعه و گسترش سرمایه‌داری فراهم می‌کند. نظام سرمایه‌داری عبارت است از به کار گرفتن ثروت برای تولید ثروت بیشتر. این فرآیند تحت عنوان انباشت سرمایه شناخته می‌شود. سرمایه‌داری در پیشرفته‌ترین مرحله خود عبارت است از انباشت سرمایه در سطح جهانی.<sup>(۲)</sup> عوامل برون‌زاد را رقابت و بقاء تشکیل می‌دهند. تکنولوژی به نوبه خود عامل محرکه و دگرگونی در سطح خرد (در درون واحد تولیدی) و کلان (سطح جهان) را فراهم ساخته است. عوامل سه‌گانه فوق این نتیجه را دربردارند که نظام سرمایه‌داری میل به گسترش و توسعه دارد. یعنی سرمایه‌داری از طریق خودویرانی، خودبازسازی و نوسازی و از طریق بازتولید خود، مدام فضای جغرافیایی و اجتماعی پیوسته گسترده‌تری را اشغال می‌کند.

۲- اندیشه بازار مفهوم آزادی را دربر دارد. آزادی اقتصادی به معنای حق خرید و فروش، آزادی جابجایی کالا، پول، خدمات و انسانها است. آزادی‌های فوق قابل تحقق و اعمال نیستند مگر اینکه در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی آزادی‌های مشابهی به دست آید. امروزه اندیشه بازار به ایدئولوژی جهانی شدن مبدل شده است. بازار به طریقی یک نظام مدیریتی خودجوش و

خودتنظیم کننده است که روابط بین واحدهای اقتصادی را هماهنگ می‌کند. بازار در واقع سازوکاری است که بدان وسیله بخش خصوصی می‌تواند وظایف خود را بدون مداخله مستقیم بخش عمومی انجام دهد.<sup>(۳)</sup> بازار عامل توسعه و پیشرفت تلقی می‌شود و مداخله، در واقع هر نوع مداخله‌ای که مانع عملکرد آزاد سازوکار بازار شود، به کارکرد و به تقدس آن لطمه وارد می‌کند. اما واقعیت امر در این است که بازار بیشتر از هرچیز یک اسطوره است. بازار همراه با رقابت آزاد کامل (perfect competition) یک وضعیت فرضی است که هرگز وجود بیرونی نداشته است؛ اما استدلالها به نحوی انجام می‌گیرد که گویی بازار آزاد کامل توصیف کننده شرایط عینی و حلال همه مشکلات بشریت است. بازار نمی‌تواند و نتوانسته است مسائل جمعی مانند توسعه، عدالت، محیط زیست، و... را حل کند. به سخن دیگر، نفع جمعی همیشه با نفع فردی سازگاری ندارد. اندیشه بازار ارزشهایی مانند جنگ طلبی، رقابت، فائق آمدن، مال اندوزی را مسلط می‌کند که همه اجباراً شرایط مطلوب برای تحقق معنویات، صلح و ثبات و آرامش و زیستن با یکدیگر را به ارمغان نمی‌آورد.

تا آنجاکه به نقش و جایگاه بازار در عصر جهانی شدن مربوط می‌شود، بازار یک پدیده ویرانگر (بدون بار ارزشی)، یک عامل ایجادکننده بی‌ثباتی و در مواردی، یک مانع توسعه تلقی می‌شود. ویرانگر از این جهت که اندیشه و امر بالنده بازار دیگر نظامهای مدیریت اقتصاد را ویران می‌سازد. روش انجام دادن کارها و تصمیم‌گیری برای تولید و توزیع عبارتند از: سنت، فرمان و بازار. روش سنت در واقع بر اعتقادات فردی مبتنی است. فشارهای داخلی و آموخته شده یعنی خرد گذشته راهنمای اقدام در آینده است. روش فرمان به سازوکار اجرایی تحمیلی نیاز دارد. فرمان یک نظام مدیریتی مبتنی بر زور و تهدید است. در این روش فرآیندهای اقتصادی تابع اراده و نفع سیاسی می‌باشد.<sup>(۴)</sup> بازار از این جهت عامل بی‌ثباتی تلقی می‌شود که عملکرد آن تابع تحولات تکنولوژیک، روانی، (انتظارات) سیاسی - اقتصادی و ساختارهای خود بازار است.

۳- فرآیند تولید صنعتی اساساً بر تقسیم کار مبتنی است. تقسیم کار در تمامی سطوح، از

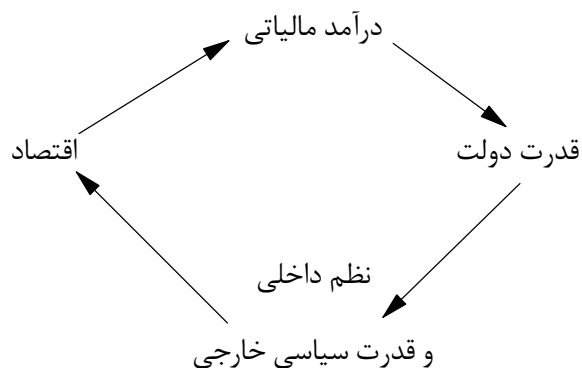
درون واحدهای تولیدی تا سطح جهان. تقسیم کار بین‌المللی که سرمایه‌داری بر کشورهای پیرامون تحمیل نموده بر اندیشهٔ مزیت نسبی مبتنی است. اما مزیت نسبی صورت‌بندی ایستایی را از وضعیت بشریت ارائه می‌دهد و نظریه‌ای است برای حفظ وضع موجود. نظریه‌ای است برای توجیه وضعیت کسانی که دارند، یا توسعه یافته‌تر هستند، در مقابل کسانی که ندارند و کمتر توسعه یافته هستند. این در حالی است که در عمل مزیت نسبی توسط انسان و با استفاده از فن‌آوریهای نوین ایجاد می‌شود.

در عصر بین‌المللی شدن اقتصاد، نیروی کار ارزان و منابع طبیعی تنها مزیتی بود که کشورهای کمتر توسعه یافته از آن برخوردار بودند. اما در عصر جهانی شدن اگر پذیرفته شود که (۱) اشاعهٔ فن‌آوریهای نوین و پیشرفته در سطح جهان امکان‌پذیر است، (۲) انسانها آگاهی بیشتری نسبت به خود و نسبت به وضعیت خود پیدا کرده‌اند، و (۳) جهانی شدن فرصتهایی را فراهم می‌کند و انسانها می‌توانند محدودیتهای ناشی از جهانی شدن را به مزیت‌هایی مبدل کنند، می‌توان نظریهٔ تقسیم کار بین‌المللی را مردود تلقی کرد. به عبارت دیگر، همانطور که پیشتر به آن اشاره گردید، انسانها و جوامع می‌توانند خود مزیت نسبی را ایجاد کنند و از ابعاد محدودکنندهٔ آن‌ها بگریزند. نگرش فوق یک نگرش خوش‌بینانه است، اما انسانها و جوامع را از وضع موجود توسعه‌نیافتگی‌های می‌بخشد. نگرش بدبینانهٔ مبتنی بر اقتصاد سیاسی این نظریه و وضعیت را تحمیل می‌کند که ساختار اقتصاد جهانی و رابطهٔ قدرت در سطح جهان به گونه‌ای است که مزیت نسبی برحسب نیاز و منطق اقتصاد سرمایه‌داری جهان تحمیل می‌شود و رهایی یافتن از آن امری بسی دشوار و حتی ناممکن می‌نماید. با پیروی از یک نگرش هنجاری، به طور اجتناب‌ناپذیری نگرش بدبینانه را باید انتقادی از وضعیت انسان تلقی کرد و نگرش خوش‌بینانه تنها راه فرار از وضع موجود محسوب می‌شود.

۴- *نقطهٔ نهایی نامشخص* است. سرمایه‌داری نیرویی است در حال حرکت. همانطور که پیشتر عنوان گردید، فرآیند فوق از یک نوع دوگانگی - یعنی ویرانگری و خلاقیت - در چارچوب

یک رابطه وابستگی متقابل و در یک فضای داروینی برخوردار است. صورت‌بندی یا صورت‌بندی‌های ممکن از جهانی شدن اقتصاد در عمل امری غیرممکن به نظر می‌رسد.

۵- **قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی** در یک رابطه وابستگی متقابل و نیاز متقابل قرار دارند. قدرت اقتصادی منبع درآمد دولت (مالیات) است. دولت با استفاده از درآمد فوق خدمات و امتیازاتی را به شهروندان ارائه می‌دهد و بدین وسیله وابستگی‌هایی را ایجاد و مشروعیت خود را حفظ می‌کند. همچنین در عرصه جهانی سابقه تاریخی نشان می‌دهد که در طول المدت رابطه تنگاتنگی بین قدرت سیاسی برون مرزی دولتها و قدرت اقتصادی وجود دارد.<sup>(۵)</sup> عامل اقتصادی به نوبه خود شدیداً وابسته به قدرت اقتصادی است. سرمایه نیازمند قوه قهریه، قوه قانونگذاری و توان نظم بخشیدن به روابط اجتماعی - اقتصادی است. رابطه دوجانبه فوق که تحت عنوان قانون وگنر (Wagner's Law) شناخته شده است، به این شکل است که افزایش توان اقتصادی منجر می‌شود به افزایش درآمد دولت که به نوبه خود منجر می‌شود به افزایش قدرت دولت در داخل و در خارج از مرزها.<sup>(۶)</sup> نیاز متقابل و حمایت را می‌توان به شکل زیر ترسیم نمود:



مسئله اساسی در این است که در عصر جهانی شدن رابطه فوق متحول شده است یا خیر؛ و اگر شده است، به چه شکل و تا چه اندازه‌ای. مشکل تحلیل در این است که به طور گریزناپذیری عناصری از گذشته همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. در نتیجه فرآیندها و وضعیتهای متوازی و متضادی در کنار یکدیگر قرار دارند. تحول اساسی در این است که انباشت سرمایه در سطحی بالاتر از سطح دولت-ملت انجام می‌گیرد. بازار بعنوان عامل نظم‌دهنده جایگزین دولت می‌شود و نیاز و وابستگی شرکتها به دولت کاهش یافته است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد که سرمایه آنچنان نیرومند شده است که - در این مقطع از تاریخ - می‌تواند از قید وابستگی به قدرت سیاسی و قوه قهریه تا اندازه‌ای رهایی پیدا کند. سرمایه به اندازه کافی نیرومند شده است که شرایط خود را بر دولت تحمیل نماید و بدین وسیله از محدودیتهای ایجاد شده توسط دولت رهایی پیدا کند.

به عبارت دیگر، اقتصاد سیاست را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. اما همزمان نمی‌توان پذیرفت که سرمایه نیازمند ایجاد و حفظ نظم اجتماعی و قانونمند کردن روابط اجتماعی نیست. نکته حائز اهمیت در این است که نیاز فوق به طور روزافزونی ابعاد جهانی پیدا می‌کند. سرمایه نیازمند قدرت سیاسی است، به نحوی که بتواند خود را از آشفتگی‌ها و بی‌نظمی‌ها و بی‌ثباتی‌های ناشی از عملکرد بازار مصون نگه دارد.<sup>(۷)</sup> همزمان دولتها به طور روزافزونی با این وضعیت مواجه می‌شوند که شرکت‌های بزرگ جهان که فعالترین نقش را در جهانی شدن اقتصاد ایفا می‌کنند، با استفاده از شیوه‌های مختلف از پرداختن مالیات به دولت مصونیت می‌یابند. شرکت‌های بزرگ دیگر منبع درآمدی برای دولت نیستند و قدرت اقتصادی شرکتها اجباراً به قدرت اقتصادی و لذا قدرت سیاسی در داخل و یا در خارج از مرزها منجر نمی‌شود.

به سخن دیگر، در عصر جهانی شدن سرمایه نیاز کمتری به قوه مجریه دولت دارد. نمی‌توان و نباید تصور کرد که سرمایه ناگهان تغییر ماهیت یا تغییر شیوه عملکرد داده است. سرمایه همچنان در جستجوی چیرگی بر انسان است. به نظر می‌رسد که علت نیاز محدود سرمایه به دولت را باید در دو عامل جستجو کرد. در وهله اول اندیشه بازار و سرمایه‌داری به ایدئولوژی

مسلط در سطح جهان مبدل شده است و همانطور که گرامشی عنوان می‌کند، سرمایه‌داری موفق شده است اندیشه یا ایدئولوژی خود را به دیگر طبقات جامعه القا کند. نولیبرالیسم و در درون آن اندیشه بازار از مقبولیت گسترده‌ای برخوردار شده است. طبقات غیر سرمایه‌دار در قالب همان اندیشه‌های سرمایه‌داران می‌اندیشند، لذا میل به چالش کشیدن آن را ندارند. عامل دوم روابط اجتماعی تعارض‌آمیزی است که سرمایه به آن شکل می‌دهد. سرمایه میل به چیرگی دارد، نابرابری طبقاتی ایجاد می‌کند و مقاومت در مقابل خودش را می‌سازد. به همان شکل و به همان میزان که سرمایه‌داری از توان بازسازی و نوسازی شگفت‌انگیزی برخوردار است، مقاومت و مبارزه نیز از توان نوسازی و بازسازی لازم برخوردار است. در طول تاریخ، مقاومت فوق‌شکلهای مختلفی به خود گرفته است: سندیکالیسم به معنای مبارزه در درون نظام جهت کاهش فشارهای ناشی از استثمار، انواع سوسیال دموکراسی‌ها جهت تعدیل نابرابری‌های فاحش ناشی از عملکرد سرمایه‌داری، انقلاب به معنای مبارزه برای ویران کردن نظام سرمایه‌داری، انقلاب در سطح بین‌المللی (وشیوه‌های مقاومت و مبارزه ملایم‌تر) جهت رهایی از چیرگی، استعمار و استثمار در دهه‌ها و حتی در سده‌های اخیر در سطح گسترده‌تری مشاهده شده است. به عبارت دیگر، زیربنا روبنای متناسب و متقابلی را ایجاد می‌نماید، اما امروزه وضعیت فوق‌مراحل اولیه و ابتدایی خود را طی می‌کند.

در عصر جهانی شدن مسئله اساسی در این است که هیچ یک از شیوه‌های مبارزه فوق‌توان مقاومت در مقابل سرمایه جهانی را ندارند. اما باید انتظار داشت که نیروهای مقاومت و مبارزه خود را بازسازی و نوسازی کنند و در نتیجه، اقدام متقابل در برابر سرمایه‌داری در سطح جهان شکل خواهد گرفت و در عمل در حال شکل گرفتن است. گردهمایی‌های مختلف و متعدد جهت مبارزه با و یا اعتراض به اقدامات سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را باید از جمله مراحل آغازین فرآیند فوق‌تلقی کرد.

۶- چگونگی روابط بین سرمایه‌داری و توسعه از جمله مباحث پیچیده و گسترده‌ای است که بررسی آن نه در توان نگارنده و نه در حوصله این نوشتار است. اما بررسی دو نکته - که با مباحث

پیشین نیز مرتبط است - الزام آور به نظر می‌رسد.

نکته اول این است که در دو دهه اخیر سرمایه‌داری از رشد و توسعه شگفت‌انگیزی برخوردار بوده است. اما سرمایه‌داری لگام‌گسیخته در عصر جهانی شدن از نوماهیت و چهره واقعی خود را نمایان می‌سازد. رشد اقتصادی همراه است با بیکاری و فقر و ویران شدن دولت رفاه در غرب. در انگلستان در اواسط دهه هشتاد فقر و انواع بیماری‌ها افزایش یافت و امید به زندگی کاهش پیدا کرد. اما همزمان در میان برخی از طبقات میزان ثروت، بهداشت و امید به زندگی افزایش یافت. کشورهایی مانند دانمارک، اسپانیا و فنلاند از تجربیات مشابهی برخوردار بوده‌اند. برای انگلستان این اولین بار از زمان ملکه ویکتوریا است که بهداشت و امید به زندگی کاهش پیدا می‌کند.<sup>(۸)</sup> در شرق، یعنی در بلوک شرق سابق، حاکمیت بازار و سرمایه منجر شده است به افزایش بیکاری، فقر، مدیریت اقتصادی ناکارآمد، گسترش جرائم سازمان‌یافته و افزایش بدهی‌ها. در جهان سوم تعدیل اقتصادی تحمیل شده توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نه تنها حلال مشکلات نبوده است، بلکه موجب فقر بیشتر، به ویژه میان زنان، شده است. طبق آمار سازمان ملل بین سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵ فاصله بین بیست درصد ثروتمندترین و بیست درصد فقیرترین مردم جهان به میزان شصت برابر افزایش یافته است.

جهانی شدن اقتصاد مجموعه به هم پیوسته‌ای را ایجاد می‌کند. اقتصادهای ملی از طریق سرمایه‌گذاری، تجارت، تولید و شبکه‌هایی از قراردادها و نهادها در یکدیگر ادغام می‌شوند. شرکت‌های جهانی فرآیند تولید و توزیع را به نحوی سازماندهی کرده‌اند که به طور روزافزونی فرآیندهای اقتصادی بیشتر در درون شرکتها انجام می‌گیرد تا بین شرکتها. من باب مثال یک سوم تجارت کالا در سطح جهان در درون شرکت‌هایی که یک مجموعه را تشکیل می‌دهند انجام می‌گیرد: نیمه‌هادی‌ها در آمریکا طراحی می‌شوند، در مالزی تولید می‌شوند، در سنگاپور مورد آزمایش قرار می‌گیرند و در سطح جهان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

پیوند بین اقتصادها این نتیجه را دربر دارد که اقتصاد بطور روزافزونی غیرسرزمینی می‌شود. سیاست‌های اقتصادی نمی‌توانند صرفاً داخلی باشند. کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه

اقتصادی، سیاستهای اقتصادی خود را بر اساس این فرض طراحی می‌کنند که اقتصاد جهانی شده است.<sup>(۱۰)</sup> افزایش حساسیت اقتصادها به یکدیگر و همزمان گسترش و افزایش آسیب‌پذیری‌های بازیگران نسبت به دیگران چه نتایجی را برای اقتصاد و جوامع مختلف، همکاری و ثبات اقتصادی جوامع دربرخواهد داشت؟ از یکسو، دولت‌ها عهده‌دار مسئولیت نسبت به امور سرزمین خود هستند و نهایتاً در مقابل مردم پاسخگو می‌باشند. از سوی دیگر، تحولات برون‌مرزی به ویژه در حوزه اقتصاد، بر روابط میان شهروندان و دولت اثر می‌گذارد و می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتی‌های متعددی شود. از دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تمایز بین ملی و بین‌المللی دیگر از اعتبار لازم برخوردار نیست.<sup>(۱۱)</sup> اما نگرشهای مختلف نسبت به اقتصاد سیاسی بین‌الملل نقطه‌های متفاوتی را ایجاد می‌کنند و بنابراین برحسب تفاوت در نقطه آغاز، روابط متفاوت، توضیحات متفاوت، قضاوت‌های متفاوت و راه‌حلهای متفاوتی ارائه می‌شود. نظریه لیبرال نسبت به اقتصاد سیاسی بین‌الملل مبتنی بر منطق بازار است. یعنی بازار عامل محرکه و عنصر تعیین‌کننده در روابط بین اقتصاد و دولت (سیاست) است. باید فراتر رفت. از دیدگاه نولیبرالیسم بازار هم عامل محرکه و هم هدف است. امر فوق اساس تحول در اقتصاد جهانی که تحت عنوان جهانی شدن اقتصاد مطرح می‌شود، شناخته شده است. مشکل اصلی در دیدگاه نولیبرالیسم در این است که از یکسو، واحد اصلی تحلیل، دولت و نظام مرکب از دولت‌ها است و از سوی دیگر، نظام اقتصادی که به طور فزاینده‌ای غیرسرزمینی و جهانی می‌شود.<sup>(۱۲)</sup> لذا جوامع در وضعیت بسیار پیچیده‌ای قرار گرفته‌اند و مدیریت امور به همان نسبت دشوار شده است. در واقع از دیدگاه نولیبرالیسم، اقتصاد جهانی عبارت است از مجموعه روابط اقتصادی بین دولت - ملت‌ها. اگر مسئله به شکل معکوس و با توجه به ویژگی‌های جهانی شدن نگاه شود، باید نتیجه گرفت که جهانی شدن نولیبرالیسم اقتصادی را فاقد اعتبار ساخته است،<sup>(۱۳)</sup> لذا باید دیدگاه‌ها و الگوهای دیگری را به کار گرفت.

**دیدگاه اول:** شاید رایج‌ترین دیدگاه نسبت به جهانی شدن اقتصاد و نسبت به اقتصاد سیاسی بین‌المللی این باشد که جهانی شدن اقتصاد دولت را از درون تهی می‌کند و لذا دولت را از نظم

بخشیدن و طراحی امور اقتصادی و لذا اجتماعی و سیاسی محروم می‌سازد. همزمان از یکسو، قدرت در درون جوامع متلاشی و پراکنده می‌شود و از سوی دیگر، قدرت به طبقه سرمایه‌داری بین‌المللی انتقال پیدا می‌کند.<sup>(۱۴)</sup> نقطه آغاز بحث و در واقع تحلیل اولریک بک از روند جهانی شدن همین امر تهی شدن دولت می‌باشد که توسط شرکتهای چند ملیتی انجام می‌گیرد.<sup>(۱۵)</sup> از دیدگاه او جهانی شدن تهاجمی است علیه سیستمهای مالیاتی، علیه دولت رفاه، علیه چانه‌زنی دست جمعی (بین کار، سرمایه و دولت) و علیه هزینه‌های دولتی؛ همزمان در سطح جهان، هیچ نوع همبستگی یا عامل چالش‌کننده‌ای در مقابل قدرت شرکتهای وجود ندارد. نتیجه این است که سرمایه‌داران و کارفرمایان خود را از محدودیت‌های سیاسی و رفاهی که در واقع شیوه‌های کنترل دموکراتیک بر سرمایه هستند، رها می‌سازند. شرکتهای نقش کلیدی در شکل‌دهی به اقتصاد و جوامع ایفا کنند. در نتیجه، عملکرد جهانی اقتصاد بنیادهای اقتصادی ملی و دولت ملی را فرسوده می‌نماید. مرحله بعدی عبارت است از رها شدن سرمایه از کنترل دولت و سازمان‌های کارگری که در دو قرن نوزدهم و بیستم میلادی شکل گرفتند. اقدام شرکتهای جهت تحقق هدف فوق‌گفتمانی است مبتنی بر محدودیت‌های مادی‌ای که با آن مواجه شده‌اند. گفتمان فوق‌حول چهار محور زیر تنظیم شده است:

- ۱ - مالیاتهای سنگین، دیوانسالاری، سندیکاها، کارگری و دولت رفاه هزینه‌هایی را بر سرمایه تحمیل می‌کنند که مانع عملکرد کارآمد آن می‌شوند. لذا موارد فوق باید از میان بروند.
  - ۲ - سرمایه تا این اندازه مهم است که جوامع و دولت‌های مختلف برای جذب آن باید امتیازات مالیاتی بدهند و سندیکاها محدود شوند.
  - ۳ - سیاست جهانی عبارت است از یک بازی هدایت شده برای ترساندن سندیکاها، کارگری و دولت - ملت به نحوی که آنها را از قدرت خود محروم سازد.
  - ۴ - موارد فوق حمله‌ای هستند علیه شاه‌رگهای مادی دولت مدرن برای بازگرداندن وضعیت آنارشیستی بازار و تحقق دولت حداقل.
- کارهای فوق را شرکتهای چندملیتی از طریق روشهای چهارگانه زیر انجام می‌دهند:

۱ - انتقال فرصت اشتغال از یک فضای جغرافیایی به فضای دیگر. مبنای جابجایی فوق عبارت است از وجود نیروی کار ارزان و حداقل بودن تعهدات کاری، مالیاتی، حقوقی و ...

۲ - رایانه و نظام‌های ارتباطاتی و اطلاع‌رسانی پیشرفته محدودیت‌های فضایی را درهم شکسته‌اند و به شرکتها فرصت می‌دهند که کالاها و خدمات را به کوچکترین اجزایشان تقسیم کنند و با استفاده از تقسیم کار بین‌المللی کار در نقاط مختلف جهان کالای مورد نظر را تولید نمایند.

۳ - آنها می‌توانند دولتها و افراد را در مقابل یکدیگر قرار دهند و از طریق بازارهای جهانی ارزان‌ترین و مطلوب‌ترین وضعیت را برای خود ایجاد کنند. آنها همزمان می‌توانند جوامع، شرکت‌های بومی یا افراد را از طریق محروم کردن آنها از بازار، سرمایه، مدیریت و فن‌آوری پیشرفته تنبیه کنند.

۴ - آنها از توان تصمیم‌گیری و انتخاب مکان سرمایه‌گذاری، مکان استقرار فرآیندهای تولید، مکان پرداخت مالیات و مکان زندگی مدیران برخوردار هستند.

کلید اقدامات فوق در قالب اندیشه‌ها و مفاهیم اقتصادی انجام می‌گیرد. بحث سیاسی در مورد شرکتها و مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی آنها وجود ندارد.<sup>(۱۶)</sup>

در چارچوب همین دیدگاه استدلال می‌شود که در سطح جهان نقش دولتها کاهش پیدا می‌کند و متقابلاً نقش دولتهای محلی یا منطقه‌ای همراه با نقش نهادهای سیاسی چندملیتی در سطح جهان افزایش می‌یابد.<sup>(۱۷)</sup> در شرایط فوق دولتها نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای شهروندان باشند و همچنین نمی‌توانند مدعی حفظ ویژگی‌های ملی مانند فرهنگ، تمدن و ... شوند. متقابلاً محله‌ها و مناطق مختلف رفته رفته مدعیان خودمختاری فرهنگی و سیاسی می‌شوند.<sup>(۱۸)</sup>

شرایط فوق نتایجی را در سطح کلان و در سطح خرد دربردارد. در سطح خرد تفاوت‌های طبقاتی افزایش پیدا می‌کند. شاید امر فوق پدیده جدیدی تلقی نشود، اما مسئله را باید از این جهت موضوع نوینی تلقی کرد که افزایش شکاف طبقاتی به یک پدیده کاملاً جهانی مبدل شده

است و همه جوامع توسعه یافته یا کمتر توسعه یافته را دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر، در عصر جهانی شدن اقتصاد این وضعیت تعارض آمیز ایجاد شده است که از یکسو، برخی از جوامع و برخی از مناطق یا حتی برخی از صنایع با فزونی نیروی کار و سرمایه مواجه‌اند، در حالیکه جوامع، مناطق یا صنایع دیگر با کمبود همه عوامل تولید و رشد نرخ بیکاری مواجه هستند. وضعیت پیچیده‌ای که از آن حاصل می‌شود این است که خود نیروها، چگونگی روابط بین آنها و برآیند تعامل یا برخورد نیروها که همه در وضعیت پیچیده‌ای قرار دارند غیرقابل پیش‌بینی هستند. و همانطور که نظریه پرواز پروانه عنوان می‌کند، در وضعیتهای ناپایدار و متزلزل که از مهمترین خصوصیت کشورهای در حال توسعه است، تحولات کوچک که از حیطة کنترل دولتها یا جوامع خارج هستند می‌توانند به بی‌ثباتی‌های اجتماعی - سیاسی گسترده‌ای منجر شوند. مسئله کنترل بر سرمایه، ثبات اقتصادی جهان و نظم بخشیدن به نظام‌های اقتصادی جهانی مسائلی هستند که در سطح کلان مطرح می‌شوند. پاسخ نولیبرالیسم این است که بازارهای رقابتی موجب اشتغال کامل، تعادل، رفاه و ثبات می‌شوند.<sup>(۱۹)</sup> خصوصی‌سازی، بازارهای آزاد و عدم مداخله دولت موجب کارآمد شدن اقتصادها، رشد، توسعه و لذا رفاه می‌گردد. اما تجربه دهه اخیر که جهانی شدن پرشتاب و فشرده‌ای را پشت سر گذاشته است، خلاف این امر را به اثبات می‌رساند.

سقوط اقتصاد مکزیک در سال ۱۹۹۴، بحران مالی آسیای جنوب شرقی در سال ۱۹۹۷ و بحران‌های روسیه و آمریکای لاتین در سال ۱۹۹۸ همه ناشی از جابجایی سرمایه کنترل نشده از کشورهای توسعه یافته به سوی کشورهای توسعه نیافته است که بی‌ثباتی‌های عمیقی را ایجاد کند. به عبارت دیگر، برخلاف نظریه متعارف، نظام‌ها همیشه میل به حرکت به سوی تعادل و ثبات ندارند. همانطور که نظریه آشفتگی عنوان می‌کند بازارهای مالی دچار ناکارآمدی‌ها و بی‌ثباتی‌های ادواری می‌شوند و جهانی شدن به لحاظ پیچیده‌تر کردن وضعیت نظام‌ها موجب تشدید، تطویل و تعمیق بحرانها در سطح جهان می‌شوند.

بحرانهای دهه اخیر مسئله را به وضوح نشان می‌دهند. در گزارش سالانه سال ۱۹۹۷ بانک

جهانی، پیش‌بینی شده است که تا سال ۲۰۰۵ اندونزی در زمره بیست کشور صنعتی نخست جهان قرار خواهد گرفت. اما چند ماه بعد از انتشار گزارش فوق، اندونزی دچار بحران اقتصادی می‌شود که به لحاظ آن درآمد ناخالص ملی سرانه از ۱۱۰۰ دلار در سال ۱۹۹۷ به ۳۰۰ دلار در سال ۱۹۹۸ کاهش پیدا می‌کند. در سال ۱۹۹۷، ۱۰٪ جمعیت اندونزی زیر خط فقر به سر می‌برد. اما شش ماه بعد از آغاز بحران ۲۰٪ جمعیت در وضعیت فوق‌زندگی می‌کرد. فقط در شش ماه پاییز و زمستان سال ۱۹۹۸، ۲۰ میلیون نفر کار خود را از دست دادند. پیرو بحران اقتصادی فوق دولت سوهارتو سقوط کرد و وحدت و یکپارچگی کشور رفته رفته تحت تهدید قرار گرفت.<sup>(۲۰)</sup> اندونزی از بیش از ۳۰۰ گروه قومی تشکیل شده است. پیرو بحران اقتصادی، روند تجزیه در مناطقی مانند تی‌مور شرقی، ایربان جایا، سوماترا، کانی‌مانتان آغاز گردید. گروه‌های اسلام‌گرا و پیروان مذاهب دیگر، به ویژه مسیحیان با یکدیگر درگیر شدند. در مدت یک سال ۱۰۵ کلیسا و ساختمان توسط مسلمانان ویران شدند.<sup>(۲۱)</sup> چینی‌تبارها که چهار درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند و هشتاد درصد ثروت کشور را در دست دارند، مورد تهاجم قرار گرفتند. احساسات ضد چینی فوق‌نگرانی کشورهای جمهوری خلق چین، تایوان، سنگاپور و مالزی را برانگیخت و بدین وسیله دیگر کشورهای منطقه اندونزی را تحت فشارهای سیاسی قرار دادند.<sup>(۲۲)</sup>

بحران آسیای جنوب شرقی که در تاریخ اول فوریه ۱۹۹۷ در تایلند آغاز شد، با شتاب شگفت‌انگیزی همه کشورهای منطقه را دربرگرفت و امواج تهدیدکننده آن به همه کشورهای جهان سرایت کرد. تا اکتبر سال ۱۹۹۸ کشورهای منطقه به میزان پنج تریلیون دلار متضرر گردیدند و نرخ پول آنها در بازارهای جهانی به میزان پنجاه درصد کاهش یافت.<sup>(۲۳)</sup> در واقع قبل از بحران فوق دیگر کشورهای منطقه در وضعیت مشابهی قرار داشتند. براساس گزارش سالانه بانک واریزهای بین‌المللی (International Bank for Settlement) سال ۷۸-۱۹۷۷ آخرین سالی بود که رشد درآمد ناخالص ملی سالانه کشورهای منطقه کمتر از ۰.۵٪ بود. این امر حاکی از رشد اقتصادی مستمر این کشورها طی سالهای بعد است.

اما پرسشی که مطرح می‌شود و با جهانی شدن و چگونگی جهانی شدن (به ویژه در چارچوب الگوی لیبرال) مستقیماً مرتبط است و برای سیاستگذاری از بالاترین اولویت برخوردار است، این است که چرا در وضعیتی که همه کشورهای منطقه از نرخ رشد بالایی برخوردار بودند ناگهان همه دچار بحران می‌شوند. در پاسخ به این پرسش دلایل مختلفی ارائه داده شده‌اند که هر یک مبانی نظری و ایدئولوژی کاملاً متفاوتی دارند.

سیاستهای صندوق بین‌المللی پول که همان نولیبرالیسم را به اجرا می‌گذارد، مبتنی بر این فرض است که علت اصلی بحران آسیای جنوب شرقی عدم آزادسازی کافی است. لذا سیاستهای زیر توسط صندوق پیشنهاد شد و به مرحله اجرا درآمد: کاهش بودجه دولت، کاهش نرخ بهره، آزادسازی تجاری بیشتر، عدم مداخله دولت در امور تجاری و پرهیز از سیاستهای اقتصادی محرمانه.<sup>(۲۴)</sup> اجرای سیاستهای فوق در واقع زمینه‌ساز بحرانهای اقتصادی و اجتماعی بیشتری گردید چرا که نتایج آن عبارت بودند از کاهش درآمد واقعی مردم، افزایش بیکاری و نهایتاً افزایش نرخ بهره و تورم. اما از دیدگاه صندوق مقصر و مسئول اصلی در بحران منطقه خود کشورها بودند که به اندازه کافی در فرایند آزادسازی و تجارت آزاد پیشرفت نکرده بودند. صندوق بین‌المللی پول به اصول خود وفادار مانده است و همچنان زمینه را برای توسعه فعالیت‌های آزاد سرمایه هموار می‌سازد.

نظریه دوم علت بحران را در چهارچوب اقتصاد سیاسی بین‌الملل، در نظریه هژمونی آمریکا و تا اندازه‌ای در نظریه توطئه جستجو می‌کند. از این دیدگاه جهان اقتصادی - سیاسی یک جهان ماکیاولی و داروینی است که در آن دولتها فقط در چهارچوب منافع خود عمل می‌کنند. سقوط اقتصاد کشورهای آسیای جنوب شرقی توسط غرب به رهبری آمریکا طراحی شده بود چرا که شیوه توسعه این منطقه یک چالش واقعی و شاید تنها چالش جدی برای هژمونی کشورهای آتلانتیک شمالی تلقی می‌شد. الگوی توسعه کشورهای آسیای جنوب شرقی در چهارچوب الگوی متداول شده اقتصاد آزاد و لیبرالیسم آمریکایی نمی‌گنجید.<sup>(۲۵)</sup> لذا از دو جهت ویران‌سازی نظام فوق الزام آور به نظر می‌رسید: حفظ هژمونی غرب و جلوگیری از تبدیل شدن

الگوی توسعه کشورهای منطقه به الگویی برای دیگر کشورهای جهان.

در واقع نظریه فوق همان نظریه لسترتارو است مبنی بر اینکه رویارویی بزرگ در آینده بین انواع نظام سرمایه‌داری، یعنی نظام‌های سرمایه‌داری آمریکا، اروپا و ژاپن خواهد بود. برخی از دیدگاه‌ها در مورد بحران اقتصادی ژاپن همین نظریه را مورد تأیید قرار می‌دهند. بین سالهای ۹۰-۱۹۸۵ رشد اقتصادی ژاپن بی‌همتا تلقی می‌شد. بعد از بحران آسیای جنوب شرقی، استراتژی توسعه ژاپن مورد بازنگری قرار گرفت. کشورهای منطقه می‌بایست بین آزادسازی مالی و ثبات مالی از یکسو و بین توسعه اقتصادی و امنیت اقتصادی از سوی دیگر، یکی را انتخاب کنند. استراتژی جدیدی بر مبنای نظم نوین اقتصادی شکل گرفت که در آن سیاستهای پرهیز از رویارویی، پرهیز از ائتلافات اقتصادی و خودداری از هدف قرار دادن یک کشور خاص در اولویت قرار گرفت.<sup>(۲۶)</sup> لذا آزادسازی اقتصاد به سبک مارگرت تاچر در انگلستان و رونالد ریگان در آمریکا، در این منطقه و به ویژه در ژاپن، به اجرا گذاشته شد. اقتصاد ژاپن و در واقع کل نظام و سبک زندگی در آن دگرگون گردید. نظام‌های مدیریتی دست‌جمعی و هدایت شده کنار گذاشته شد و لیبرال دموکراسی جایگزین آن گردید. اندیشه نفع دست‌جمعی و برابری کنار گذاشته شد و فردگرایی و ایجاد فرصت برابر برای همه جایگزین آن گشت.<sup>(۲۷)</sup> به عبارت دیگر، پیرو بحران فوق ارزشهای آسیایی که مبنای توسعه اقتصادی منطقه قرار گرفته بود، کارآیی و اعتبار خود را از دست دادند.<sup>(۲۸)</sup>

نظریه سوم در مورد علل بحران آسیای جنوب شرقی این است که بازار عامل اصلی بحران فوق می‌باشد. اما در درون نظریه فوق دو گرایش مشاهده می‌شود. هر دو گرایش مبتنی بر این اندیشه هستند که سرمایه‌داری مالی‌ای که در عصر جهانی شدن به وجود آمده مشابه همان نظامی است که در اواخر قرن نوزدهم به وجود آمده بود، مضافاً که تکنولوژی و سیستمهای ارتباطاتی قرن بیستم آن را پویاتر و پرتحرک‌تر و بی‌ثبات ساخته‌اند.<sup>(۲۹)</sup> گرایش اول علت بحران را در سفته‌بازی در بازارهای مالی جستجو می‌کند. سرمایه مالی، به ویژه سرمایه مالی کوتاه مدت از توان جابجایی سریعی برخوردار است و در شرایط بحرانی پذیرای ریسک نیست.<sup>(۳۰)</sup> لذا

با آغاز مشکلات مالی در تایلند سرمایه سریعاً از این کشور خارج شد و با توجه به میزان وابستگی و آسیب پذیری شدید (همان نظریه پرواز بال پروانه) دیگر کشورهای منطقه سریعاً از آن متأثر گردیدند و آنها نیز به نوبه خود درگیر بحران شدند. در این خصوص استدلال می شود که در تایوان و شیلی که کنترل‌های شدیدی بر سرمایه مالی کوتاه مدت اعمال می شود، سفته بازی شدیداً کاهش پیدا کرده است. در همین راستا، یکی از مسئولان بلند پایه صندوق بین المللی پول توصیه می کند که کنترل‌هایی بر سرمایه مالی کوتاه مدت اعمال شود. (۳۱)

گرایش دوم که توسط رئیس بانک فدرال رزرو آمریکا مطرح می شود، در واقع مبتنی بر همان نظریه آشفتگی - عدم تعادل در نظام‌ها و نظام‌های با بازخورد مثبت - می باشد. گرینسپن (Greenspen) در سال ۱۹۹۸ می نویسد «در یک مرحله نظام اقتصادی با ثبات به نظر می رسد و لحظه‌ای دیگر به شکلی رفتار می کند که گویی سد آب به نقطه شکننده‌ای رسیده است و آب - که همان اعتماد است - مخازن خود را تخلیه می کند. ما مشاهده کردیم که بازارهای مالی جهانی به شکل امروزی آن همیشه به مرحله تعادل لازم نایل نمی شوند». (۳۲)

در سال ۱۹۹۹ هنوز دارندگان و کنترل کنندگان سرمایه مالی سیال امور را تحت کنترل خود داشتند. آنها از طریق کنترل بر سرمایه و سرمایه گذاری در مورد اصلاحات پیشنهاد شده و مورد حمایت گرینسپن و صندوق بین المللی پول تصمیم می گیرند. کنترل کنندگان سرمایه می توانند «کشورهایی را که دوست ندارند تنبیه کنند و کشورهایی را که مورد علاقه آنها هستند مورد لطف و عنایت خود قرار دهند». (۳۳) شرکتهای اروپایی کنترل کننده اوراق بهادار مالی ۲۱ تریلیون دلاری را در کنترل خود دارند. شرکتهای آمریکایی ۲۳ تریلیون دلار و شرکتهای ژاپنی ۱۶ تریلیون دلار را کنترل کنند. (۳۴)

**دیدگاه دوم:** دیدگاه دیگر بر نظریه توسعه نابرابر استوار است. در این دیدگاه توسعه نابرابر متضمن تقسیم جهان به دو بخش توسعه یافته و کمتر توسعه یافته است. در این صورت جهانی شدن عبارت است از سه جانبه شدن و بین المللی شدن. (۳۵)

سه جانبه شدن یعنی اینکه فرآیند همگرایی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین

توسعه یافته ترین کشورها (آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن همراه با کشورهای تازه صنعتی شده آسیای جنوب شرقی) گسترده تر، فشرده تر و باشتاب تر از همگرایی بین مناطق فوق و مناطق کمتر توسعه یافته یا بین خود کمتر توسعه یافته ترها است. سه جانبه شدن از ابعاد ذهنی و مادی نیز برخوردار است، امری که بیانگر رابطه قدرت در سطح جهان می باشد. از دیدگاه آمریکایی ها، اروپایی ها و ژاپنی ها جهانی ها جهانی که در حال شکل گیری است، جهان آنها است چرا که قدرت علمی و قدرت صنعتی از آن آنها است. آنها کشورهایی هستند که در سطح جهان اعمال هژمونی نظامی، اقتصادی و فرهنگی می کنند و بنابراین توانمندی های لازم برای در دست گرفتن مدیریت امروز جهان و شکل دادن به آینده آن را دارند.<sup>(۳۶)</sup> جریان سرمایه و روند همکاری های استراتژیک بین شرکتها پدیده سه جانبه شدن را به خوبی نمایان می سازد.

در دهه هشتاد مبدأ و مقصد هشتاد درصد سرمایه گذاری در سطح جهان را همان سه منطقه تشکیل می دادند. سهم سرمایه گذاری برای تولید در فقیرترین کشورها در سال ۱۹۸۲ چهارده درصد سرمایه گذاری جهانی بود که یک دهه بعد به صفر کاهش پیدا می کند.<sup>(۳۷)</sup> در دهه هشتاد کشورهای کمتر توسعه یافته پنجاه و پنج درصد از سرمایه جهان را دریافت می کردند و چهارده درصد سرمایه جهانی را صادر می نمودند. در حالیکه در سال ۱۹۹۰ در هر دو مورد آمار مربوطه به دو درصد کاهش پیدا کرده است. با توجه به اینکه سهم عظیم همین دو درصد به توسعه یافته ترها مانند ترکیه، کره جنوبی و جمهوری چین انتقال داده می شد، نتیجه این است که کمتر توسعه یافته ترها، یا به عبارتی فقیرترین کشورهای جهان، سهم بسیار ناچیزی از سرمایه جهانی را دریافت می کنند.

در مورد همکاری بین شرکتهای جهانی مشاهده می شود که در وهله اول شرکتهای فوق همه به آمریکا، اروپا و ژاپن تعلق دارند و در واقع اقتصاد جهان در کنترل آنها است. بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ رشد سرمایه گذاری برون مرزی در صنایع دو برابر رشد تولید صنایع داخلی آمریکا بود. در اواسط دهه ۱۹۹۰ حدود ۴۰/۰۰۰ شرکت چند ملیتی در سطح جهان وجود داشت که مراکز کنترل کننده آنها در آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن واقع شده بودند. شرکتهای فوق به نوبه خود

حدود ۱۸۰/۰۰۰ شرکت خارجی دیگر را کنترل می‌کردند و فروش آنها به بیش از شش تریلیون دلار می‌رسید، گسترش ناگهانی شرکتها در واقع عامل اصلی در فرآیند جهانی شدن اقتصاد تلقی می‌شود.<sup>(۳۸)</sup> از ۴۲۰۰ مورد همکاری استراتژیک بین شرکتهای چندملیتی بین سالهای ۹۲-۱۹۸۰، ۹۲ درصد بین شرکتهای ژاپنی، اروپایی و آمریکایی انجام گرفت.

**دیدگاه سوم:** ترکیب خصوصیات محلی و جهانی. نظریه سوم مبتنی بر این اصل است که جهانی شدن با خصوصیات محلی - نهادها، فرهنگها و سیاستها - ترکیب می‌شود و به جهانی شدن اقتصاد در سطح کلان و خرد شکل می‌دهد. نظریه سمیر امین که برای تبیین توسعه نیافتگی و جستجوی راه‌حلهایی برای رهایی از آن طراحی شده است، برای شناخت جهانی شدن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نویسنده دو فرضیه را با یکدیگر مقایسه می‌کند. در فرضیه اول نظام تولید سرمایه‌داری تابع قوانین اقتصادی نیرومند و تعیین کننده‌ای است که میل به یکسان‌سازی و همسان‌سازی جهانی دارند.<sup>(۳۹)</sup> به عبارت دیگر، همانطور که مارکس عنوان می‌کند، سرمایه‌داری جهان را به شکل خود در می‌آورد. نیروهای تولید در همه نقاط جهان به بالاترین سطح می‌رسند و نظام‌های اجتماعی - سیاسی متناسبی هم شکل می‌گیرند. در فرضیه دوم علت عقب‌ماندگی برخی از جوامع را باید در عوامل داخلی ناشی از تجربیات تاریخی متفاوت جستجو کرد. در این صورت روابط طبقاتی و عامل محرکه در شکل‌گیری و رفتار طبقات را که از شکل‌گیری و روابط سرمایه‌داری حمایت می‌کنند یا با آن مخالفت می‌ورزند، باید در شرایط تاریخی و بومی جستجو کرد.

فرضیه اول را باید مردود تلقی کرد چرا که تجربه پنج قرن به وضوح نشان داده که چنین وضعیتی تحقق نیافته است و امکان نیل به آن در آینده قابل پیش‌بینی نیز وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که تفاوت بین توسعه یافته‌ترها و کمتر توسعه یافته‌ها یک مرحله گذار است و در آینده‌ای نامشخص فاصله بین آنها از بین خواهد رفت. در فرضیه دوم نظام سرمایه‌داری به جایگاه و نقش ثانوی تقلیل داده می‌شود. سرمایه‌داری در کنار ترتیبات و تشکلات ملی با بومی قرار می‌گیرد. در شرایط فوق ساختارهای داخلی و عوامل محرکه آن صرفاً توسط عوامل و

تنشهای داخلی به حرکت در نمی آیند. به عبارت دیگر، طبقات اجتماعی و روابط بین آنها تابع شرایط داخلی (ملی - بومی) و مجموع نیروهای فعال در سطح جهان است.<sup>(۴۰)</sup> بنابراین تفکیک و تمایز بین نیروهای داخلی و خارجی امری مصنوعی و تقلیل‌گرایانه است.

بدین وسیله نظریهٔ مرکز - پیرامون را باید مردود تلقی کرد. بر اساس نظریهٔ فوق، در مرکز فرآیند انباشت سرمایه تحت تأثیر روابط اجتماعی همان مرکز انجام می‌گیرد. روابط برون مرزی صرفاً روابط اجتماعی فوق را تحکیم و تثبیت می‌کنند. اما در پیرامون فرآیند انباشت سرمایه تابع نیروهای برون مرزی و بین‌المللی است. در مقابل نظریهٔ نظام جهانی فوق سمیر امین استدلال می‌کند که هیچکس نافی وابستگی متقابل جهانی بین صورت‌بندیهای اجتماعی نیست. هر فرآیند انباشت همزمان تابع عوامل محرکهٔ داخلی و تابع محدودیتهای خارجی است.<sup>(۴۱)</sup> گزارهٔ فوق در مورد فرانسه، راندا، برزیل و آمریکا صدق می‌کند. وابستگی متقابل جهانی مستقل از سطح و میزان توسعه‌یافتگی است. بدون تردید میزان وابستگی بر حسب مورد متفاوت است. وابستگی ژاپن کمتر از وابستگی برزیل است و وابستگی برزیل کمتر از وابستگی راندا است.

اما نکتهٔ حائز اهمیت در این است که تفاوت‌های فوق، برخلاف آنچه نظریهٔ مرکز - پیرامون تصور می‌کند، تفاوت‌های ماهوی نیستند. تفاوت بین میزان وابستگی‌ها صرفاً کمی است.<sup>(۴۲)</sup> به عبارت دیگر، فرآیند جهانی شدن همهٔ جوامع را دربر می‌گیرد و در نتیجه خلاف واقع است اگر استدلال شود که برخی از جوامع جهانی می‌شوند و برخی دیگر بین‌المللی.

در سطح خرد و در رابطه با جهانی شدن عوامل داخلی خود را کاملاً نمایان می‌سازند. عوامل ملی یا محلی بعنوان متغیرهای دخیل به شکلهای مختلفی در فرآیندهای جهانی مؤثر واقع می‌شوند. استراتژی‌های رشد یا توسعه با در نظر گرفتن همین عوامل طراحی می‌شوند. بر اساس همین عوامل درون مرزی، جوامع مختلف سعی می‌کنند سرمایه و دیگر امکانات را جذب نمایند. و بر اساس همین عوامل است که برخی از جوامع خود را از جهان منزوی می‌کنند و مانع ورود مستقیم اقتصاد جهانی به درون جوامع خود می‌شوند. تجربهٔ ایران قبل از انقلاب، و همچنین

تجربه ایران در سالهای اول انقلاب و در سالهای آخر دهه دوم آن مسئله را به وضوح نشان می‌دهند. به عبارت دیگر، استراتژی‌های تدافعی و تهاجمی نسبت به جهانی شدن با توجه به صورت‌بندیهای داخلی با در نظر گرفتن محدودیتهای خارجی اتخاذ می‌شوند. بنابراین نظریه نولیبرال در مورد جهانی شدن برای مبنی بر اینکه گسترش و تعمیم سرمایه‌داری به طریقی از بالا و از بیرون طراحی می‌شود و بر دیگران تحمیل می‌شود، باید مردود تلقی کرد، چراکه واقعیت امر در این است و تجربه تاریخی آن را تأیید می‌کند که فرآیند جهانی شدن ترکیبی است از عوامل مؤثر در سطوح مختلف که عبارتند از سطوح جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی. بنابراین جهانی شدن اقتصاد بدون در نظر گرفتن کنش و واکنش بین عوامل فعال در سطوح مختلف امکانپذیر نیست. سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی نیازهای متفاوتی دارد. نیازها به نوبه خود با توجه به شرایط بومی مناطق مختلف جهانی متحقق می‌شوند. در نتیجه این نظریه اجتناب‌ناپذیر می‌نماید که سرمایه‌داری در فرآیند توسعه و انباشت از ویژگی‌ها و تفاوت‌های حاکم بر زمان و مکان برحسب مورد بهره‌برداری می‌کند.

در مباحث پیشین در مورد چگونگی عملکرد اقتصاد جهانی بحث شد. لذا جهت تأیید اهمیت نقش عوامل بومی و محلی و جهت پرهیز از قلم‌فرسایی بیشتر به تجربه منطقه زاپاریژ هی‌ها ( Zaporizhhyha ) در اوکراین به طور فهرست‌وار اشاره می‌شود.

به لحاظ تجربه تاریخی در اوکراین داشتن ( یا نداشتن ) قدرت عالی‌ترین نماد و جایگاه اجتماعی تلقی می‌شود. در نتیجه پدیده «دیوانگی کنترل» یعنی میل و نیاز به اعمال کنترل بر ابعاد مختلف زندگی اجتماعی شکل گرفته است. در این وضعیت خود-سازماندهی اجتماعی امکان‌پذیر نیست و وجود هم ندارد. وضعیت فوق و شرایط ناشی از آن و رابطه آن با جهانی شدن اقتصاد را می‌توان در دوازده مرحله زیر خلاصه کرد.

- ۱- کنترل دولت بر همه امور موجب بی‌تفاوتی و نگرش انفعالی نسبت به امور گردیده است.
- ۲- بیزاری از تفویض قدرت به دیگران وجود دارد.
- ۳- بیزاری از مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی دیده می‌شود.

- ۴- ابتکار نه تنها مورد پاداش قرار نمی‌گیرد بلکه سرکوب هم می‌شود.
- ۵- اندیشیدن مستقل مورد تشویق قرار نمی‌گیرد.
- ۶- دولت حزبی نگرش ساده‌انگارانه‌ای از جهان ارائه می‌دهد که مبتنی بر نفی دیگری است. هر سلیقه بغیر از سلیقه حزب یا سلیقه قدرت باطل تلقی می‌شود.
- ۷- بی‌اعتنایی به صداقت در زندگی عمومی، جستجوی قدرت مطلق و بی‌قانونی موجب بی‌اعتمادی در سطحی گسترده شده است.
- ۸- در درون نهادها و کلاً در زندگی سیاسی وفاداری به مراتب مهمتر از شایستگی است.
- ۹- نظام دیوانسالاری مفت‌خوار (parasite) مانع توسعه شده است.
- ۱۰- نهادهای اجتماعی مانع جریان آزاد اطلاعات و گفتگوی باز و آزاد می‌شوند.
- ۱۱- ذره ذره شدن جامعه مانع پیدایش همکاری در سطح افقی می‌شود. این امر به نوبه خود مانع یادگرفتن دست جمعی می‌گردد. در نتیجه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی انعطاف‌ناپذیر و تحول‌ناپذیر هستند.
- ۱۲- بعد از استقلال و تحقق آزادی «روحیه و وضعیت قبیله‌ای» که با تهدید مواجه شده بود، درها را به روی خود بست، حداکثر امکانات مالی را از دولت استخراج کرد و سرمایه صنعتی را به سرمایه تجاری مبدل ساخت. (۴۳)
- در حوزه اقتصادی عوامل فوق موجب سیاستهای تدافعی گردیده و بعد از فروپاشی بلوک شرق به جای انطباق با بازار، اقتصاد منطقه رفته رفته یک پسرفت تاریخی را تجربه کرد. اقتصاد برنامه‌ریزی شده متمرکز جای خود را به اقتصاد «قبیله‌ای» داد و نه به اقتصاد بازار.

### جهانی شدن سیاست

جهانی شدن فرآیندی است که در آن فرآیندهای اجتماعی فواصل زمانی و مکان خود را از دست می‌دهند و ماهیت غیرمرزی پیدا می‌کنند. همزمان عوامل مؤثر در شکل‌گیری و تعیین ماهیت زندگی انسانها به طور روزافزونی در صحنه جهانی عمل می‌کنند، به نحوی که جهان به

یک مکان واحد مبدل می‌شود.<sup>(۴۴)</sup> اما همانطور که پیشتر مورد تأکید قرار گرفت، میزان شدت و گسترده‌گی فرآیندها با شتابهای ناموزونی پیش می‌روند و با میزان متفاوتی از حمایت و مخالفت مواجه می‌شوند. پیشتر این فرضیه ارائه شد که ابعاد مختلف جهانی شدن، برحسب میزان حمایت یا مقاومت‌هایی که با آن مواجه می‌شود، به طریق موزون و هماهنگی حرکت نمی‌کنند و پیش نمی‌روند. بنابراین و در نتیجه پدیده جهانی شدن با انترویپی - به معنای توزیع نابرابر انرژی روی یک سطح - مواجه شده است. جهانی شدن سیاست از جمله مواردی است - و شاید شاخص‌ترین موردی است - که شتاب آن از ابعاد دیگر جهانی شدن به مراتب کندتر است. علت این امر را باید در ماهیت دولت ملی و نظام مرکب از دولت - ملت‌ها جستجو نمود. دولت‌ها جهت حفظ اختیارات و امتیازات ناشی از حاکمیت موانع متعددی را برای جهانی شدن سیاست ایجاد کرده‌اند. همانطور که از مطلب فوق برمی‌آید، جهانی شدن سیاست پدیده‌ای کاملاً متفاوت با سیاست جهانی است. گرچه در مرحله تصمیم‌گیری و اجرا دو فرآیند جهانی شدن سیاست و سیاست جهانی ممکن است در ارتباط با هم مورد توجه قرار گیرند، اما در اینجا نخست جهانی شدن سیاست مورد بررسی قرار خواهد گرفت و بحث درباره سیاست جهانی به بخش دیگری واگذار خواهد شد.

مقصود از جهانی شدن سیاست این است که مسائل و مباحثی که قبلاً به حوزه داخلی و حیطه حاکمیت دولت‌ها تعلق داشتند، با گذشت زمان ابعاد جهانی بیشتری پیدا می‌کنند. برخی از مسائل مانند مهاجرت، تخریب محیط زیست یا سلاح‌های کشتار جمعی ماهیتاً جهانی هستند. برخی دیگر، مانند بحران میدان تین آن در چین به لحاظ فشارهای متعدد توسط دولت‌ها، شرکت‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی و نظام‌های ارتباطات جهانی به طور خودکار ابعاد جهانی پیدا می‌کنند.

مسائلی را که جهانی می‌شوند شاید بتوان به شکل زیر دسته‌بندی کرد: (۱) عواملی که می‌توانند فاجعه‌ای با ابعاد جهانی ایجاد کنند مانند مسائل زیست محیطی، فقر و گرسنگی؛ (۲) عوامل همگرایی و واگرایی که به مداخله‌های انسان دوستانه منجر می‌شوند مانند مسائل حقوق

بشر، دموکراسی، ملی‌گرایی قومی؛ ۳) عوامل اقتصادی مانند بدهی، فقر، توسعه و نظم اقتصادی. عوامل فوق معلول جهانی شدن هستند اما در رابطه دیالکتیکی و پیچیده‌ای که بین آنها وجود دارد، همزمان نقش علت را نیز ایفا می‌کنند. عوامل فوق در عین حال، بیانگر جهانی شدن هستند چراکه محدوده فضایی که دولت - ملت در قالب آن عمل می‌کند، نمی‌تواند پاسخهای لازم را فراهم کند. مسائل غیرملی می‌شوند و به لحاظ عدم هماهنگی بین مرزهای دولتها از یکسو و ماهیت غیر مرزی بودن مسائل از سوی دیگر، هیچ دولتی به تنهایی نمی‌تواند آنها را حل کند. مسائل جهانی هستند و راه‌حلها نیز باید جهانی باشند.

مسائل فوق معمولاً روی دو محور تنظیم می‌شوند که عبارتند از فرد و فضای اجتماعی - سیاسی که فرد در درون آن عمل می‌کند. صرف‌نظر از علل و انگیزه‌های مستقل از آنها، افراد به موضوع سیاست بین‌الملل تبدیل شده‌اند. به طور روزافزونی بخشهای عظیمی از اقدامات، قوانین و هنجارهای بین‌المللی با توجه به نیاز انسانها طراحی و تنظیم می‌شود.

جهانی شدن سیاست را می‌توان با سهولت بیشتری از طریق بحران‌شناسایی و مطالعه کرد. بحران - مانند بحران بوسنی - هرزگوین یا گرسنگی در آفریقا بر اثر خشکسالی و ... - شاخص و نماد جهانی شدن هستند. بحرانهای جهانی بیانگر وجود پدیده‌ها و مسائل جهانی هستند. در عین حال بحران اعلام‌کننده نیاز به ارائه راه‌حل‌های جهانی است. بحرانهای جهانی از کارکردهای مهمی برخوردار هستند. بحران - که به لحاظ عملکرد نظام‌های ارتباطاتی جهانی، آگاهی بیشتر از جهانی شدن را موجب می‌شود - به ادراک نوین شکل می‌دهد و می‌آموزد که چگونه جهان به شکل یک واحد و یک مجموعه تصور شود. بحران انسانها را از وضعیت زندگی نوع بشر مطلع و آگاه می‌سازد و فرد را به طور ناگزیری وادار به موضع‌گیری می‌کند و نهایتاً به وضعیتی می‌انجامد که رابرتسون آن را «احساس یکی شدن» می‌نامد.

جهانی شدن مسائل راه‌حل‌های جهانی نیز می‌طلبد. صرف جستجوی راه‌حل به شکل‌گیری نگرش برون‌گرا می‌انجامد، حل مسائل تدریجاً به رویه‌ها، هنجارها و ارزشهای دست‌جمعی و جهانی شکل می‌دهد و همکاری جهت جستجوی راه‌حل و سپس به اجرا گذاشتن راه‌حلها،

بازیگران جهانی، اعم از فرد، سازمان، گروه و دولت را آموزش می‌دهد. در واقع، نوعی جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد. وضعیت جهانی شدن، زیستن با یکدیگر و ارزشها و هنجارهای مشترک را به بازیگران القا می‌کند و رفته رفته بازیگران می‌آموزند که جهانی بیندیشند و در سطح لازم عمل کنند. بحرانهای جهانی و راه‌حلهای جهانی همزمان نقش بازدارنده‌ای را ایفا می‌کند، چرا که بازیگران جهت اجتناب از بحران‌سازی از انجام برخی از اقدامات خودداری می‌کنند. به علاوه، افکار عمومی که نسبت به یک بحران شکل می‌گیرد، بازیگران را از این امر مطلع می‌سازد که مشروعیت و حقانیت آنها در سطح جهان و لذا نفوذ آنها تابع افکار عمومی جهانی، عرف جهانی و قوانین جهانی است.

راه‌حلهای جهانی و به اجرا گذاشتن آنها در واقع بخشی از فرآیند جهانی شدن تلقی می‌شود، چرا که حل بحرانهای جهانی به وضعیت جدیدی می‌انجامد که از خصوصیات زیر برخوردار هستند. هیچ بازیگری - از فرد تا سازمانهای جهانی - به تنهایی دانش و اطلاعات لازم را در اختیار ندارد. بنابراین شرط لازم برای حل بحرانها و مسائل، افزایش ارتباطات، تعاملات، همکاری‌ها و تبادل دانش و اطلاعات بین افراد، سازمانها و جوامع است. در کنار نیاز به دانش تخصصی و در عین حال مستقل از آن، بازیگران نوینی وارد عرصه سیاست شده‌اند و می‌شوند. سازمانهای غیردولتی از مهمترین این سازمانها هستند. حل بحرانهای جهانی به شکل‌گیری سازمانها، نظام‌های ارتباطاتی و ساختارهای همکاری نوینی می‌انجامد که در قالب مفهوم «اقدام دست‌جمعی» معنا پیدا می‌کنند. مهمترین پیش‌شرط و همزمان مهمترین نتیجه وضعیت فوق نیاز به وجود و گسترش عرصه عمومی جهانی است. عرصه عمومی در مقابل عرصه آمریت قرار می‌گیرد. عرصه آمریت عرصه قدرت است، عرصه اقدام یک‌جانبه و تحمیل اراده بر دیگری است. عرصه عمومی، عرصه عقلانیت، استدلال، گفتگو و انتقاد است. گفتگو ابزار و عامل جهانی شدن تلقی می‌شود. گفتگو ابزار است، چون شیوه‌ای است برای رسیدن به توافق و روشی است برای حل اختلافات. اما همزمان گفتگو مفهوم دیگری را نیز دربر دارد. پیش‌فرض گفتگو این است که دیگری وجود دارد و چون وجود دارد از حق و حقوقی برخوردار است. به عبارت دیگر، گفتگو

بیانگر و در عین حال وسیله جهانی شدن است، چرا که انسانها می آموزند که با یکدیگر زندگی کنند. از سوی دیگر، گفتگو یعنی کاهش (یا عدم) مطلق نگری. گفتگو یعنی نبود قطعیت، چون هر گفتگویی متضمن داد و ستد است. در نتیجه گفتگو همزمان عامل و متضمن تساهل است. بررسی موضوع جهانی شدن سیاست از دیدگاه حقوق بین الملل می تواند راهگشا باشد. آنچه که برای حقوق بین الملل حائز اهمیت است این است که اقدام بازیگران جهانی تحت تأثیر قانون یعنی هنجارهای بین المللی و نه تحت تأثیر قدرت صرف انجام گیرد. از این منظر قراردادهای جهانی یا منطقه‌ای ملاک قضاوت در مورد رفتار دولتها بر اساس معیارهای عینی تلقی می شود.<sup>(۴۵)</sup> وجه مشخصه قرن بیستم در این خصوص این است که به طور روزافزونی ابعاد مختلف و وسایل متنوع تری که پیش از این در حیطه حاکمیت دولتها قرار گرفته بودند، در صحنه جهانی و توسط بازیگران جهانی قانونمند می شوند. در این خصوص به طور سنتی در حقوق بین الملل رضایت شرط لازم برای اجرایی شدن قرارداد و عرف بین الملل تلقی می شود. اما پیشنهادها و توصیه‌های نهادهای بین المللی بیشتر مورد توجه قرار می گیرند و با وجود اینکه اعمال آنها الزام آور نیست، دولتها و سازمانهای دولتی از آنها پیروی می کنند. من باب مثال، رهنمودهای بانک جهانی در مورد رفتار بازیگران نسبت به سرمایه گذاری‌های مستقیم «تصمیم» تلقی نمی شوند و از ضمانت اجرایی برخوردار نیستند، اما دولتها، بانکها و شرکتهای آنها را حد استاندارد معمول می دانند و با استناد به آنها کشورهای کمتر توسعه یافته را در مورد چگونگی عملکردهایشان راهنمایی می کنند. در واقع پیشنهادها در مرحله اجرا فاقد قوه قهریه هستند، اما عرف جهانی تلقی می شوند و همزمان به بازیگران بین المللی فرصت هماهنگ کردن رفتار خود با شرایط نوین جهانی را فراهم می کنند.<sup>(۴۶)</sup>

نکته دومی که باید مورد توجه قرار گیرد، شیوه‌های جدیدی است که برای به اجرا گذاشتن تصمیمات و یا قراردادهای جهانی به کار گرفته می شود. شیوه‌های جدید که مکمل شیوه‌های سنتی تلقی می شوند، عبارتند از: (۱) سازمانهای بین المللی دولتی یا غیردولتی که از طریق بسیج افکار عمومی دولتها را در وضعیت اخلاقی و دشواری قرار می دهند؛ (۲) سازمانهای

غیردولتی، دولتها و انواع تشکلات خصوصی که بر شورای امنیت سازمان ملل اعمال فشار می‌کنند تا بازیگرانی مانند عراق، هاییتی یا صربستان را تحریم کنند؛ ۳) در مورد اختلافات تجاری، سازمان تجارت جهانی از اختیارات لازم برای اتخاذ تصمیمات لازم‌الاجراء برخوردار است. البته بررسی ابعاد مختلف جهانی شدن سیاست، تحقیق بسیار گسترده‌ای را می‌طلبد که از حوصله تحقیق محدودی مانند این اثر است. بنابراین بعنوان موردی از جهانی شدن سیاست، مسئله حقوق بشر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### جهانی شدن حقوق بشر

از دیدگاه تاریخ روابط بین‌الملل در نیم قرن بعد از جنگ جهانی دوم، عوامل متعددی در شکل‌گیری اندیشه حقوق بشر و پذیرش اصل رعایت حقوق انسانها، مؤثر واقع شده‌اند. در واقع به نظر می‌رسد که ماهیت مسائل بین‌الملل به نحوی بوده که مطرح شدن و پیشبرد حقوق بشر اجتناب‌ناپذیر شده است. در سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر بعنوان یک امر کم‌اهمیت و به شکل اقدامی برای بهبود بخشیدن به روابط اجتماعی برخی از بازیگران بین‌الملل مورد تصویب قرار گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم حقوق بشر مسئله کم‌اهمیت و بی‌خطری تلقی می‌شد. غرب جهت خنثی‌سازی انتقادات کمونیست‌ها و شوروی از یکسو و جهت کاهش فشار مردم مستعمرات از سوی دیگر مسئله حقوق بشر را مطرح کرد. بلوک شرق نیز با آسایش خاطر آن را پذیرفت چون حقوق بشر برای آنها فاقد ابعاد داخلی بوده و کشورهای اقتدارگرا در پشت پرده آهنین حاکمیت خود را از گزند حقوق بشر در امان می‌دیدند.<sup>(۴۷)</sup>

اما رفته رفته زمینه برای شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر فراهم گردید و فرآیند هماهنگی رفتار دولتها با موازین و معیارهای اعلامیه جهانی حقوق بشر آغاز شد. اقدامات جهت استعمارزدایی و فعالیتهای جنبش عدم تعهد در سازمان ملل، گرچه مستقیماً به رعایت حقوق بشر مربوط نبودند، اما در شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر بسیار مؤثر واقع شدند و در واقع به اعلامیه جهانی حقوق بشر ابعاد اجرایی دادند. قطعنامه سازمان ملل در سال ۱۹۶۶ نقطه عطفی

در فرآیند فوق تلقی می شود چراکه از طریق آن پیوند بین حقوق بشر از یکسو و حقوق بنیادین مردم برای خودمختاری از سوی دیگر برقرار شد. سازمانها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای به نوبه خود در فرآیند فوق نقش مهمی را ایفا کردند. دیوانسالاری در سازمان ملل یا در نهادهای اروپایی متمایل به ایجاد شرایط مناسب برای پیشبرد حقوق بشر بودند. آنها میل به اعمال فشار بیرونی بر کشورهایی که حقوق بشر را مورد بی توجهی قرار می دادند داشتند. هدف آنها حفظ و رعایت استانداردهای حقوق بشر در سطح جهان بود. به عبارت دیگر، رده‌های بالاتر حکومتی بسیار واقع‌گرا بودند و در نتیجه، قدرت‌طلبی آنها و اقدام در قالب منافع ملی منجر به نادیده گرفتن کامل مسئله حقوق بشر می‌گردید. در مقابل، رده‌های میانه حکومتی، کسانی که با اجرای روزمره سیاستها در رابطه بودند بیشتر آرمانگرا، اخلاق‌گرا و قانونگرا بودند.<sup>(۴۸)</sup>

مبارزه با نژادپرستی و آپارتاید در آفریقای جنوبی نقش بسزایی در انباشت هنجارها و شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر دوستانه ایفا کرد. مبارزه با آپارتاید موجب بیداری و آگاهی انسانها شد و مسئله پاسخگویی حکومتها در مقابل عدم رعایت حقوق انسانها را در سطح جهان مورد قبول قرار داد. آپارتاید موجب شکل‌گیری ساز و کارهای اجرایی اعلامیه حقوق بشر گردید. رقابت بین دو ابرقدرت نیز در فرآیند فوق مؤثر واقع شد. شوروی در قالب سیاست طرفداری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته و جهت حمایت از احقاق حقوق مردم استعمار شده از آنها حمایت شدید به عمل می‌آورد. آمریکا تحت فشار شرایط داخلی مانند عدالت‌خواهی و همبستگی انسانها از یکسو، و برای خالی نگذاشتن صحنه روابط بین‌الملل از سوی دیگر، مجبور شد از احقاق حقوق مردم کشورهای کمتر توسعه‌یافته در مبارزه با تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی، از مسئله حقوق بشر حمایت کند.

جنبشهای اجتماعی از طریق سازمانهای غیردولتی به نوبه خود در مطرح شدن و شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر مؤثر واقع شدند. سازمانهای غیردولتی دموکراسی‌ها را مجبور کردند مسئله حقوق بشر را جدی بگیرند. آنها حکومتهای استبدادی را تحت فشار قرار دادند و پیوند بین مشروعیت داخلی و خارجی از یکسو و حقوق بشر را از سوی دیگر برقرار ساختند.

شاید مهمترین دست‌آورد سازمانهای غیردولتی در این بود که آنها حقوق بشر را از حوزه‌های سیاسی خارج کردند.

بالاخره فرآیند جهانی شدن اقتصاد در فرآیند مطرح شدن جدی حقوق انسانها مؤثر واقع شد. افزایش قدرت سرمایه موجب تضعیف نیروهای سنتی طرفدار کارگران و کارمندان گردید. منطق و عامل محرکه بازار به طور فاحشی با تحقق حقوق اجتماعی و اقتصادی شهروندان در تعارض قرار گرفت. در نتیجه نیروهای از بالا به پایین و از پایین به بالا هر یک به شکل و با روش خاص خود به طور خواسته یا ناخواسته و در یک رابطه تعارض آمیز با یکدیگر زمینه را برای شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر هموار کردند. اقدامات نیروهای دوگانه فوق و تعارض بین آنها همزمان زمینه‌ساز شکل‌گیری ابزار اجرایی حقوق بشر در سطح جهان شد.

زمانی که مسئله رعایت حقوق بشر وارد مرحله اجرایی گردید این واقعیت عریان شد که از یکسو، از بین بردن شرایطی که مانع پیشرفت رعایت حقوق بشر می‌شود و از سوی دیگر، جلوگیری از پایمال کردن حقوق انسانها، همراه و نیازمند دموکراسی است.<sup>(۴۹)</sup> دموکراسی در داخل مرزها و در سطح جهان شرط لازم برای دفاع از حقوق بشر است. در نتیجه از طریق دموکراسی مسئله حقوق بشر عمیقاً با مشروعیت دولتها پیوند خورده است. در رابطه‌ای که بین حقوق بشر، دموکراسی و شهروندی از یکسو و دولت و سیاست از سوی دیگر برقرار شده، مسائل متعددی به وجود آمده است. لذا جهت تأکید بر ابعاد و مسائل جهانی شدن از میان موضوعات فوق (که از گستردگی فراوانی برخوردار هستند) دو دسته مورد بررسی قرار می‌گیرند.

دسته اول مربوط می‌شود به مهاجرت. به لحاظ مشکلات اقتصادی و سرکوب اقلیتهای ملی یا مذهبی، در سال بیش از یکصد میلیون انسان به سرزمینهای دیگر مهاجرت می‌کنند. سرکوب یا مشکلات اقتصادی اکثراً موجب نارضایتی و بی‌ثباتی اجتماعی - سیاسی می‌شود. مهاجرت که یکی از نتایج شرایط فوق است، جامعه و اقتصاد غرب را تحت فشار قرار داده است. بنابراین کشورهای پیشرفته و دموکراتیک برای حفظ وضع داخلی و بین‌المللی و جهت جلوگیری از مهاجرت گسترده اقلیتهای، بر این نکته تأکید دارند که اقلیتهای ملی از حقوقی برخوردار

هستند،<sup>(۵۰)</sup> لذا بخش مهمی از اقدامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها در چهارچوب حمایت از حقوق بشر و گسترش دموکراسی انجام می‌گیرد. فعالیتهای آنها بیشتر معطوف به جلوگیری از برخی اقدامات علیه حقوق بشر است تا حمایت از اقداماتی که موجب حفظ و رعایت حقوق بشر می‌شود.<sup>(۵۱)</sup> استدلال آنها این است که به اجرا گذاشتن موازین حقوق بشر نیازمند مشارکت در سطوح داخلی و جهانی است.<sup>(۵۲)</sup>

دسته دومی از مسائل اختلاف نظر بین کشورهای توسعه یافته و کشورهای کمتر توسعه یافته را دربر می‌گیرد. رژیمهای حقوق بشر غربی بر ابعاد سیاسی، مدنی و فردی تأکید می‌ورزند و حقوق بشر اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در اولویت دوم قرار دارند.<sup>(۵۳)</sup> توسعه نیافتگی بدترین شرایط را برای پیشبرد حقوق بشر فراهم می‌سازد. رهایی از فقر و نیاز متضمن توسعه اقتصادی است و توسعه اقتصادی به نوبه خود نیازمند مشارکت در تصمیم‌گیری در سطوح داخلی و جهانی است. اما در هر دو حوزه داخلی و جهانی مشارکت در تصمیم‌گیری نیازمند تحول در ساختارهای سیاسی و تصمیم‌گیری است. بدین وسیله حکومت‌های اقتدارگرای جهان سومی با بحران مشروعیت و بی‌ثباتی مواجه می‌شوند و ساختار جهانی که نتیجه اقدامات قدرتهای بزرگ است به نوبه خود مشروعیت خود را از دست می‌دهد و دچار بحران می‌شود.

منشأ اصلی اختلاف نظر و مناقشه سیاسی - فلسفی در مورد حقوق بشر دو تفسیر یا دو برداشت از حقوق بشر است. در نگرش اول منشأ حقوق بشر حقوق طبیعی است. فرد در طبیعت از حقوقی برخوردار است. بنابراین حقوق انسانها از شرایط اجتماعی آنها مستقل است و چون جامعه حقوقی را به انسانها اعطا نکرده، محدود کردن یا از بین بردن حقوق بشر غیرقانونی و نامشروع است. در نگرش دوم جامعه منشأ حقوق انسانها تلقی می‌شود. در این صورت این جامعه است که در قالب تجربه تاریخی، مذهب، قومیت یا نفع دست‌جمعی حقوقی را به انسانها اعطا می‌کند. بنابراین جامعه یا نهاد یا گروه می‌تواند و به طریقی موظف است که جهت پیشبرد اعتقادات، آئین، مذهب یا نفع و نیاز جامعه حقوق انسانها را تعیین و در صورت لزوم محدود کند. نگرش اول بر اصالت فرد مبتنی است. در حالیکه نگرش دوم موجودیت فرد را به رسمیت

نمی‌شناسد. نگرش دوم جمع‌گرا است. در هر دو نگرش انعطاف‌ناپذیری و در واقع نوعی بنیادگرایی مشاهده می‌شود. اما نکته‌ی حائز اهمیت از منظر جهانی شدن در این امر نهفته است که امروزه هر دو نگرش مسئله وجود حقوق بشر را به رسمیت می‌شناسند. هر دو نگرش گفتمان خود را با توجه به حقوق بشر و آزادیهای فردی تنظیم می‌کنند و سیاستهای خود را با توجه به آن توجیه می‌نمایند. به عبارت دیگر، حقوق بشر تبدیل شده است به یک ارزش و رعایت آن هنجاری جهانی تلقی می‌شود.

در عرصه جهانی با وجود برخوردهای موردی و سیاسی و با وجود سیاستهای یک بام و دو هوا، روشهای به کار گرفته شده برای پیشبرد و حفاظت از حقوق بشر رفته رفته مقبولیت و عمومیت پیدا می‌کند و اقدام در یک مورد خصوص به موارد دیگر تعمیم داده می‌شود. بدین وسیله دفاع از حقوق انسانها و روشهای به کار گرفته شده بسط و توسعه پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، امروزه جامعه جهانی از بحث و مناقشه در مورد اصول و مبانی فلسفی حقوق بشر فراتر رفته و به مرحله اجراء موازین موجود و تصمیمات اتخاذ شده توسط بازیگران بین الملل رسیده است. در این خصوص مسئله اساسی در این است که در روابط بین الملل اجرای حقوق بشر منجر می‌شود به «مداخله در امور داخلی دولتها». تعارض و منشأ بحران حمایت از حقوق بشر در این است که از یکسو، عدالت خواهی به مداخله منجر می‌شود و از سوی دیگر، بازیگران جهانی متعهد به حفظ نظم و ثبات بین الملل هستند.<sup>(۵۴)</sup> مداخله با مخالفت سیاسی مواجه می‌شود و بحران‌زا نیز می‌باشد. مداخله‌های پی در پی و گسترده مبنای روابط بین الملل و اصولی را که روابط بین کشورها بر مبنای آن استوار است، نامعتبر می‌سازد و در عین حال، پیوسته این خطر وجود دارد که مداخله‌گرایی جهت حمایت از حقوق بشر تابع علل و انگیزه‌های سیاسی - اقتصادی باشد و نه انسانی. لذا مشاهده می‌شود که مداخله بدون استثناء جنجال برانگیز است، زمان و شکل مداخله مورد انتقاد شدید قرار می‌گیرد و همزمان عدم مداخله نیز با انتقاد روبرو می‌شود.

در مقابل می‌توان استدلال کرد که عدم رعایت حقوق بشر در وهله اول فی نفسه باید سرکوب شود و در وهله دوم پایمال کردن حقوق انسانها در یک جامعه موجب بی‌ثباتی داخلی می‌شود و

از طریق مهاجرت و بازیه‌های سیاسی، قومی یا ملی سریعاً ابعاد برون مرزی پیدا می‌کند و لذا موجب بی‌ثباتی‌های سیاسی - نظامی می‌شود و بدین وسیله سرکوب انسانها سریعاً ابعاد جهانی می‌یابد. اما به نظر می‌رسد که باید از استدلال فوق که در چهارچوب نظام وستفالی قرار دارد فراتر رفت. جهانی شدن مبانی تعارض بین عدالت و ثبات را از بین برده است. مبنای تعارض فوق عبارت است از حاکمیت، اصل برابری دولتها و اختیارات قانونی و انحصاری دولتها که به اصل عدم مداخله منجر می‌شود.

امر فوق در بند هفت ماده دو منشور سازمان ملل متحد متجلی می‌شود. اما مفاد منشور به مسئله حاکمیت محدود نمی‌شود. اعضاء سازمان ملل متحد متعهد شده‌اند که از اقداماتی که خلاف اهداف و اصول منشور است و می‌تواند صلح و امنیت بین‌الملل را به خطر بیندازد پرهیز کنند. در غیر این صورت، بند هفت ماده دو اعمال نمی‌شود. در خصوص حقوق بشر، منشور بر حقوق بنیادین انسانها تأکید می‌ورزد. ماده یک هدف منشور را به شکل زیر اعلام می‌دارد: همکاری جهت پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بدون تبعیض برحسب نژاد، جنسیت، زبان یا مذهب. بر اساس ماده پنجاه و پنج، اعضاء سازمان ملل متحد متعهد می‌شوند که جهت تحقق اهداف منشور با یکدیگر همکاری کنند. مواد فوق و مواد دیگری مانند مواد ۱۱ و ۱۴ منشور مبنای مداخله‌گرایی سازمان ملل و دیگر اعضاء جامعه جهانی در خصوص رعایت و یا حمایت از حقوق بشر است.<sup>(۵۵)</sup> مسئله اساسی چگونگی تفسیر مواد ۵۵ و ۵۶ می‌باشد. تفسیر لیبرال از مواد فوق همراه با اقدامات بین‌المللی ماهیت مفهوم حاکمیت قضایی را تغییر داده است.<sup>(۵۶)</sup> اگر مواد ۵۵ و ۵۶ با توجه به ماده (۷) ۲ به شکل محدودی تفسیر شود و مداخله جهت مبارزه با سرکوب حقوق انسانها و دفع تهدید صلح و امنیت بین‌المللی انجام نگیرد، در هر صورت بررسی مسئله توسط کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل یا بررسی مسئله توسط مجمع عمومی فشارهای عظیمی را بر دولتها وارد می‌نماید.<sup>(۵۷)</sup>

از زمان فروپاشی شوروی و آغاز نسل دوم عملیات سازمان ملل و به ویژه از زمان انتشار «طرحی برای صلح» در سال ۱۹۹۲ توسط دبیر کل سازمان ملل، مداخله برای حفظ یا ایجاد صلح

در سطح گسترده و در موارد متعددی توسط سازمان ملل، انجام گرفته است و می‌گیرد. بر اساس مطالب منتشر شده توسط سازمان ملل هیچ یک از مداخله‌های نسل دوم آن سازمان بدون دربرداشتن اقداماتی جهت ایجاد، حفظ و پیشبرد حقوق بشر و مکمل آن یعنی توسعه دموکراسی نبوده است. مداخله در ابخازی<sup>(۵۸)</sup> و در هاییتی<sup>(۵۹)</sup> من باب مثال فعالیت‌های گسترده سازمان ملل در همکاری با دیگر سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی را نشان می‌دهد.

البته این امر بدیهی است که قدرتهای بزرگ، به ویژه آمریکا بیش از سه دهه است که سیاست حمایت از حقوق بشر<sup>(۶۰)</sup> و حمایت از دموکراسی را پیش گرفته‌اند<sup>(۶۱)</sup> و آن را لااقل تا اندازه‌ای به یک زیرمجموعه از سیاست خارجی خود مبدل کرده‌اند. اما واقعیت امر در این است که مداخله جهت حمایت از حقوق بشر در عصر جهانی شدن از اقدامات سازمان ملل یا منافع و اقدامات بازیگران خاص فراتر می‌رود. در عصر جهانی شدن در حوزه‌های مختلف، و به ویژه در خصوص رعایت حقوق بشر هنجارهای جهانی شکل گرفته‌اند با این نتیجه که شکل‌گیری منافع دولتها کمتر در حوزه بسته داخلی انجام می‌گیرد و بیشتر توسط عرصه عمومی جهانی تعیین می‌شود. توجه به هنجارهای جهانی و در نظر گرفتن آنها در سیاست خارجی بخشی از منافع ملی دولتها را تشکیل می‌دهد.<sup>(۶۲)</sup> در عین حال، کمرنگ شدن مرزها به فرآیندهای برون مرزی و سازمان‌های غیردولتی این فرصت را می‌دهد تا مسائل برون مرزی را به مسائل درون مرزی مبدل کنند و بدین وسیله مسائل جهانی را وارد فرآیند سیاستگذاری جوامع بنمایند.<sup>(۶۳)</sup>

همزمان در سطح جهان نگرش به مسئله رعایت حقوق بشر کاملاً متحول شده است. سال ۱۹۸۸ نقطه عطفی تلقی می‌شود. در این سال مجمع عمومی سازمان ملل از طریق قطعنامه شماره ۴۴/۲۱ با هدف پیشبرد و حمایت از صلح و امنیت جهانی این اندیشه را مورد تأیید قرار می‌دهد که امنیت باید حول محور انسانها تنظیم شود و هسته آن را دفاع از انسانها تشکیل دهد.<sup>(۶۴)</sup> در سطح عملی تر، مشکل در این است که دولتها اجباراً نمایندگان مردم نیستند، در حالیکه به طور روزافزونی واحد و موضوع روابط بین‌الملل فرد است و اساس دولت (منبع

مشروعیت داخلی و جهانی) آن را قرارداد اجتماعی تشکیل می‌دهد و نه کنترل بر سرزمین یا انسانها. (۶۵)

در چارچوب همین اندیشه‌ها این نظریه در حال شکل‌گیری است - و به طریقی شکل گرفته است - که مداخله جهت دفاع از حقوق انسانها یک وظیفه حقوقی و یک وظیفه اخلاقی است. (۶۶) حاکمیت به نام مردم اجرا می‌شود و در مواردی که مردم سرکوب می‌شوند و حق سخن ندارند، حاکمیت نباید مانع مداخله انسان دوستانه شود. بنابراین حکومت‌های دموکراتیک و لذا مشروع که دارای حاکمیت هستند حق مداخله در امور داخلی دولتهای غیردموکراتیک را که فاقد مشروعیت و لذا حاکمیت هستند، دارند. به عبارت دیگر، استناد به حاکمیت نمی‌تواند توجیه‌کننده سرکوب شهروندان و عدم رعایت حقوق بشر باشد. (۶۷) در برخی از موارد که کلاً دستگاه حکومتی ویران شده است مانند سومالی (۶۸) یا در مواردی که دستگاه حکومتی به طور موقت دچار ناکارکردی شده است مانند هاییتی، کشورها حقانیت حقوقی و حاکمیت خود را از دست می‌دهند و در شرایط زیر امکان مداخله در آنها به وجود می‌آید: (۶۹)

- ۱- دفاع از اقلیتهای مذهبی یا قومی در مقابل نابودی یا سرکوب شدید
- ۲- پایان دادن به نقض فاحش حقوق بشر
- ۳- جلوگیری از مهاجرت در سطح انبوه
- ۴- بازگرداندن انبوه مهاجرین به خانه و سرزمین خود
- ۵- دفاع از مهاجرین و پناهندگان
- ۶- پاسخگویی به نیازها جهت کاهش رنج و عذاب در سطح انبوه که توسط طبیعت یا انسان ایجاد شده است

۷- حمایت از شورشهای ضد استبدادی یا جنبشهای دیگر برای خودمختاری یا حمایت از کسانی که برای استقلال از حکومت‌های سرکوبگر یا برای حمایت از حقوق بشر مبارزه می‌کنند. در بعد عملی دادگاه‌های جنایی متعددی برای محاکمه متخلفین ایجاد شده است. پاسخگویی مجریان که عموماً در رده‌های بالای تشکیلات حکومتی قرار دارند و بازدارندگی

متخلفین احتمالی، از اهداف اصلی دادگاه‌های فوق محسوب می‌شوند. قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل مورخ ۲۵ مه ۱۹۹۳ که دادگاه بین‌المللی جزایی را در لاهه جهت پیشبرد اهداف سه‌گانه فوق ایجاد کرد، بیانگر این امر است که جنایات علیه انسانها وارد جریان اصلی تصمیم‌گیری در سازمان ملل شده است.<sup>(۷۰)</sup> دادگاه محاکمه جنایتکاران یوگسلاوی سابقه‌ای برای ایجاد دادگاه مشابهی در مورد رواندا گردید.

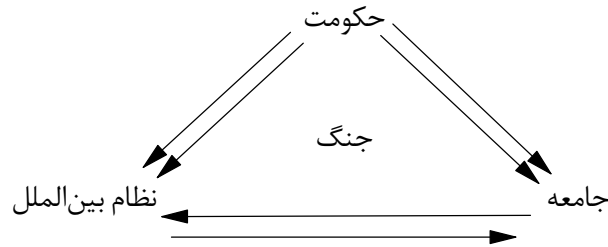
امروزه جنایتکاران جنگی صرب و کروات به جرم قتل‌عام‌های قومی، نژادی و مذهبی در دادگاه‌های لاهه محاکمه می‌شوند.<sup>(۷۱)</sup> از پینوشه با وجود کشمکش‌های فراوان و با وجود فرار از لندن و رهایی یافتن از چنگ قاضی اسپانیایی<sup>(۷۲)</sup> سلب مصونیت شد و احتمال محاکمه او جدی بود. یک وکیل کامبوجی اعلام کرده است که قصد دارد گروهی از رهبران غرب (مانند جورج بوش، جیمی کارتر، رونالد ریگان، هنری کسینجر، مارگرت تاچر و ...) یا شرق مانند رهبران چین و تایلند یا سازمانی مانند سازمان ملل متحد را به دلیل حمایت از پل پت که سبب قتل بیش از دو میلیون نفر از مردم کامبوج گردیده بود به دادگاه احضار کند.<sup>(۷۳)</sup> اشخاصی مانند اسلوبودان میلوشویچ به اتهام جنایات جنگی در یوگسلاوی تحت تعقیب هستند و محاکمه می‌شوند.<sup>(۷۴)</sup> همه این موارد و موارد مشابه حاکی از تغییری جدی در جهت تأکید بر مسؤلیت جهانی افراد و نهادها در زمینه عدم رعایت حقوق بشر است و این امر بسیاری از اصول عرفی و سنتی حقوق بین‌الملل به ویژه اصل عدم مداخله را تحت الشعاع خود قرار داده است.

### جهانی شدن: خشونت و امنیت

مفهوم امنیت در حوزه داخلی یا در حوزه بین‌المللی از دیرباز با مفهوم خشونت همراه بوده است. در تاریخ معاصر یا بطور دقیق‌تر در تاریخ مدرن، خشونت سازمان یافته با پدیده حاکمیت در رابطه تنگاتنگی قرار داشته است. حفاظت از سه عنصر اصلی حاکمیت، یعنی جمعیت، قلمرو و مشروعیت<sup>(۷۵)</sup> توسط خشونت سازمان یافته انجام گرفته و اعمال کنترل بر مهاجرت و همچنین تأمین امنیت جمعیت از طریق اعمال کنترل خشونت‌آمیز بر مرزها صورت پذیرفته

است. عنصر دوم، یعنی قلمرو که از طریق اشغال سرزمین، آسیب پذیر است، به نوبه خود نهایتاً از طریق خشونت قابل حفاظت می‌باشد. عنصر سوم، یعنی مشروعیت و ثبات سیاسی از طریق خشونت یا نظارت، و معمولاً ترکیبی از آنها، برحسب میزان توسعه یافتگی حفظ شده است. تا آنجا که به روابط بین‌الملل و جهانی شدن مربوط می‌شود، مهمترین دست‌آورد حاکمیت تفکیک زندگی انسان و سیاست به دو حوزه درون مرزی و برون مرزی است. تفکیک فوق به نوبه خود نتایج مهمی برای روابط بین‌الملل در بر داشته است. مقصود از امنیت، امنیت ملی است و در مواردی امنیت تشکیلات حکومتی را در بر می‌گیرد. در حوزه داخلی نظام سلسله مراتبی با حکومت متمرکز که از حاکمیت قضایی برخوردار است و در حوزه برون مرزی، آنارشی، به معنای عدم قدرت فائده از مهمترین خصوصیات نظام فوق محسوب می‌شوند.

تفکیک فوق توسط واقع‌گرایان و لیبرالها، باگرایشهای متفاوت در درون هر یک از آنها مورد تأیید قرار می‌گیرد. تمایز و تفاوت بین آنها ماهوی نیست، بلکه ناشی از تأکید روی محور خاص و راه‌حلهای ارائه شده برای حفظ امنیت ملی است. نگرش جامعه شناختی نسبت به مسئله به وضوح نشان می‌دهد که تفکیک فوق در عمل چیزی بیش از یک تفکیک حقوقی و نظری نبوده و در عمل، رابطه وابستگی متقابل و اثرگذاری متقابلی بین حوزه‌های مختلف وجود داشته است. از دیرباز، در واقع از همان ابتدا یک رابطه اثرگذاری نزدیک و وابستگی متقابل تنگاتنگی بین حکومت، جامعه و نظام بین‌الملل وجود داشته است<sup>(۷۶)</sup> و مهمترین عامل برقرار کننده رابطه بین آنها خشونت سازمان یافته و گسترده یعنی جنگ، است. در رابطه سه‌گانه فوق که به شکل زیر قابل ترسیم است، نظام بین‌الملل از طریق جنگ یا رقابتهای تسلیحاتی روی حکومت و جامعه اثر می‌گذارد. نیروهای اجتماعی بر ماهیت دولت اثر می‌گذارند و بدین وسیله نظام بین‌الملل را متحول می‌سازند. نیروهایی مانند جنبش صلح، جنبش سبزها و جنبشهای خلع سلاح همه مستقیماً بر ماهیت جوامع، دولتها و نظام بین‌الملل اثر می‌گذارند و آنها را متحول می‌سازند.



در سالهای اخیر تحت فشار نیروهای جهانی شدن سه دگرگونی اساسی در مسائل امنیتی رخ داده است. نخست اینکه خشونت به عنوان ابزاری برای حفظ امنیت عناصر سه گانه حاکمیت کاربرد خود را به تدریج از دست می‌دهد. استفاده از خشونت برای حل اختلافات بین دولت - ملتها مشروعیت خود را از دست داده است. منظور این نیست که خشونت فاقد کاربرد شده است، قدرتهای بزرگ هنوز در استراتژی‌های امنیتی خود از واژگانی مانند «صحنه نبرد جهانی» (global battlefield) استفاده می‌کنند.<sup>(۷۷)</sup> مسئله بیشتر این است که استفاده از خشونت به طور روزافزونی توسط جامعه جهانی محکوم می‌شود و در موارد متعددی مانند یوگسلاوی یا بحرین کویت و عراق، با اقدام دست جمعی جامعه جهانی مواجه می‌شود. و سوم و شاید مهمترین دگرگونی اینکه در عصر جهانی شدن موضوع امنیت کاملاً متحول شده است.

در حالیکه در گذشته نه چندان دور و حتی امروزه مقصود از امنیت همان امنیت ملی بوده، در عصر جهانی شدن امنیت جهانی جایگزین امنیت ملی می‌شود. منافع ملی جای خود را به منافع فراملی داده‌اند. اقدام یک‌جانبه به اقدام چندجانبه مبدل شده است. انسانها به طور روزافزونی به موضوع امنیت مبدل می‌شوند. امنیت فرد رفته رفته امنیت در حوزه‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. امنیت حکومت من باب مثال دیگر نمی‌تواند توجیه کننده سرکوب مردم باشد. تخلفات سریعاً ابعاد جهانی پیدامی‌کند و صدها سازمان، نهاد و دولت توانمندی‌های جهان را جهت حمایت و دفاع از حقوق انسانها بسیج می‌کنند. امنیت مفهوم وسیعتری یافته است و مفاهیمی مانند محیط زیست، دموکراسی، امنیت اقتصادی، استقلال جامعه مدنی و... محورهای بنیادین امنیت را تشکیل می‌دهند.<sup>(۷۸)</sup>

در رابطه سه جانبه‌ای که بین امنیت، تهدید و خشونت وجود دارد، وضعیت بسیار پیچیده‌ای ایجاد شده است. مفاهیم تغییر پیدا کرده‌اند. دولت بعنوان موضوع امنیت رفته رفته جای خود را به امنیت واحدهایی مانند قوم، ملیت، فرد، نظام‌های ارتباطاتی، نظام‌های اجتماعی، اعتقادات یا نظام‌های سیاسی می‌دهد. ماهیت و منشأ تهدید دیگر صرفاً نظامی نیست. تهدید حالت نرم‌افزاری پیدا می‌کند. تهدید همزمان درون‌مرزی و برون‌مرزی است و به طور روزافزونی ابعاد اجتماعی، فرهنگی و ارتباطاتی پیدا می‌کند. خشونت و کاربرد آن نیز متحول شده است. برخلاف گذشته، خشونت برای حل اختلافات بین دولتی کمتر به کار گرفته می‌شود و به طور روزافزونی برای حل اختلافات قومی، مذهبی و نژادی (که اغلب مستقیماً به حکومتها مربوط نیستند) به کار گرفته می‌شود. خشونت سازمان یافته به طور فزاینده‌ای غیرحکومتی است. نهایتاً اینکه خشونت علیه شهروند بعنوان وسیله یا ابزار حکومتی اعتبار خود را از دست داده است و می‌دهد. عوامل فوق رابطه بین شهروند و جامعه از یکسو و حکومت از سوی دیگر را متحول ساخته و مسئله امنیت را از نو و به شکل جدیدی مطرح کرده است. بعنوان موضوع تحلیلی وضعیت بسیار پیچیده‌ای ایجاد شده است. هر یک از محورهای سه گانه امنیت، تهدید و خشونت دگرگونی‌های بنیادینی را طی کرده و می‌کند. بررسی هر یک از آنها و بررسی چگونگی روابط بین آنها از این جهت پیچیده است که ماهیت و وزن هر یک از محورهای فوق متفاوت است. میزان رابطه و نوع رابطه بین آنها برحسب مورد و شرایط متحول می‌شود. محاسبه یا تخمین عوامل نسبی مانند مشروعیت دولت یا میزان دموکراتیک بودن دولت در عمل امکان پذیر نیست. جوامع مختلف در شرایط یکسانی قرار ندارند. شرایط جمعیتی، فرهنگی، اقتصادی، مذهبی، قومی و تاریخی و سیر تحول در شرایط فوق همراه با نوع رابطه بین آنها وضعیت بسیار پیچیده‌ای را ایجاد کرده است که در آن مسائل امنیتی غیرقابل پیش‌بینی هستند، به ویژه که امنیت از جمله مسائلی است که بازیگران مختلف نسبت به آن حساسیت بیشتری از خود نشان می‌دهند. با وجود پیچیدگی فزاینده‌ای که مورد اشاره قرار گرفت، همزمان نوعی ساده‌سازی در شرف اجرا است که

ناشی از همسان سازی معضلات و ملاحظات امنیتی کشورهای توسعه یافته و کمتر توسعه یافته در عصر جهانی شدن می باشد. مقایسه اجمالی نگرشهای امنیتی دو دسته از کشورها، یعنی توسعه یافته ترها و توسعه نیافته ترها همسان سازی و ساده سازی را به وضوح نمایان می سازد.

### مسائل امنیتی جوامع توسعه یافته تر

تا تقریباً دو دهه اخیر امنیت کشورهای داخلی توسعه یافته تر تأمین شده تلقی می شد. آنها مرحله دولت سازی با استفاده از خشونت را پشت سر گذاشته و وارد مرحله پیشرفته ای از مشروعیت سازی و نظارت بر شهروندان شده اند. لذا منبع اصلی ناامنی در خارج از مرزها، یعنی در روابط بین الملل جستجو می شود. مهمترین خصوصیت وضعیت بین المللی همان آناارشی است. منشأ و نوع ناامنی نیز در وضعیت آناارشیستی بین الملل جستجو می شود. در شرایط فوق قدرت به معنای خشونت از بالاترین اولویت برخوردار است. بنابراین چگونگی نگرش نسبت به قدرت تعیین کننده است. شیوه های سه گانه ای برای مدیریت قدرت به کار گرفته می شوند که عبارتند از:

(۱) نظم بخشیدن به قدرت: سازمان ملل متحد، ثبات هژمونیک، ساختار بین الملل از

جمله شیوه های نظم بخشیدن به قدرت تلقی می شوند.

(۲) رام کردن قدرت: نظام های موازنه قدرت، بازدارندگی و ایجاد رژیمهای امنیتی از

شیوه های رام کردن قدرت هستند.

(۳) مدیریت بحرانها و همکاری های امنیتی.

در شرایط فوق امنیت در چهارچوب نظم و حفظ وضع موجود تعریف می شود. بی نظمی، که می تواند به جنگ بین قدرتهای بزرگ منجر شود، عامل اصلی تهدید و ناامنی تلقی می شود. نگرشهای مختلف نسبت به ساختار بین الملل مسئله را به خوبی نشان می دهند. در خصوص ساختار بین الملل یک پرسش اساسی مطرح می شود و آن اینکه در چه شرایطی ساختار

بین‌الملل زمینه‌ساز صلح و ثابت بین‌المللی می‌شود.

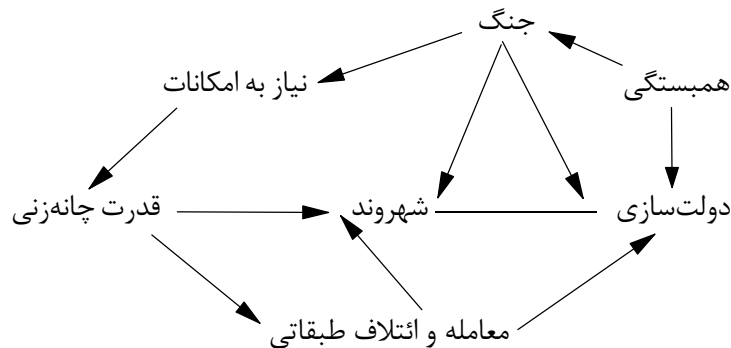
در پاسخ به پرسش فوق برخی استدلال می‌کنند که ساختار چندقطبی بهترین شرایط را برای امنیت به معنای عدم جنگ فراهم می‌کند چرا که در ساختارهای چندقطبی تکثر بازیگران و کثرت نظام‌های ارتباطاتی و تعاملات وضعیتی را فراهم می‌کند که در آن نقش و جایگاه هر یک از بازیگران به تنهایی در تحقق منافع تهدید کننده نیست. هر بازیگر می‌تواند جایگزین بازیگر دیگر بشود.<sup>(۷۹)</sup> به عبارت دیگر، قدرتهای بزرگ مانع ماجراجویی‌های یکدیگر می‌شوند و رفتار بازیگران کوچکتر را کنترل می‌نمایند. مجموع قدرت بازیگران کوچکتر به نوبه خود امکان استفاده نامشروع از قدرت توسط قدرتهای بزرگ را تعدیل و محدود می‌سازد. در مقابل، برخی استدلال می‌کنند که ساختارهای چند قطبی نه تنها نمی‌توانند ثبات لازم را فراهم کنند، بلکه زمینه‌ساز بی‌ثباتی و لذا ناامنی نیز می‌شوند. ساختار تک‌قطبی شرایط مناسب‌تری برای امنیت و ثبات جهانی فراهم می‌کند<sup>(۸۰)</sup> چرا که نظام بین‌الملل پیچیدگی‌های ساختار چند قطبی را ندارد و لذا امکان سوءمحاسبات توسط بازیگران کاهش می‌یابد. روزکرانس ثبات نظام بین‌الملل و لذا امنیت کشورها را در تعادل بین دو عامل اصلی، یعنی تعادل بین عوامل ایجادکننده تعارض و عوامل تعدیل‌کننده تعارضات جستجو می‌کند.<sup>(۸۱)</sup> دوران به نوبه خود مسئله ثبات نظام در شرایط متحول شونده ساختار آن را بررسی می‌کند و شرایط مطلوب در انتقال قدرت برتر از یک بازیگر به بازیگر دیگر و حفظ ثبات نظام را مورد بررسی قرار می‌دهد.<sup>(۸۲)</sup> همانطور که از مباحث فوق بر می‌آید، نکته حائز اهمیت در این است که عامل ناامنی بازیگران بین‌المللی را باید در عدم ثبات ساختار نظام بین‌الملل جستجو کرد. مقصود از امنیت همان امنیت قدرتهای بزرگ یعنی کشورهای توسعه‌یافته‌تر است. امنیت بازیگران کوچکتر یا مورد بررسی قرار نمی‌گیرد یا فاقد اهمیت است.

### مسائل امنیتی جوامع کمتر توسعه یافته

معضلات امنیتی کشورهای کمتر توسعه یافته - یا اصطلاحاً جهان سوم - صرف نظر از اهمیت آن برای سه چهارم از مردم جهان، با پدیده جهانی شدن هماهنگی نزدیکی دارد. امنیت این دسته از کشورها در رابطه با قدرتهای بزرگ، در رابطه با ساختار نظام بین الملل و در رابطه با شرایط داخلی آنها مطرح می شود. در واقع سه سطح تحلیل فوق به یکدیگر پیوند داده می شوند و تمایز بین درون و برون از بین می رود. همزمان برخلاف کشورهای توسعه یافته تر، برای جهان سوم تهدید فراگیر است. نه تنها قلمرو آسیب پذیر است، بلکه کل نظام های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز آسیب پذیر می باشند.

ایوب مسئله کمتر توسعه یافته ها را در قالب مسئله کشورسازی مطرح می کند.<sup>(۸۳)</sup> پیوند بین نظریه ایوب و جهانی شدن هسته اصلی مسئله امنیت و رابطه بین آن با خشونت در عصر جهانی شدن را مطرح می سازد و ترسیم می کند. ایوب مسئله امنیت جهان سوم را در قالب فرآیند دولت سازی و کشورسازی قرار می دهد. همانطور که گفته شد، در غرب فرآیند کشورسازی و ایجاد شهروندان وفادار تقریباً به مرحله باثبات و پایدار رسیده است - لاقلاً تا دو دهه اخیر. امر فوق این ذهنیت را ایجاد کرده که مشکل امنیتی داخلی آنها حل شده است و لذا می توانند روی ابعاد برون مرزی امنیت تمرکز داشته باشند. اما کمتر توسعه یافته ها به این مرحله نائل نشده اند. بنابراین ابعاد درون مرزی امنیت با ابعاد برون مرزی امنیت یا هم وزن هستند یا اینکه از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. مزیت نظریه ایوب در این است که امنیت را از محدوده و محدودیت نظامی رها می سازد و منابع تهدید متعدد و متکثری را تصور می کند. برقراری پیوند بین نظریه ایوب و جهانی شدن و استنتاج نتایج الزام آور برای امنیت در عصر جهانی شدن متضمن قرار دادن رابطه بین خشونت و امنیت در بستر تاریخ است. در غرب فرآیند دولت سازی همراه با خشونت در سطح گسترده بوده است.<sup>(۸۴)</sup> در واقع تدارکات برای جنگ از عوامل اصلی دولت سازی بوده است. جنگ از مهمترین عوامل

دولت‌سازی و شهروندسازی تلقی می‌شود. انقلاب نظامی قرن شانزدهم اروپا این نتیجه را دربرداشت که جنگ نیازمند امکانات گسترده‌ای بود و امکانات فوق را فقط مردم از طریق پرداخت مالیات و مشارکت در کشمکش‌های نظامی می‌توانستند فراهم کنند. امر فوق قدرت چانه‌زنی بیشتری را به مردم نسبت به حکومت می‌دهد و در واقع همین افزایش توان چانه‌زنی بود که در انتقال وضعیت سیاسی - حقوقی مردم از رعیت به شهروند نقش بسزایی ایفا نمود. از طرف دیگر، افزایش قدرت چانه‌زنی گروه‌ها و طبقات منجر به معامله بین دولت از یکسو و شهروندان از سوی دیگر گردید. ائتلافات تاریخی ناشی از معاملات فوق زمینه‌ساز توسعه سیاسی و فراهم‌کننده امنیت داخلی گردید. امر فوق از طریق یک فرآیند دیالکتیکی فرآیند دولت‌سازی را به پیش می‌برد. از سوی دیگر، جنگ یک عامل ایجادکننده همبستگی و اتحاد بین شهروند و دولت از یکسو و بین شهروندان از سوی دیگر می‌گردد. رابطه فوق را می‌توان به شکل زیر ترسیم کرد.



در غرب فرآیند فوق بین دو تا سه قرن طول کشید. در نتیجه جوامع و حکومتها با تحولات کم شدت مواجه بودند. در کشورهای جهان سوم از لحاظ زمانی، فرآیند فوق بسیار فشرده بوده و هست. معمولاً دو تا سه دهه حداکثر زمانی بود که جهان سومی‌ها برای کشورسازی از آن برخوردار بودند. فشارها و مداخله‌های برون‌مرزی ناشی از نابرابری قدرت آنها را با بحرانهای پی در پی مواجه کرده است. اقدامات جهان سومی‌ها برای حل بحرانهای فوق باید در قالب اندیشه و

اصالت یکسان‌سازی مدرنیته بررسی شود.

با وجود اینکه هیچ دلیل منطقی دال بر علل پیروی جهان سومی‌ها از نظام‌های سیاسی غربی وجود ندارد، در عمل جهان سومی‌ها کاملاً از غرب الگوبرداری کرده‌اند. جهان سوم، جهت تأمین امنیت خود شیوه‌های دوگانه‌ای را مورد بهره‌برداری قرار داده است. در حوزه برون‌مرزی کاهش تهدید از طریق تقویت نظام وستفالی همراه با تقویت نیروهای نظامی، مناسب‌ترین شیوه به نظر رسیده است و در حوزه درون‌مرزی دفع تهدید برای حکومت از طریق سرکوب خشونت‌آمیز. هر دو شیوه، یعنی تقویت نظام وستفالی و رقابتهای تسلیحاتی از یکسو و خشونت علیه شهروندان از سوی دیگر، زمینه‌ساز تشدید، گسترش و تعمیق عوامل بی‌ثباتی در داخل می‌شود. بدین وسیله پیوندی بین درون و برون از طریق رقابتهای تسلیحاتی و روابط استراتژیک با قدرتهای بزرگ از یکسو و نارضایتی و سرکوب داخلی از سوی دیگر برقرار می‌گردد. هسته اصلی نظام فوق را خشونت تشکیل می‌دهد.

### امنیت و خشونت در عصر جهانی شدن

در خصوص پیوندهای فوق یادآوری دو نکته الزام‌آور به نظر می‌رسد. اول این که فرآیندهای دولت‌سازی و مشروعیت‌سازی فرآیندهای دائمی هستند و دوم آن که جهانی شدن پیوند بین شهروند و حکومت را سست نموده است و بدین وسیله کل فرآیند دولت‌سازی و مشروعیت‌سازی در جهان سوم از یکسو و فرآیند مشروعیت‌سازی و مسئله چگونگی نظارت در کشورهای توسعه‌یافته‌تر از سوی دیگر، را دچار بحران ناکارکردی و آشفتگی کرده است. در کشورهای توسعه‌یافته‌تر در حوزه امنیت و اعمال کنترل بر شهروندان خشونت کاربرد محدودی دارد و نظارت بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. تا آنجایی که به این بحث مربوط می‌شود، پرسشی که مطرح می‌شود این است که در عصر انقلاب ارتباطاتی و جهانی شدن فزاینده مسائل سیاسی، نظارت چگونه انجام می‌گیرد. بدون تردید قرارداد اجتماعی باید از نو مورد بررسی قرار گیرد. ظاهراً راه سوم<sup>(۸۵)</sup> یکی از شیوه‌های انطباق فرآیند بازنگری قرارداد اجتماعی و فرآیند

مشروعیت سازی است. گرچه در سطح جهان، غرب نظارت را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد و آن را بعنوان شیوه‌ای برای کنترل و محدودسازی خشونت به کار می‌گیرد.<sup>(۸۶)</sup> شیوه‌های به کار گرفته شده به مراتب وسیع‌تر هستند و در واقع مباحث امنیتی مورد بازنگری قرار گرفته‌اند و در مجموع به سه دسته قابل تقسیم هستند.

۱) گسترش مبنای تعریف امنیت از تهدید ارزشها با منشأ برون مرزی به تهدیدات بالقوه مانند اقتصاد،<sup>(۸۷)</sup> محیط زیست،<sup>(۸۸)</sup> مهاجرت،<sup>(۸۹)</sup> حقوق بشر،<sup>(۹۰)</sup> یا هویت<sup>(۹۱)</sup>.

۲) دسته دوم عبارت است از تعمیق مطالعه مسائل امنیتی از طریق حرکت دوجانبه از محور دولت - ملت رو به بالا، مانند مطرح کردن مسائل امنیتی جهانی یا ساختار بین الملل، یا حرکت رو به پایین، مانند مطرح کردن امنیت فرد یا مرحله بینابینی مانند امنیت منطقه‌ای و اجتماعی.

۳) دسته سوم عبارت است از تمرکز روی انواع همکاری‌های دست‌جمعی و تأکید روی شکلهای مختلف همکاری‌های امنیتی چندجانبه.

از لحاظ تاریخی جوامع کمتر توسعه یافته با معمای امنیتی نوینی مواجه شده‌اند. در فرآیند دولت‌سازی و مشروعیت‌سازی، جوامع کمتر توسعه یافته در حوزه درون مرزی در جستجوی ایجاد دولت مدرن هستند و در حوزه برون مرزی از حامیان سرسخت نظام وستفالی می‌باشند. این در حالی است که جهان با زوال دولت مدرن مواجه شده است و نظام وستفالی تحت فشارهای جهانی شدن به نوبه خود رو به زوال می‌رود. بخشهای عمده‌ای از جهان سوم، به ویژه ایران، کشورهای خلیج فارس و خاورمیانه پدیده و مفهوم امنیت ملی را کشف می‌کنند. در حالیکه امنیت دیگر قابل تحدید به امنیت دولت نیست و بر اساس گزارش کمیسیون سازمان ملل در خصوص تدبیر جهانی که روی محور اندیشه‌های جامعه مدنی جهانی و نظام مدیریت جهانی تنظیم شده است، محدود کردن مفهوم امنیت به دولت یعنی نادیده گرفتن منافع انسانی که شهروندان را تشکیل می‌دهند و حاکمیت به نام آنها اعمال می‌شود.<sup>(۹۲)</sup>

در وضعیتی که تهدید وجود دارد و پادتهدید کارآیی ابداع نشده است، تجربه غرب بعنوان الگو، قابل استفاده نیست. به ویژه که غرب در حال رهاکردن الگوی فوق است. مضافاً که همانطور

که پیشتر مورد تأکید قرار گرفت، خشونت از کاربرد محدودی برخوردار است و این در حالی است که در تاریخ، فرآیند دولت‌سازی با استفاده از خشونت شکل گرفته است. از سوی دیگر، انقلاب ارتباطاتی نظارت و کنترل و شکل‌دهی به طرز تفکر شهروندان را از دست دولت‌ها خارج کرده است. بالاخره اینکه به طور روزافزونی و به لحاظ عدم تجانس و ناهماهنگی بین مرزهای دولت - ملت و جامعه، بخشهای هرچه بیشتری از جوامع از حیطه کنترل دولت‌ها خارج می‌شوند. از مباحث پیشین به طور ناگزیری نتایج زیر حاصل می‌شود. نوع، زمان و شدت تهدید غیرقابل پیش‌بینی است؛ فاصله زمانی بین وقوع حادثه و تهدید امنیتی می‌تواند بسیار طولانی باشد چرا که اندرکنش بین متغیرها کند، با شدت کم و لذا عمیق و به طور غیر قابل مشاهده‌ای انجام می‌گیرد، یعنی اینکه تحولات اجتماعی کند و با شدت کم پیش می‌روند و در یک مرحله بر مبنای همان تأثیر بال پروانه عمل می‌کنند و زمینه‌ساز بی‌ثباتی و ناامنی می‌شوند.

### جهانی شدن: فرهنگ و ارتباطات

رابرتسون جهانی شدن را «احساس یکی شدن» تعریف می‌کند. احساس یکی شدن طریق دیگری است برای بیان این مطلب که جامعه بشری در حال هویت‌سازی نوینی است. اگر هویت‌سازی نوینی انجام می‌گیرد، اجباراً هویت‌ها و فرهنگ‌های پیشین مورد تهدید قرار گرفته‌اند. فرهنگ‌های پیشین توسط پسوند «ملی» تعریف می‌شوند. اما جهانی شدن این مفهوم را دربر دارد که عامل ملی در فرآیند فرهنگ‌سازی رفته رفته کارکرد خود را از دست می‌دهد. پس احساس تعلق داشتن به یک فرهنگ ملی نیز رو به ویرانی می‌رود. به عبارت دیگر، جهانی شدن در حوزه‌های مختلف از جمله در حوزه فرهنگی موجب نوعی واگرایی و همزمان موجب همگرایی شده است. از سوی دیگر، احساس یکی شدن یا هویت‌سازی جهانی، نقش کلیدی را در ایجاد هماهنگی بین عین و ذهن، یا عبارت دیگر بین جهانی شدن و فرهنگ منطبق با آن ایجاد می‌کند. از این جهت در عصر جهانی شدن یک واگرایی فرهنگی در سطح ملی و یک همگرایی فرهنگی در سطح کلان و جهانی در حال شکل‌گیری است.

اما از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فلسفی مسئله از همگرایی و واگرایی گسترده‌تر و عمیق‌تر است. جهانی شدن فرهنگ با مباحث پیشین و محورهای دیگر جهانی شدن مستقیماً مرتبط است. تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، این پرسش مطرح است که چرا در این مقطع از تاریخ عامل فرهنگی تا این اندازه اهمیت یافته است. پاسخ را می‌توان در دو دسته از عوامل جستجو کرد.

رقابت بین سرمایه‌داری و کمونیزم در زمان جنگ سرد نقش مهمی در جهانی کردن مسئله فرهنگ ایفاء می‌کرد. هدف هر یک از دو ایدئولوژی رقیب شکل دادن به تمامی ابعاد زندگی انسان بود. دو جهانی‌بینی در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند. هر یک به تنهایی و در رابطه رقابت‌آمیزی که داشتند فی‌نفسه این مسئله را مطرح می‌کردند که حقیقت چیست و هر یک مدعی این امر بودند که حقیقت مطلق و قطعی است. رقابت بین دو ابرقدرت این نتیجه را دربرداشت که حقیقت با قدرت در یکدیگر آمیخته می‌شدند و دو فرمول زیر یک مجموعه را تشکیل می‌دادند. انحصار قدرت امکان شکل دادن به حقیقت را می‌دهد (قدرت ← حقیقت) و برعکس، انحصار حقیقت یک عامل قدرت تلقی می‌شود (حقیقت ← قدرت). پایان یافتن جنگ سرد موجب رهایی یافتن اذهان از قفس آهنین دو جهان‌بینی فوق‌گردید. افقهای جدیدی گشوده شد و انسانها در مورد آینده‌های ممکن اندیشیدند. همزمان، از منظر برخی از صاحب‌نظران پایان جنگ سرد نقطه آغاز استیلای فرهنگ غربی تلقی می‌شود. یعنی فرهنگ غربی بعنوان عامل قدرت در فرآیند نظم‌بخشیدن به روابط بین‌الملل و بعنوان یک ابزار نظارت بر رفتار دولتها و انسانها مورد استفاده قرار گرفته است. در نتیجه، وضعیت تعارض‌آمیزی ایجاد می‌شود که دو طرف آن مکمل یکدیگر نیز هستند. از یکسو جستجو یا باز یابی «فرهنگ خودی» (ونه ملی) و از سوی دیگر خطر از دست رفتن یا نابود شدن «فرهنگ خودی». تهدید و واکنش، هر دو به آگاهی‌های جدیدی شکل می‌دهند که فرهنگ را در رأس امور قرار می‌دهد.

عامل دوم در اهمیت یافتن فرهنگ بحران مدرنیته و مدرنیسم است. بحران فوق‌بیانگر پایان روایات بزرگ است و همزمان بیانگر نیازهای نوین سرمایه‌داری در عصر تولید انعطاف‌پذیر است.

پدیده‌های جدید سیاست مانند ملی‌گرایی جدید (ملت‌گرایی)، قوم‌گرایی یا مذهب‌گرایی از یکسو نافی اصول عصر روشنگری و نافی عقلانیت ابزاری غربی هستند و از سوی دیگر، منابع جدید هویت تلقی می‌شوند. مرزهای جدید سیاست مسائلی را مطرح می‌کند که مدرنیته برای آن‌ها پاسخی فراهم نکرده است. توسعه‌نیافتگی، مسائل زیست‌محیطی یا مسائل عدالت و جنسیت از جمله مسائلی هستند که همزمان منابع هویتی تلقی می‌شوند.

پدیده‌های نوین فوق همراه با بحرانهای درونی جهانی غرب این نتیجه را دربر داشته‌اند که دو روایت یا شاید دو پارادایم مدرنیته در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. پارادایم اول، پارادایم ماده‌گرایی است. مبنای آن کمبود، نیاز و فقر است. رهایی از نیاز متضمن سلطه بر طبیعت و مادیات است، امری که همزمان عامل سلطه بر انسان نیز می‌باشد. ماده‌گرایی فوق همراه با خرد ابزاری پیشرفتهای چشم‌گیری را موجب شده است. اما نتوانسته است خوشبختی انسان را به ارمغان بیاورد. در نتیجه، جستجوی خوشبختی جای خود را به جستجوی هویت داده است. پارادایم دوم روی همین امر متمرکز شده است. در پارادایم آرمانگرایی خودشناسی نسبت به طبیعت‌شناسی در اولویت قرار دارد. فرآیند شناخت و کشف خود، که متضمن ارتباط با دیگری و دیگرشناسی است، در شکل‌های مختلف آگاهی تجلی پیدا می‌کند. در وضعیت فوق، ناگهان دیگر الگویی وجود ندارد. روایات بزرگ، اصول روشنگری، و در سطح گسترده‌تر، مدرنیته کارکرد هویت‌سازی خود را از دست می‌دهد. اصالت یکسان‌سازی و همسان‌سازی که در بطن مدرنیسم نهفته است، اعتبار خود را از دست می‌دهد. درهم شکستن قالبهای فکری و فرهنگی و رهایی انسانها از محدودیتها و حصارهای گذشته هویت‌سازی نوین را الزام‌آور می‌سازد. ناگهان این پرسش مطرح می‌شود که فرهنگ چگونه تولید می‌شود و چگونه پدیده فرهنگی را می‌توان تصور کرد. دو پارادایم در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند: فرهنگ بعنوان ساختار و فرهنگ بعنوان فرآیند.

والرستاین فرهنگ را بعنوان ساختار تصور می‌کند.<sup>(۹۳)</sup> در این صورت فرهنگ ناشی از و نتیجه منطقی واجتناب‌ناپذیر پارادایم ماده‌گرایی است. از دیدگاه ساختارگرایی فرهنگ را باید

به شکل ساختارهای کلان و ساختارهای مشابه و کوچکتری در درون آن تصور کرد. دولت ملی از طریق ملی‌گرایی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سازمان‌دهی پدیده فرهنگی ایفاء می‌کند. ماهیت نظام جهانی دولت - ملت‌ها به نحوی است که هم‌شکلی دولت‌ها را به دنبال دارد. دولت‌ها ماهیت مشابهی پیدا می‌کنند. با در نظر گرفتن این امر که دولت‌ها عامل اصلی فرهنگ‌سازی هستند، هم‌شکل شدن فرهنگ‌ها اجتناب‌ناپذیر است. دولت ملی مدرن نتیجه نظام سرمایه‌داری است. بنابراین فرهنگ، در عمل فرهنگ گروه مسلط، یعنی فرهنگ سرمایه‌داری است. (۹۴)

پارادایم دوم فرهنگ را بعنوان فرآیند تصور می‌کند. پس این پرسش مطرح می‌شود که اگر فرهنگ فرآیند هویت‌سازی است، چه کسانی در فرآیند فوق مشارکت دارند و فرآیند فوق چگونه شکل می‌گیرد. نکته حائز اهمیت این است که در عصر جهانی شدن فرآیند فوق در سطوح چندگانه‌ای تحقق می‌یابد که می‌توان آنها را به شکل یک خط ممتد ترسیم کرد که در یک قطب آن فرد و در قطب دیگر آن جامعه جهانی قرار دارد.

فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها و سبک‌های زندگی که به مردم اجازه می‌دهد بین زشت و زیبا، خوب و بد و رفتار صحیح (مورد قبول) و نادرست تمایز قائل شوند. در پارادایم ساختارگرایی جایگاهی برای فرد در فرآیند فرهنگ‌سازی قابل تصور نیست. در مقابل، از منظر پارادایم آرمانگرایی فرد جایگاه محوری را اشغال می‌کند. نقش تعیین‌کننده از آن اوست. فرد بعنوان کنشگر اجتماعی در ارتباطی که با محیط بیرونی برقرار می‌نماید به نحوی عمل می‌کند که تعارض بین درون و برون به حداقل رسانده می‌شود. بدین وسیله برون را از آن خود می‌کند و همزمان بر آن اثر می‌گذارد. فرد از طریق ارتباط با دیگری ادراک مشترک و گفتمان مشترکی ایجاد می‌کند و بدین وسیله معنا‌سازی و معناآفرینی می‌کند. اجباراً فرد در خلاء عمل نمی‌کند؛ دست پرورده تاریخ گذشته و تاریخ عصر خود است. اما در این عصر، فرآیندها به طور کاهنده‌ای ملی هستند و بطور روزافزونی ابعاد جهانی پیدا می‌کنند.

فرآیند معناآفرینی فوق نتایج مهمی در بردارد. در وهله اول نتیجه منطقی که حاصل می‌شود این است که دیگر قطعیتی وجود ندارد. فرد به عنوان کنشگر اجتماعی حقیقت‌سازی

می‌کند. اما حقیقت فوق به طور دائم بازسازی و نوسازی می‌شود و در این راستا نوعی نسبی‌گرایی ایجاد می‌شود.

### انقلاب ارتباطاتی و فرهنگ‌سازی

جوهره اصلی تمدن و فرهنگ عصر جهانی شدن ترکیبی است از تکنولوژی، نظام‌های ارتباطاتی جهانی، همراه با تولید، انتقال و پردازش اطلاعات. ماهیت، تولید، پردازش و انتقال اطلاعات به نحوی است که سریع‌تر از عناصر دیگر جهانی شدن ابعاد جهانی پیدا کرده است. لذا انقلاب ارتباطاتی دگرگونی‌های عمیق و گسترده‌ای را در ابعاد مختلف زندگی انسانها ایجاد کرده است. ماهیت تحولات فوق به نحوی است که فرهنگ و فرهنگ‌سازی در رأس امور جهانی قرار گرفته است. ارتباطات را می‌توان به مثابه مجموعه‌ای از ابزارها و تکنیکها جهت انتقال اطلاعات تلقی کرد. اما تحولات تکنولوژیکی خنثی نیست. انقلاب ارتباطاتی تحولات فرهنگی عمیقی ایجاد کرده، ادراکات و پنداشتها را متحول ساخته است و به ادراکات نوینی شکل می‌دهد. مفاهیمی مانند فضای سبیرنتیک (cyberspace) جهان را به شکل شبکه‌های ارتباطاتی به تصویر می‌کشند که دارای مرزهای خاص خود است که با مرزهای ملی هماهنگی ندارد. مفهوم جنگ سبیرنتیک یعنی استفاده از تکنولوژی الکترونیک جهت کور کردن یا ویران کردن نظام‌های ارتباطاتی و خنثی ساختن سیستم فرماندهی و کنترل دشمن بیانگر عمق دگرگونی در نظام‌های ارتباطاتی است. مفهوم جنگ اطلاعاتی (infowar) به معنای شکل دهی به افکار عمومی و ایجاد اتفاق نظر جهانی با استفاده از انتشار اطلاعات بیانگر شیوه‌های نوین قدرت می‌باشد.<sup>(۹۵)</sup>

تروریزم سبیرنتیکی (cyberterror)، به معنای ورود به نظام‌های ارتباطاتی و نظام‌های رایانه‌ای سازمانها یا کشورها جهت استفاده از آنها یا ویران کردن آنها است.<sup>(۹۶)</sup> محیط اطلاعاتی جهانی (Global Information Environment) یعنی شبکه‌های اطلاعاتی جهانی تمایز بین درون یا برون یا نظامی و غیرنظامی را از بین برده است. عمق دگرگونی تا این اندازه است که در حالیکه در اوج جنگ سرد ابرقدرتها متعهد می‌شدند که اولین بازیگری نخواهند بود که سلاحهای هسته‌ای را

مورد بهره‌برداری قرار دهند، اما در عصر انقلاب ارتباطاتی، نظریه پردازان روسی اعلام کرده‌اند که «روسیه حق استفاده از سلاحهای هسته‌ای علیه وسایل و نیروهای جنگهای اطلاعاتی را دارد.»<sup>(۹۷)</sup> پدیده‌های فوق‌نه تنها مباحث، مسائل و مشکلات جدیدی را در سطح جهان مطرح می‌کنند، بلکه تصویری از جهان با سیمایی متشکل از شبکه‌های ارتباطاتی که دارای مرزهای ویژه ارتباطاتی خود می‌باشند، ارائه می‌دهد.

از سوی دیگر، سیما و افقهای جهان ناشی از انقلاب ارتباطاتی تمایز و تفکیک بین حوزه داخلی (یا ملی) و حوزه بین‌المللی را گنگ و مبهم ساخته و در شرف ویران‌سازی مرزهای جغرافیایی-سیاسی است. در کنار تحولات سیاسی فوق، انقلاب ارتباطاتی دگرگونی‌های عمیق و گسترده‌ای را در ابعاد مختلف زندگی انسان ایجاد کرده است. در حوزه فرهنگی در واقع یک دگرگونی تاریخی رخ داده است. الگوی مکانیکی که جبرگرایی در رفتار انسان را ترسیم می‌کرد، پشت سر گذاشته شده و جای آن را الگوی ارتباطاتی گرفته است. در الگوی مکانیکی رفتارها توسط ساختارهای درونی و قواعد طبیعی دیکته می‌شود. فرهنگ به شکل ساختار و یا ساختارهایی تلقی می‌شود که ماهیت و دگرگونی در آن از اراده انسان مستقل است. از منظر الگوی ارتباطاتی تحول و تکامل یک فرآیند جبری تلقی نمی‌شود، بلکه فرآیندی است که انسان طراح، سازنده و پیش‌برنده آن است. نظریه ارتباطات، هر عنصری را در بستر محیطی آن قرار می‌دهد و بدین وسیله طریقه‌های جدید ایجاد واقعیت را به وجود می‌آورد. محیطی که عناصر با آن در ارتباط هستند یک محیط کاملاً جهانی است.

از دیدگاه تاریخی، دگرگونی‌های فوق در یک مرحله تاریخی قرار دارد که عبارت است از انتقال از ساختارهای عمودی به سوی ساختارهای افقی. گرچه این ساختارهای افقی در حوزه‌های مختلف از ویژگی‌های متفاوتی برخوردار است، اما ماهیت تحولات در همه حوزه‌ها مشابه است. در حوزه اقتصادی که به شکلهای مختلف الگویی برای حوزه‌های دیگر تلقی می‌شود، تحولات تکنولوژیکی تحولات سازمانی و ساختاری را ایجاد کرده است.<sup>(۹۸)</sup> انقلاب ارتباطاتی ساختارهای افقی‌تری را می‌پذیرد. ارتباطات بین واحدهای تولیدی و محیط آنها

فضای انعطاف‌پذیر و انطباق‌پذیری را می‌طلبد. اطلاعات و دانش عامل آگاهی، تصمیم‌گیری مستقل‌تر و لذا عامل قدرت است. دارنده اطلاعات بیشتر می‌تواند مؤثر واقع شود. بدین وسیله ساختارهای عمودی درهم شکسته می‌شوند. چون پدیده ارتباطاتی در سطحی کاملاً جهانی عمل می‌کند، میل به اندیشیدن در سطح جهانی ایجاد می‌شود. انعطاف‌پذیری و انطباق‌پذیری از لحاظ سازمانی در واحدهای کوچکتر تجلی پیدا می‌کند و مدیریت کوچکتر امکان‌پذیر می‌شود.

پیامدهای انقلاب ارتباطاتی در حوزه اقتصادی الگویی است برای انقلاب ارتباطاتی در حوزه نظامی.<sup>(۹۹)</sup> در این حوزه نیز تکنولوژی ارتباطاتی ساختارهای افقی‌تری را ایجاد کرده است و به نوعی تمرکززدایی در تصمیم‌گیری و اقدام توسط واحدهای کوچکتر جایگزین نظام‌های انبوه و تصمیم‌گیری متمرکز شده است.<sup>(۱۰۰)</sup>

در حوزه‌های اجتماعی - سیاسی انبوه‌زدایی مهمترین دست‌آورد انقلاب ارتباطاتی محسوب می‌شود. سیستم‌های ارتباطاتی نوین از لحاظ اقتصادی در مقایسه با گذشته نه چندان دور بسیار ارزان هستند و بهره‌برداری از آنها متضمن استفاده از دانش یا تخصص پیچیده‌ای نیست و لذا توسط گروه‌های کوچک یا افراد قابل استفاده هستند. در واقع در عصر انقلاب ارتباطاتی هر فرد به طور بالقوه مرکز یک نظام ارتباطاتی تلقی می‌شود، لذا می‌تواند اثر بگذارد و اثر بپذیرد. تحولات ژرف اجتماعی - فرهنگی و روانی رخ داده است. انقلاب ارتباطاتی نیازمند تساهل است. انقلاب ارتباطاتی محدوده فضایی را در هم می‌شکند و انسان‌های جهانی، با ارزش‌های جهانی، الگوها و نمادهای جدیدی را تولید می‌کند. از جهت دیگر انبوه‌زدایی در تولید و انتشار اطلاعات - انبوه‌زدایی در رسانه‌ها - تحولات ژرف فرهنگی و سیاسی را ایجاد کرده است. انبوه‌زدایی موجب کاهش کنترل دولت بر اطلاعات و نظام‌های اطلاع‌رسانی شده است. در عین حال، انبوه‌زدایی این فرصت را به گروه‌ها یا اقلیتهای قومی، مذهبی، نژادی یا فرهنگی می‌دهد تا هویت خود را از نوباز یابند و در انتشار فرهنگ خود مؤثر واقع شوند و بدین وسیله موجب احیای فرهنگ خود شوند.

بدین ترتیب، فرهنگ انبوه‌سازی عصر مدرنیته جای خود را به فرهنگ متنوع و متکثر عصر فراصنعتی می‌دهد. اولین نتیجه آن بحران هویت برای فرد و جامعه است. کاهش کنترل دولت بر اطلاعات و فرهنگ‌سازی از یکسو، و بحران هویت از سوی دیگر، از یکدیگر ارتزاق می‌کنند و در یک رابطه دیالکتیکی می‌توانند دگرگونی‌ها و بی‌ثباتی‌هایی را موجب شوند. مسئله کاهش کنترل دولت ملی بر ارتباطات از بالاترین اولویت برخوردار است. بررسی اثرات آن بر فرهنگ متضمن قرارداد آن در بستر تاریخ مدرنیته می‌باشد. در عصر مدرنیته دولت ملی مهمترین عامل در فرآیند فرهنگ‌سازی و معناسازی تلقی می‌شود. مفهوم "ملی" به عنوان صفت فرهنگ مسئله را به خوبی عریان می‌سازد. در عصر فراصنعتی فرهنگ ملی کارکرد هویت‌سازی خود را تا اندازه‌ای از دست داده است و منابع دیگر فرهنگ‌سازی مانند قومیت یا جنسیت با آن به رقابت پرداخته‌اند. با توجه به مباحث پیشین، مشخص می‌شود که فرهنگ ملی یک عامل قدرت است یعنی یک عامل مشروعیت برای دولت ملی تلقی می‌شود.<sup>(۱۰۱)</sup> فرهنگ ملی یک عامل همگرایی اجتماعی است. پیوند بین مردم از یکسو و بین مردم و دولت از سوی دیگر را ایجاد می‌نماید. مفهوم سخن در این است که فرهنگ به مردم و سرزمین خاصی تعلق دارد. اما انقلاب ارتباطاتی یک پدیده کثرت‌گرا است. تنوع و تکثر ایجاد می‌کند و آنها را می‌طلبد.<sup>(۱۰۲)</sup>

کنترل ارتباطات توسط دولت این مسئله را مطرح می‌سازد که ارتباطات یک جانبه منافع یک جانبه‌ای را تأمین می‌کند. متقابلاً کاهش کنترل دولت بر ارتباطات موجب کاهش نظارت یا کنترل دولت بر ذهن و طرز تفکر شهروندان می‌شود. مسئله ایجاد شده برای حکومت‌های آرمانگرا و اقتدارگرا دوچندان است. اینگونه حکومت‌ها انسان‌های انبوه، همگون و یکسانی را تولید می‌کنند. آنها خواهان این هستند که مردم همه چیز را از طریق عینک حکومت ببینند و بر اساس منافع آن تعبیر کنند. ایدئولوژی یک مانع و یک فیلتر ارتباطات است. انقلاب ارتباطاتی ویرانگر تسلط انحصاری دولت بر ارتباطات و ایدئولوژی است، آن را ویران می‌سازد و وفاداری‌های جدیدی را ایجاد می‌کند.

از جهت دیگر و از لحاظ حقوقی دولت‌ها دارای حاکمیت هستند. اما به طور روزافزونی اعمال

کنترل دولت بر نظام‌های ارتباطاتی از طریق قانونمند کردن استفاده از آنها دشوارتر می‌شود. روند خصوصی‌سازی پدیده‌ی فوق را تأیید و تشدید می‌کند. نتیجه‌ی منطقی وضعیت فوق تضعیف و فرسایش حاکمیت است.

در سطحی دیگر و همانطور که پیشتر مورد توجه قرار گرفت، انقلاب ارتباطاتی زمینه‌ساز شکل‌گیری هویت‌های نوین شده است. گفته می‌شود منطق هویت‌سازی مدرنیته همراه با منطق فرهنگی اقتصاد سرمایه‌داری به پیدایش جوامع تک‌فرهنگی می‌انجامد. فرهنگ‌های بومی و محلی نابود می‌شوند و به تولید انسان‌های انبوه منجر می‌گردند. فرد حالت جعبه‌سیاهی را در مقابل دولت پیدا می‌کند و همانطور که مکتب محرک-پاسخ در روانشناسی عنوان می‌کند، کنش و واکنشها بدون مؤثر واقع شدن عوامل درونی انجام می‌گیرد. بدین وسیله فرد فاقد خواسته‌ها یا هویت‌ها می‌شود و شاید به طور دقیق‌تر همه از هویت یکسانی برخوردار می‌شوند. به عبارت دیگر، انبوه‌سازی ترکیبی است از زور و ارتباطات یک جانبه که منافع خاص و یک‌جانبه‌ای را تأمین می‌کند.

انقلاب ارتباطاتی الگوی مدرنیته را ویران می‌سازد. از سوی دیگر، انقلاب ارتباطاتی این نتیجه را دربر دارد که ارتباطات بر اساس روابط خانوادگی، سنت یا پیوندهای اجتماعی انجام نمی‌گیرد، بلکه برحسب منافع، نیازها و منافع مشترک صورت می‌پذیرد. همزمان بحران‌های هویتی به وجود می‌آیند. انسانها در آن واحد در فضاهای متفاوتی زندگی می‌کنند. جدایی زمان و مکان از یکدیگر همراه با از جا‌کنندگی به شکل‌گیری هویت‌های چندگانه منجر می‌شود. در حقیقت قطعیتی وجود نخواهد داشت، ارزشها نسبی می‌شوند و اخلاق فردی یا دست‌جمعی نمی‌تواند معیار اخلاقی بودن یا معیار ارزشهای دیگران شود.

مراحل دگرگونی‌های فوق را می‌توان در سه مرحله زیر خلاصه کرد: انقلاب ارتباطاتی و تحت فشار قرار گرفتن فرهنگها و هویتها، از جا‌کنندگی و چند فرهنگی شدن و بالاخره شکل‌گیری فرهنگ جهانی.

### شکل‌گیری فرهنگ جهانی

تا آنجا که به مسئله فرهنگ و جهانی شدن مربوط می‌شود، امروزه این مسئله مطرح است که تا زمانی که هویت جهانی شکل نگرفته باشد، جهانی شدن نمی‌تواند پایدار باشد. شاید از لحاظ تاریخی و از لحاظ کارکردی تعریف رابرتسون (Robertson) مبنی بر اینکه جهانی شدن یعنی «احساس یکی شدن» دقیقاً بر همین مسئله تأکید می‌ورزد. در این صورت پرسش بنیادی‌تری مطرح می‌شود: فرهنگ جهانی که در حال شکل‌گیری است، چیست؟ مشکل جستجوی پاسخ در این امر نهفته است که شکل‌گیری فرهنگ جهانی با عوامل سیاسی، ملی و جهانی یعنی با عامل قدرت عمیقاً گره خورده است. این برداشت از رابطه میان فرهنگ و قدرت در ادبیات مارکسیستی دیده می‌شود. گرامشی من باب مثال نگرش مارکس نسبت به فرهنگ، شکل‌گیری و کارکرد آن را وارونه کرده است. از منظر مارکس فرهنگ روبنا است. فرهنگ نتیجه روابط طبقاتی ناشی از ساختار اقتصادی است. در حالیکه از نظر گرامشی فرهنگ زیربنا است، عامل قدرت است. فرهنگ وسیله استیلای بورژوازی بر ذهن و رفتار است. بورژوازی فرهنگ خود را به طبقات دیگر القا می‌کند. طبقات دیگر به لحاظ هم‌فکر شدن، و به لحاظ داشتن جهان‌بینی مشابه با طبقه بورژوازی، از به چالش کشیدن آن خودداری می‌کنند و به طریقی همه طبقات جامعه، یا لاقط طبقاتی که با بورژوازی وارد یک ائتلاف تاریخی شده‌اند، در قالب پارادایم مشابهی می‌اندیشند و عمل می‌کنند. در نتیجه وضعیت پیچیده‌ای ایجاد می‌شود که در آن دست کم سه فرآیند به طور همزمان قابل مشاهده هستند. اولاً فرهنگ بورژوازی ابعاد جهانی پیدا کرده و از آن بعنوان یک عامل قدرت بهره‌برداری می‌شود. ثانیاً فرهنگ ملی رفته رفته دچار بحران می‌شود و با ناکارکردی مواجه می‌شود. ثالثاً عوامل غیرملی در فرآیند فرهنگ‌سازی مؤثر واقع می‌شوند.

پس این پرسش مطرح می‌شود که منابع جدید فرهنگ‌سازی و هویت‌سازی در عصر جهانی شدن چیست؟ برخی از منابع را می‌توان واکنش تلقی کرد. مقاومت در مقابل جهانی شدن یا جهت‌مبارزه با آن موجب بازگشت به منابع فرهنگی «اصیل» مانند مذهب، قوم و ... شده است. اما

نکتهٔ حائز اهمیت این است که همان پدیده، یعنی منابع واکنشی هویت که برای مبارزه با جهانی شدن پدید آمده‌اند، در واقع همزمان عوامل جهانی شدن نیز تلقی می‌شوند. آنها تعلقات و فرهنگهای ملی را درهم می‌شکنند و فرهنگ‌های بدون مرزی را ایجاد می‌کنند. در نتیجه جوامع چندفرهنگی می‌شوند و انقلاب ارتباطاتی موجب بحران مشروعیت می‌شود. مشروعیت‌سازی نوین متضمن کثرت‌گرایی نهادها (جامعهٔ مدنی، احزاب و ...) می‌شود. یعنی انقلاب ارتباطاتی و جهانی شدن فرهنگ تحولات ژرفی را در جوامع مختلف ایجاد می‌کند. اما پاسخگویی به تحولات فوق فرآیند جهانی شدن فرهنگ را سرعت می‌بخشد. نهایتاً و بعنوان ورود به مرحلهٔ سوم این پرسش مطرح است که فرهنگ جهانی‌ای که در حال شکل‌گیری است چه خواهد بود.

نگرشها نسبت به فرهنگ در حال شکل‌گیری در عصر جهانی شدن برحسب الگو متفاوت است. همانطور که از مباحث پیشین برمی‌آید، فرآیندهای متعددی در هماهنگی، تقابل یا تعارض با یکدیگر در فرآیند شکل‌دهی به فرهنگ جهانی وجود دارد.

در نگرش سیبرنتیکی<sup>(۱۰۳)</sup> کنترل ارتباطات در نظام‌ها جهت کنترل انسانها یا ماشینها انجام می‌گیرد. می‌توان این نکته را اضافه کرد که کنترل نظام‌های ارتباطاتی وسیله‌ای است برای کنترل ارتباطات، فرهنگها و رفتارها. کنترل ارتباطات یعنی کنترل جریان معناسازی و فرهنگ‌سازی و کنترل و انتقال آن جهت تحقق منافع خاص. با در نظر گرفتن این امر که در سالهای اخیر نظارت بعنوان یک عامل قدرت در روابط بین‌الملل رفته رفته جایگزین زور می‌شود،<sup>(۱۰۴)</sup> الگوی سیبرنتیکی از مقبولیت بیشتری برخوردار شده است. اگر اطلاعات و ارتباطات عامل قدرت باشد، کسی که آن را بهتر تولید کند، کسی که آن را بیشتر جمع‌آوری کند، کسی که از آن بیشتر داشته باشد و کسی که آن را بهتر و سریعتر انتقال دهد، از قدرت برتر برخوردار خواهد بود. در وضعیت فوق تکنولوژی عامل تعیین‌کننده است. جریان اطلاعات به اندازه‌ای گسترده و پر شتاب است که فقط ابزارهای جمع‌آوری، پردازش و تحلیل خودکار پیشرفته می‌توانند اطلاعات را قابل فهم کنند. امکانات مالی، تکنولوژیکی و تخصصی - فنی

تعیین‌کننده هستند. فرد، گروه یا جامعه‌ای که از انقلاب ارتباطاتی بهترین بهره‌برداری را کند در آینده قابل پیش‌بینی از دیگران قدرتمندتر خواهد بود<sup>(۱۰۵)</sup> و استیلای فرهنگی خود را اعمال خواهد کرد. اما بر اساس این امر که هر کنش واکنشی را موجب می‌شود و اقدام به سلطه موجب اقدام‌رهایی بخش می‌شود، مقاومت شکل می‌گیرد. اما در وضعیت فوق‌صداقت، حقیقت، اخلاق و بی‌طرفی مفهوم خود را از دست می‌دهند چراکه هدف نهایی و واقعی کنترل ارتباطات پیروزی است و نه حقیقت.<sup>(۱۰۶)</sup>

در الگوی دوم یعنی الگوی اقتصادی، منطق توسعه نظام‌های ارتباطاتی و افزایش تولید کالاهای فرهنگی و به طور کلی تولید کالاهای مبتنی بر منطق بازار است. ورود به بحث گسترده در این زمینه از حوصله این تحقیق خارج است، لذا به بیان این نکته بسنده می‌شود که فرهنگ مبتنی بر تولید و مصرف و شیء‌شدن فرهنگ نتیجه آن است. تجاری شدن فرهنگ و ویران‌سازی آن و به ابتذال کشیدن آن نتیجه اجتناب‌ناپذیر نگرش اقتصادی نسبت به عامل فرهنگ در روابط بین‌الملل است. در این صورت تولید و انتشار فرهنگ با هدف سیبرنتیکی انجام نمی‌گیرد، اما نتایج سیبرنتیکی فرهنگی مهمی را دربر دارد.

در الگوی سوم، یعنی در نگرش منطق درونی، نظام‌های ارتباطاتی همانند یک اندامواره به طور طبیعی رشد می‌کنند<sup>(۱۰۷)</sup> و با توجه به اینکه نظام‌های ارتباطاتی از منطق درونی خاص خود برخوردار هستند، فرهنگ و جهان‌بینی خاص خود را ایجاد می‌کنند. الگوهای فوق‌منجر به وضعیتهای کاملاً متفاوتی می‌شوند. الگوی سیبرنتیکی مبتنی بر سه فرضیه است که عبارتند از:

- (۱) برای دستیابی به قدرت سیاسی نخست باید قدرت فرهنگی به دست آورد.
  - (۲) کارهای بزرگ تاریخی نیازمند در دست گرفتن قدرت فرهنگی هستند.
  - (۳) اکثریت ایدئولوژیکی از اکثریت پارلمانی مهمتر است.<sup>(۱۰۸)</sup>
- بدین وسیله فرهنگ با قدرت و مشروعیت عجیب می‌شود و قدرت فرهنگی شیوه‌ای است که جامعه سیاسی برای تسلط بر جامعه مدنی به کار می‌گیرد.

الگوی فوق که در روابط بین‌الملل سیاست‌های امپریالیستی یا سلطه‌گری را متبادر به ذهن می‌کند، توجه را به نظریهٔ ثبات هژمونیک آمریکا معطوف می‌کند. از این دیدگاه آمریکا با استفاده از نظام‌های ارتباطاتی پیشرفته فرهنگ خود را به دیگران القا می‌کند و بدین وسیله به سه دسته از اهداف سیاسی خارجی خود نائل می‌شود: (۱) مشروع‌سازی اقدامات آمریکا جهت ایجاد و حفظ نظم جهانی که به آمریکا این فرصت را می‌دهد حداکثر بهره‌برداری مادی و غیرمادی را از ساختار بین‌المللی بکند؛ (۲) وسیلهٔ خنثی‌سازی عقاید و نیروهای معارض که مخالف اندیشهٔ نظم نوین آمریکایی و چالشگر رهبری جهانی آمریکا هستند؛ و بالأخره (۳) استیلای فرهنگی که وسیله‌ای است برای ایجاد ساختارهای فرهنگی مشابه در دیگر جوامع و از طریق آن، ایجاد نخبگانی که جهت حفظ منافع مشترک خود و آمریکا وارد یک ائتلاف تاریخی می‌شوند.

در این صورت نولیبرالیسم اقتصادی، فرهنگی و سیاسی با محور تأکید آمریکا بر فردگرایی مطلق و رقابتی بودن بازار و روابط اجتماعی هدف یکسان‌سازی فرهنگی را دربر دارد. این امر منجر می‌شود به نوعی جهان‌گرایی (universalism) که ویرانگر فرهنگ‌های دیگر است و در قالب مفهوم جهانی شدن گنجانیده نمی‌شود. جهان‌گرایی فوق مورد انزجار و مقاومت اکثر جوامع بشری قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که دولت آمریکا از طریق تأکید بر خصوصی‌سازی، به ویژه خصوصی‌سازی نظام‌های ارتباطاتی از طریق پافشاری بر عواملی مانند تجارت آزاد، حقوق بشر و دموکراسی در قالب همان مفاهیم سبیرنتیکی می‌اندیشد. اما مطرح کردن این پرسش الزام‌آور به نظر می‌رسد که آیا پدیدهٔ فوق در قالب نگرش سبیرنتیکی قابل بررسی است یا اینکه صرفاً ناشی از برتری فنی، مالی و تخصصی آمریکا است - که در این صورت الگوی اقتصادی از کاربرد بیشتری برخوردار خواهد بود. آمار و شواهد دیدگاه فوق را مورد تأیید قرار می‌دهد. من باب مثال در سال ۱۹۹۲ سرمایه‌گذاری آمریکا در تکنولوژی‌های اطلاع‌رسانی دو برابر اروپا بوده است. در سال ۱۹۹۸ پنج درصد از خانواده‌های انگلیسی به اینترنت دسترسی داشتند، در حالیکه آمار مشابه برای آمریکا بیست درصد است.<sup>(۱۰۹)</sup> در دههٔ اخیر استفادهٔ گسترده از اینترنت عامل اصلی رشد سریع اقتصادی آمریکا محسوب می‌شود. سیستم‌های مکمل مانند اکسترانت

(extranet) (یا e-commerce، تجارت الکترونیکی) که پیوند بین شرکای تجاری و مشتریان را فراهم کرده و بالأخره اینترنت یا نظامهای ارتباطاتی درون شرکتی که مکمل اینترنت تلقی می‌شوند، همه در رشد سریع، برتری تکنولوژیکی و برتری اطلاع‌رسانی آمریکا نقش بسزایی ایفا کرده‌اند. از دوازده شرکت بزرگ جهانی در حوزه تولید و پخش کالاها، برنامه‌ها و انتشارات فرهنگی نه شرکت اول آمریکایی هستند و سه شرکت دیگر اروپایی.<sup>(۱۱۰)</sup> فشارهای مشترک آمریکا، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی در واقع منافع همین شرکتها را تأمین می‌کند.<sup>(۱۱۱)</sup> فرآیند آزادسازی و مقررات‌زدایی در داخل آمریکا و در سطح جهان این نتیجه را در بر دارد که بازار و نه سیاست تعیین‌کننده رفتار نظامهای ارتباطاتی است. اما برخلاف آنچه که ادعا می‌شود بازار بی‌طرف نیست. همانطور که پیشتر مورد بررسی قرار گرفت، بازار نابرابری‌ها را تشدید می‌کند و بدین وسیله نقش مهمی در بازی قدرت ایفا می‌نماید. اما در مقابل، بازار فرصتهایی نیز برای دیگران فراهم می‌کند در حالیکه نظامهای مدیریتی مبتنی بر سلطه با استفاده از زور و خشونت دیگران را از بهره‌برداری از فرصتها محروم می‌کنند و می‌توان و باید فراتر رفت و اضافه کرد که فرصتها را هم از بین می‌برند.

بطور مشخص‌تر در حوزه فرهنگی برتری کمی - که بیانگر مقبولیت کیفی نیز می‌باشد - آمریکا مطلق است: ۶۵٪ جریان بین‌المللی تلویزیون، ۵۰٪ جریان بین‌المللی سینما، ۹۰٪ جریان بین‌المللی نوارهای ویدئویی، ۴۵٪ برنامه‌های ماهواره‌ای جهانی ۲ همه توسط شرکتهای آمریکایی تولید و توزیع می‌شود. در سال ۱۳۷۵ تولید روزانه خبرگزاری‌های یونایتدپرس و آسوشیتدپرس ۳۷ میلیون کلمه است و رویتروفرانس پرس به نوبه خود در روز ۱۸ میلیون کلمه تولید می‌نمایند (جمعاً ۵۵ میلیون کلمه). در مقابل، خبرگزاری‌های غیرمتعهدها با تولید ۱۰۰۰ و ۱۰۰ کلمه در روز از توان اطلاع‌رسانی، معناسازی و لذا اثرگذاری محدودی برخوردار هستند.<sup>(۱۱۲)</sup> به عبارت دیگر، منطق اقتصادی با منطق سبیرنتیکی گره خورده و برتری توسعه‌یافته‌ترها را در حوزه فرهنگی به ارمغان آورده است.

جهانی شدن ارتباطات دربردارنده پدیده‌های متضادی است. همان تکنولوژی ارتباطاتی که

زمینه‌ساز استیلای فرهنگی جوامع پیشرفته شده، این فرصت را به فرهنگهای کوچکتر داده است که فرهنگهای خود را مطرح کنند و به همگان بشناسانند. به عبارت دیگر، انقلاب ارتباطاتی هم فرصتها و هم محدودیتهایی را ایجاد کرده است. بنابراین به همان سیاق که الگوی سبیرنتیکی قدرت فرهنگی را از آن توسعه یافته‌ترها کرده است، خرده‌فرهنگها نیز صاحب قدرت شده‌اند.

تا آنجا که به مسئله جهانی شدن فرهنگ مربوط می‌شود، الگوی سوم یعنی الگوی درون‌زاد منجر می‌شود به اولویت یافتن نقش حوزه عمومی در فرآیند فرهنگ‌سازی در سطح جهان. سیر تکامل در حوزه عمومی که متکی بر نوآوری تکنولوژیکی است، سه مرحله محلی، ملی و جهانی را طی می‌کند. اما سیر تکامل خطی فوق در عمل بیشتر فرآیند شکل‌گیری و توسعه حوزه عمومی کشورهای توسعه یافته‌تر را دربر می‌گیرد. الگوی دیالکتیکی توصیف مناسب‌تری از شکل‌گیری و گسترش عرصه عمومی در جوامع کمتر توسعه یافته ارائه می‌دهد. عرصه محلی از دیرباز وجود داشته است، اما عرصه‌های ملی و جهانی تحت تأثیر نظام‌های ارتباطاتی غربی و تحت فشار گسترش عرصه عمومی غربی شکل گرفته‌اند. به عبارت دیگر، برای جهان سوم حوزه‌های ملی و جهانی از خارج وارد شده‌اند و با عرصه محلی در تعارض و تقابل قرار گرفته و به طریقی با یکدیگر ترکیب شده‌اند.

حوزه عمومی (جهانی) حوزه‌ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علمی گرد هم می‌آیند.<sup>(۱۱۳)</sup> به لحاظ تحولات ناشی از انقلاب ارتباطاتی و با توجه به فرآیند فرهنگ‌سازی، بیان نکاتی چند در مورد تعریف فوق الزام‌آور به نظر می‌رسد. ابتدا نیازی نیست که مباحث علمی باشند. فرآیند معنا‌سازی و فرهنگ‌سازی به نحوی است که صرف نظر از توان علمی همه در آن مشارکت دارند. تفاوت بین «علمی» و «غیرعلمی» مربوط می‌شود به میزان آگاهی از فرآیند و از عمل فرهنگ‌سازی. محور دوم تفکیک دو حوزه عمومی و حوزه خصوصی از یکدیگر است. این دو حوزه یک مجموعه به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند که جمیع ابعاد زندگی فرد را دربر می‌گیرند. بدون آزادی و ارتباطات آزاد در حوزه خصوصی، حوزه عمومی آزاد مفهومی

ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. نکته سوم اینکه باز بودن به معنای آزاد بودن، دموکراتیک بودن و مشارکتی بودن است. انتقال همین اندیشه به سطح جهان به این وضعیت منجر می‌شود که همه جوامع و انسانها می‌توانند با بهره‌برداری از نظام‌های ارتباطاتی نوین و از طریق مشارکت در حوزه عمومی جهانی به فرهنگ نوین جهانی شکل بدهند که به همه بشریت تعلق خواهد داشت. اما نکته حائز اهمیت در این است که در الگوی درون‌زاد ساختارها و فرآیندهای متعدد و متضادی مشاهده می‌شود. پدیده انطباق جوامع و فرهنگهای ملی (انطباق بین جامعه و قلمرو ملی) مردود تلقی می‌شود. مفهوم‌سازی و ترسیم جهان به شکل یک مجموعه یا یک کل انجام می‌گیرد.<sup>(۱۱۴)</sup> بررسی پدیده فرهنگ جهانی بدون در نظر گرفتن فرآیندهای متعددی مانند اقتصاد جهانی، سیاست جهانی، دولت ملی، تکنولوژی و ارتباطات جهانی میسر نخواهد بود. در عین حال، مفهوم‌سازی جهان بدون توجه به تاریخ و بدون یک نگرش جامعه‌شناختی امکان‌پذیر نخواهد بود. در این صورت در فرآیند معنا‌سازی و فرهنگ‌سازی ناگهان افقهای جدید و گسترده‌ای گشوده می‌شود. کثرت نیروها، فرآیندها و بازیگران، وجود و کثرت پدیده‌های متعارض و همسو هر یک وضعیتی را ایجاد می‌کند که فقط نظریه آشفته‌گی از توان توصیف آن برخوردار است.

محورهای مؤثر در فرآیند فرهنگ‌سازی در عصر جهانی شدن را می‌توان به شکل زیر مقوله‌بندی کرد.

- ۱ - افزایش پیوند بین فرهنگهای متعدد در سطوح محلی یا خرد.<sup>(۱۱۵)</sup>
- ۲ - توان مطرح کردن و مطرح شدن فرهنگهای کوچکتر با استفاده از نظام‌های ارتباطاتی نوین، که موجب خودشناسی و احیای فرهنگها می‌شود و بدین وسیله فرهنگهایی که پیشتر حاشیه‌ای تلقی می‌شدند، یعنی حضور فرهنگی در سطح جهان نداشتند و شنیده نمی‌شدند، امروزه به بازیگران و فرهنگ‌سازان مؤثر مبدل شده‌اند.
- ۳ - ترسیم و شکل‌گیری فرهنگ بر اساس تاریخ فرهنگها و پدیده‌های بیرونی یا محیطی.
- ۴ - رابطه دیالکتیکی بین فرهنگ بومی و جهانی یا در سطح گسترده‌تر، پیوند بین ابعاد

محلی و جهانی فرهنگ.

۵- شکل‌گیری مشترکات فرهنگی در سطح جهانی همراه با نمایان شدن تفاوت‌های فرهنگی در درون جوامع.

۶- وجود منابع متعدد هویت‌سازی که منجر به چند فرهنگی شدن فرد می‌گردد - من باب مثال یک فرد ساکن بریتانیا می‌تواند همزمان به فرهنگ‌های زیر تعلق داشته باشد: فرهنگ سیاه پوست، احساس تعلق داشتن به منطقه کارائیب، تعلق داشتن به فرهنگ انگلیسی، تعلق داشتن به طبقه متوسط یا کارگر و ... و بالاخره تعلق داشتن به جنبش زنان.

۷- فرهنگ انبوه جهانی یعنی تولید و انتشار پنداشتها (image)، که عمدتاً فرهنگ آمریکایی تلقی می‌شوند، اما به لحاظ ماهیت ارتباطات نمی‌توانند خود را به قلمرو آمریکایی محدود کنند و لذا عامل همسان‌سازی و یکسان‌سازی تلقی می‌شوند. (۱۱۶)

۸- دیالکتیک بین جهان مادی و جهان غیرمادی؛ به عبارت دیگر، فرهنگ در یک فضای خاص و در شرایط تاریخی - اجتماعی خاصی تولید می‌شود.

۹- محوری بودن فرهنگ سرمایه‌داری جهانی با تأکید بر جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری محور اصلی است که بر مبنای آن تصاویرسازی، پنداشت‌سازی و معناسازی در سطح جهان شکل می‌گیرد (۱۱۷) - والرستاین همان پدیده را بر مبنای عامل اقتصادی با استفاده از نظریه مرکز و پیرامون و پیرو آن نیاز سرمایه‌داری تبیین می‌کند. (۱۱۸)

۱۰- دو نیروی حرکت به سوی مرکز و فرار از مرکز که به طور دائم با یکدیگر در تعامل هستند - همزمان دو عامل محلی و جهانی وسیله‌ای هستند برای دیدن یک پدیده مشابه؛ جهانی از طریق محلی عمل می‌کند، اما از طرف دیگر "جهانی" فی‌نفسه وجود ندارد و وجود نداشته است. فرهنگ‌های محلی خود را معرفی می‌کنند، مطرح می‌کنند و می‌شناسانند و از طریق تعامل مسالمت‌آمیز یا تعارض‌آمیز با یکدیگر عمل می‌نمایند. از طریق تقابل و تعامل دائمی فوق‌امر ملی/محلی به امر جهانی تبدیل می‌شود و امر جهانی ملی/محلی می‌شود.

## جمع‌بندی:

### پایان مسلمات و قطعیات

در مباحث پیشین ماهیت، ویژگی‌ها و ابعاد مختلف جهانی شدن - هرچند بطور اجمالی - مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفتند. اما جمع‌بندی و به طریقی رسیدن به یک نتیجه‌گیری کلی از این جهت مشکل می‌نماید که تفاوت و تعارض در آراء و دیدگاه‌ها تا این اندازه عمیق و گسترده است که نظریه ذهنی‌گرایان رادیکال قرن هیجدهم را یادآوری می‌کند. از دیدگاه فوق جهان چیزی بیش از تصویری در ذهن آگاه مشاهده‌گر نیست.<sup>(۱۱۹)</sup> لذا هرگزینشی اجباراً بحث‌انگیز و انتقادپذیر است، اما در عین حال از گزینش‌گریزی نیست. لذا از مباحث پیشین محورهای زیر استخراج و استنتاج می‌شوند.

**۱- مدرنیته:** از دیدگاه برخی از نظریه‌پردازان آنچه که جهانی می‌شود مدرنیته است. از دیدگاه برخی دیگر، گرچه عناصر مهمی از مدرنیته همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند، جهان و تاریخ بشریت وارد عصر جدیدی شده و جامعه جهانی با وضعیت کاملاً نوینی مواجه شده است. به طور دقیق‌تر می‌توان استدلال کرد نیروهایی که پیشتر در سیر تکامل خود با محدودیت‌هایی مواجه شده بودند، ناگهان به لحاظ تحولات عمیق و گسترده، حصار ذهنی و عینی را درهم شکسته و بازیگران اصلی صحنه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده‌اند. محدودیت‌های فوق‌ناشی از مدرنیته است. مبنای مدرنیته را اصول و روایات بزرگ تشکیل می‌دهند. مدرنیته دارای علت ابتدایی و غایت‌نهایی است. تحولات و دگرگونی در تاریخ - به هر شکلی که تصور شود، چه به شکل خطی و چه به شکل انقطاع‌هایی - در هر صورت مراحل مشخص و اجتناب‌ناپذیری را طی می‌کند. تاریخ گذشته و آینده مراحل مشخص و اجتناب‌ناپذیری دارد. انسان صرفاً تکامل و مسیر حرکت آن را کشف می‌کند. مدرنیته شکاک است، انتقادپذیر است، اما این یک شکاکیت و انتقادپذیری درونی است. در نتیجه مدرنیته بشریت را از تصور جهانی دیگر محروم می‌سازد. مدرنیته جهان بسته‌ای را ایجاد می‌کند و لذا به یک زندان فکری مبدل می‌شود. مدرنیته طرحی است برای گسترش چیرگی انسان بر زمان، مکان، طبیعت و جامعه.

دولت مدرن مهمترین نهاد و در واقع نهاد اصیل مدرنیته است. این دولت مدرن است که از

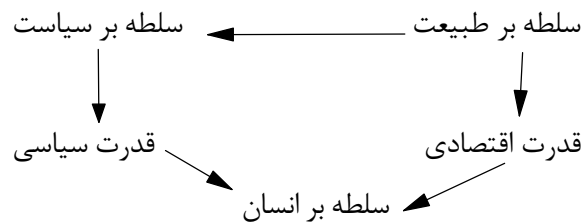
طریق همکاری با سرمایه و تشکلات نظامی طرح مدرنیته را به اجرا می‌گذارد. نقش محوری و بنیادی دولت مدرن، بررسی اجمالی آن را ناگزیر می‌سازد. دولت مدرن از خصوصیات اصلی زیر برخوردار است: حاکمیت برون مرزی به معنای تأکید بر اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران، حاکمیت درون مرزی به این معنا که دولت بعنوان تصمیم‌گیرنده نهایی از حق استفاده مشروع و انحصاری از خشونت برای به اجرا گذاشتن تصمیمات اتخاذ شده برخوردار است، انطباق مرزهای ملی (قلمرو) با مرزهای اجتماعی و لذا جایگاه و اهمیت صفت «ملی» در کنار مفاهیمی مانند اقتصاد، سیاست یا فرهنگ، و سرانجام این که دولت مدرن ابزاری است برای تعیین منافع دست جمعی و گزینش روشهای مطلوب برای نیل به آنها.

**۲- سرمایه‌داری:** آنچه که جهانی می‌شود نظام سرمایه‌داری است. اختلاف نظر در مورد شکل و ماهیت نظام سرمایه‌داری به وفور مشاهده می‌شود. برخی با استناد به ماهیت سرمایه‌داری - یعنی همان انباشت و استثمار در سطح جهان - استدلال می‌کنند که تحول یا دگرگونی بنیادینی رخ نداده است. به عبارت دیگر، جهانی شدن تداوم همان فرآیندهای گذشته است. برخی دیگر از طریق تأکید بر شکل و سازماندهی نوین سرمایه‌داری استدلال می‌کنند که سرمایه‌داری وارد (مرحله نوینی مرحله تولید انعطاف‌پذیر) شده است. در نگرش اول، زیربنای متحول نشده و لذا روبنای جدیدی هم پدیدار نشده است. از دیدگاه دوم زیربنای نوین به روبنای جدیدی شکل داده و می‌دهد.

البته مدرنیته و سرمایه‌داری را نمی‌توان بعنوان دو پدیده مجزا و متمایز مورد بررسی قرار داد. سرمایه‌داری بر مدرنیته مقدم است، اما هر دو در یک رابطه دیالکتیکی با یکدیگر رشد کرده و به مرحله بلوغ رسیده‌اند. مشترکات آنها بر تفاوت‌های آنها فزونی دارد. از لحاظ تاریخی سرمایه‌داری و مدرنیته هر دو در مقابل نظام فئودالی و کلیسای کاتولیک قد علم کرده و با آن برای سلطه بر جامعه به رقابت پرداختند؛ هر دو ویرانگر سنتها و روشهای کهن هستند، هر دو روی فردگرایی و آزادی فردی تمرکز شدید دارند؛ هر دو خرد ابزاری را از آن خود نموده‌اند. شکاکیت مدرنیته و انتقادپذیری درونی آن با فرآیند ویران‌سازی و از نوسازی سرمایه‌داری

هماهنگی دارند، برای هر دو مبنای چیرگی بر طبیعت و رهایی از فقر و نیاز است؛ هر دو روی نقش محوری دولت تأکید می‌ورزند و در واقع در همین خصوص است که نقطه اتصال بین آنها برقرار می‌شود. عنوان گردید که دولت نهادی است جهت اقدام دست‌جمعی برای نفع دست‌جمعی. نفع دست‌جمعی را چه کسی به جز کسانی که قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست دارند و از طریق آنها بر انسان چیرگی پیدا می‌نمایند، تعیین و تعریف می‌کنند؟

نقطه اتصال بین سرمایه‌داری و مدرنیته را هورکهایمر<sup>(۱۲۰)</sup> به شکل زیر ترسیم می‌کند:



سیستم فوق یک مجموعه را تشکیل می‌دهد یعنی یکی بدون دیگری نمی‌تواند پایدار باشد. اما با گذشت زمان شکل، ساختار، سازماندهی و لذا نیازهای سرمایه‌داری متحول شده است. ساختارهای نوین جهانی در حال شکل‌گیری هستند، اما گسترش، توسعه و تثبیت ساختارهای نوین متضمن ویران شدن و ویران کردن ساختارهای اجتماعی و سیاسی در سطح جهان و در سطوح ملی و فروملی است.

کارکرد تاریخی پسامدرنیته عبارت است از ویران کردن ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فکری عصر تولید انبوه در نظام سرمایه‌داری. در عصر جهانی شدن ما با پایان مسلمات و قطعیات مواجه هستیم. اصول و روایات بزرگ اعتبار خود را از دست داده‌اند. همه جوامع به شکل‌های متفاوت و در مقیاس‌های متفاوتی در فرآیند جهانی شدن مشارکت دارند و در ایجاد آن سهیم هستند. اما جوامع مختلف از تجربیات تاریخی مختلفی برخوردار هستند و هر یک بر اساس

تاریخ، فرهنگ و تمدن خود وارد عرصه جهانی شدن می‌شوند، بر فرآیند جهانی شدن اثر می‌گذارند و از آن اثر می‌پذیرند. دولت مدرن تحت فشار انقلاب ارتباطاتی و جهانی شدن پدیده‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و امنیتی رو به فرسایش می‌رود. حاکمیت رفته رفته گنگ و نامفهوم می‌شود و به طور فزاینده‌ای مرزهای فعالیت‌های اجتماعی با قلمروهای ملی در هماهنگی کاهنده‌ای قرار دارد. مفهوم سخن در این است که اندیشه‌ها و نهادهای مدرنیته اعتبار خود را از دست می‌دهند. سرمایه‌داری نیز به نوبه خود وارد مرحله نوینی شده است و دو عامل فوق مشترکاً این نتیجه‌گیری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازند که جهانی شدن مرحله نوینی در تاریخ جهان است. مدرنیته مبتنی است بر اصول خاص، در حالیکه جهانی شدن بر مبنای تجربه و شرایط عینی یا واقعیت‌هایی که جوامع مختلف به آن شکل می‌دهند استوار است. جهانی شدن نتیجه دست‌جمعی تعداد بی‌شماری از اقدامات و تعاملات می‌باشد. مدرنیته یک پدیده کاملاً اروپایی و آمریکایی بود که در آن جهان به دو بخش «ما» و «آنها» تقسیم می‌گردید. اما در عصر جهانی شدن کل بشریت در فرآیند ساختن جهان و فرهنگ آن سهیم و شریک است و یا می‌تواند باشد.

**۳- نسبی بودن جهانی شدن:** طبق نظریه تافلر، جامعه بشری در سیر تکامل تاریخی خود سه مرحله را طی کرده است که عبارتند از: جامعه کشاورزی، جامعه صنعتی و جامعه فراصنعتی. جوامع مختلف در مراحل مختلفی از سیر تکامل فوق قرار دارند و برخی همزمان در هر سه مرحله قرار دارند. در نتیجه جوامع و انسانها به میزان متفاوتی در فرآیند جهانی شدن شریک و سهیم هستند. فرصتها و محدودیت‌های ناشی از جهانی شدن برای آنها کاملاً متفاوت است و هر یک بر حسب توانمندی‌های خود بر همان فرآیند جهانی شدن اثر می‌گذارد.

**۴- جهانی شدن بعنوان یک فرآیند تاریخی:** گزاره فوق یک واقعیت و یک پرسش را مطرح می‌سازد. واقعیت از این جهت که اگر جهانی شدن یک فرآیند تاریخی است، نتیجه منطقی که از آن برمی‌آید این است که در وهله اول فرآیند جهانی شدن از خواست و اراده یک یا چند بازیگر خارج است. بازیگرانی که عاملین جهانی شدن تلقی می‌شوند (بریتانیا در قرن

نوزدهم و آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم) در عمل معلول جهانی شدن هستند و صرفاً به لحاظ منافع و توانمندی‌های گسترده اقدام به کنترل نمودن یا جهت دادن به آن می‌کنند.

پرسشی که از گزاره فوق برمی‌آید این است که آغاز جهانی شدن در چه مرحله از تاریخ قرار می‌گیرد: هایلبرونر منشأ پیدایش نظام سرمایه‌داری را در امپراطوری رم جستجو می‌کند و سیر تکامل تاریخی و مراحل اصلی آن را به شکل زیر ترسیم می‌کند. قرن پنجم میلادی که مصادف بود با سقوط امپراطوری روم، همراه بود با هرج و مرج و پراکنده شدن قدرت تولید در مراکز کوچک و دورافتاده. در قرن نهم بازرگانان بازمانده از سقوط امپراطوری روم رفته رفته فعالیت‌های تجاری خود را گسترش دادند. در قرن چهاردهم بازماندگان امپراطوری روم قدرت سیاسی را در شهرها به دست گرفتند. در اواخر قرن هفدهم در بریتانیا سرمایه‌داری قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد. در اواخر قرن هیجدهم در بریتانیا سرمایه‌داری به طبقه ممتاز مبدل می‌شود و بالاخره در اواخر قرن نوزدهم سرمایه‌داری به قدرت سیاسی مسلط بر جهان مبدل می‌شود.

بنابراین از دیدگاه هایلبرونر هسته شکوفا می‌شود، رشد می‌کند، پیوسته فضای جغرافیایی و اجتماعی وسیعتری را اشغال می‌کند و نهایتاً به قدرت برتر مبدل می‌شود. گو اینکه نظام فئودالی با تقسیمات جغرافیایی ویژه خود هرگز وجود نداشته است یا اگر هم وجود داشته به طور شگفت‌انگیزی روی رشد و توسعه بازرگانان بازمانده از امپراطوری روم اثری نگذاشته است. اشتبهاً تصور می‌شود که قدرت سیاسی در شهرها در دست بازرگانان بزرگ بوده در حالیکه قدرت و مدیریت شهرها در دست صنعتگران و اصناف قرار داشته است. در نگرش خطی فوق دیالکتیک توسعه سرمایه‌داری با فئودالیزم و سپس با نظام‌های دیگر کاملاً نایده گرفته می‌شود. همانطور که پیشتر مورد بررسی قرار گرفت، البرو جهانی شدن را پدیده‌ای کاملاً متمایز از جهانی شدن نظام غربی می‌داند. مدرنیته بر اصول خاصی مبتنی است، در حالیکه جهانی شدن بر مبنای تجربه و شرایط عینی یا واقعیت‌هایی که جوامع مختلف به آن شکل می‌دهند استوار است. تاریخ به شکل انقطاع‌هایی پیش می‌رود و انقطاع‌هایی که منجر به جهانی شدن می‌شوند عبارتند از: سال ۱۴۹۲ نقطه آغاز مدرنیته و گام‌های اولین جهانی شدن تلقی می‌شود و پرتاب

اولین بمب هسته‌ای در سال ۱۹۴۵ آغاز پایان آن محسوب می‌شود. دهه هشتاد پایان عصر مدرنیته به شمار می‌رود و در دهه ۱۹۹۰ عصر جهانی شدن آغاز می‌شود. نهایتاً و جهت اجتناب از قلم فرسایی و تطویل مطلب، برخی از نگرشهای مختلف نسبت به آغاز جهانی شدن و محور اصلی آن در جدول زیر خلاصه می‌شود.

مفهوم پایه	آغاز جهانی شدن	نظریه پرداز
سرمایه‌داری مدرن	قرن ۱۵	مارکس
نظام سرمایه‌داری جهانی	قرن ۱۵	والرستاین
تجددگرایی	قرن ۱۸	گیدنز
چندبعدی	۱۸۷۰-۱۹۲۰	رابرتسون
تمدن جهانی	پایان مناقشه شرق و غرب	پرل میوتو
مشارکت بشریت در فرآیند جهانی شدن	۱۹۹۰	البرو

منبع: Beck, op.cit., P.167

صرف نظر از نگرشهای مختلف قدر مسلم این است که نیروهایی که در فرآیند جهانی شدن مؤثر واقع شده‌اند از قدمت تاریخی چند صدساله‌ای برخوردار هستند. بورژوازی در قرن یازدهم میلادی در ایتالیا به وجود آمد، سرمایه‌داری مدرن در قرن ۱۵ میلادی شکل گرفت، نوزایی به قرن ۱۶ میلادی تعلق دارد و بالاخره قرن ۱۸ قرن صنعت و تجدد تلقی می‌شود. اندیشه‌های جدیدی که بیانگر زوال مدرنیته هستند، در قرن ۱۹ (نیچه) و اوایل قرن بیستم (فروید) شکل گرفتند. دوم اینکه نیروهای جهانی شدن به شکل امواجی حرکت می‌کنند، ظاهراً همانند تراکم آب در پشت سد و نهایتاً در هم شکستن سد و رهایی یافتن آبهای متراکم شده. شکل‌گیری

آخرین امواج جهانی شدن را باید در سه عامل جستجو نمود: انقلاب ارتباطاتی که با پرتاب اولین اسپوتنیک (Sputnik) به فضا توسط شوروی در سال ۱۹۵۷ شروع می‌شود؛ پایان اقتصاد بین‌المللی کینزی و دگرگونی‌های ساختاری در نظام سرمایه‌داری در اواسط دههٔ شصت و اوایل دههٔ هفتاد که منجر به جهانی شدن پرشتاب اقتصاد می‌شود؛ و بالاخره فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ که مانع روانی - فکری و سیاسی را از سر راه جهانی شدن برمی‌دارد و نیروهای جهانی شدن از آزادی عمل گسترده و بی‌سابقه‌ای برخوردار می‌شوند.

**۵- مسئلهٔ قلمرو:** موضوعی که بر آن تأکید شده است و در نوشتارهای نظریه پردازان در مورد جهانی شدن به وفور مشاهده می‌شود، عبارت است از عدم انطباق بین قلمروهای ملی و نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از یک سو، و از سوی دیگر، سازماندهی روزافزون زندگی فردی به نحوی که ابعاد غیرمرزی پیدا می‌کند. تحولات و دگرگونی‌های فوق‌تا این اندازه گسترده و عمیق بوده است و می‌باشد که رفته رفته شهرها بعنوان واحد مطالعه جایگزین دولت - ملت می‌شوند. شهر نه بعنوان قلمرو و یا خصوصیات جغرافیایی - سیاسی که مسئلهٔ حاکمیت را به ذهن متبادر می‌سازد، بلکه شهر بعنوان فضای جغرافیایی که انسانها در آن حضور جسمانی دارند، زندگانی خود را سامان و سازمان می‌دهند و از آن برای برقرار ساختن ارتباطات با دیگر نقاط جهان استفاده می‌کنند. به لحاظ فرسایش حاکمیت مشاهده می‌شود که این شهرها هستند که تحت تأثیر و تحت فشار نیروهای جهانی شدن قرار می‌گیرند. پیشتر مرزهای ناشی از حاکمیت فضای حائلی بین تحولات جهانی و مردمان یک جامعه تشکیل می‌دادند. در عصر جهانی شدن، فرد مستقیماً تحت تأثیر نیروهای جهانی قرار می‌گیرد و مستقیماً بر آنها اثر می‌گذارد. شهرها، همانند جوامع، در مراحل مختلفی از توسعه قرار دارند و لذا به درجات مختلفی در فرآیند جهانی شدن قرار می‌گیرند و همزمان خدمات متفاوتی را به بازیگران جهانی ارائه می‌دهند. در نتیجه یک رابطهٔ سلسله مراتبی بین شهرها برقرار شده است. شهرها برحسب این معیارها دسته‌بندی می‌شوند: <sup>(۱۲۱)</sup> فضای اداری مناسب، برخوردار بودن از پیشرفته‌ترین شبکه‌های ارتباطاتی، امکان خرید و فروش و جابجایی سریع ارز، حمل و نقل

سریع و کارآمد، وجود نیروی کار متخصص و بالاخره اقتدار در حوزه تولید دانش و فرهنگ. اینگونه شهرها به نوبه خود به دو بخش مرکز و پیرامون تقسیم می‌شوند. مراکز از توان سازماندهی فضای اقتصادی در سطح جهان برخوردار هستند. پیرامون از فضاهایی تشکیل می‌شود که خدمات لازم را به مرکز ارائه می‌دهند. بر اساس ویژگی‌های فوق رابطه سلسله مراتبی بین شهرها به شکل زیر برقرار می‌شود.

الف - شهرهایی که گستره فعالیت آنها کاملاً جهانی است. آنها مجاری ارتباطات برای انتقال امکانات ملی به سطح جهان هستند و از سوی دیگر، علائم جهانی از طریق آنها به فضای درون مرزی انتقال داده می‌شود. شهرهای فوق از کارکردهای زیر برخوردار هستند:

- بازار مهم برای کالا، خدمات، سرمایه و اوراق بهادار
- ارائه خدمات تخصصی در مقیاس جهانی مانند خدمات بیمه، خدمات حقوقی، حسابداری، امور مالی، تبلیغات
- مراکز تجمع فعالیتهای شرکتها
- مراکز تجمع اطاقهای بازرگانی و تشکلات کارگری و کارمندی
- مراکز تجمع سازمانهای دولتی و غیر دولتی
- مراکز تجمع نظامهای ارتباطاتی مانند رسانه‌ها، ماهواره، نشریات و ...

سه شهر نیویورک، لندن و توکیو در این مقوله قرار دارند.

ب - شهرهایی که بر مناطق وسیعی از اقتصاد جهان اعمال نفوذ می‌نمایند؛ بروکسل، فرانکفورت، لوس آنجلس، پاریس و زوریخ از این قبیل شهرها هستند

ج - شهرهای مهم با عملکرد تخصصی مانند سئول، سیدنی یا سان فرانسیسکو

د - شهرهای دارای اهمیت ملی و چندکارکرد فراملی مانند بارسلون، مونیخ و دالاس عوامل فوق مبین این امر هستند که گرچه مفهوم ملی هنوز به کار گرفته می‌شود، اما دارندگان حاکمیت عامل تصمیم‌گیرنده در خصوص عملکرد میزان فعالیتهای شهرهای فوق نیستند.

**۶- اهمیت فرد:** فرد بعنوان بازیگر مهم که در فرآیند جهانی مشارکت دارد و در شکل دهی به پدیده جهانی مؤثر واقع می شود.

**۷- متحول شدن و متأثر شدن دائم روابط فرد - جامعه - حکومت:** پیوند بین فرد و فضای اجتماعی که فرد در آن قرار دارد سست و سست تر می شود. هویت سیال شده است. هویت بیشتر ابعاد اجتماعی پیدا می کند تا ابعاد سیاسی. عواملی که با صفت «ملی» تعریف می شوند، دیگر منبع هویت تلقی نمی شوند. منابع آگاهی جدید، منافع جدید و در نتیجه هویت‌های جدیدی در حال شکل گیری هستند.

**۸- پیچیدگی مسائل امنیتی:** مسائل امنیتی در وضعیت پیچیده و تعارض آمیزی قرار گرفته اند. به لحاظ تحولات و پیشرفتهایی در حوزه های حقوق بشر، دموکراسی و جامعه مدنی امنیت سیاسی فرد افزایش یافته است، اما از لحاظ اجتماعی و اقتصادی امنیت فرد کاهش پیدا کرده است. به لحاظ پیروی از لیبرالیسم اقتصادی و پذیرش حاکمیت بازار حکومت و سازمانهای کارگری امکان دفاع از فرد در مقابل تحولات اقتصادی و اجتماعی را از دست داده اند. در نتیجه فرد در مقابل قدرت شرکتهای جهانی قرار گرفته است و توان دفاع از خود را ندارد. همزمان مقاومت و مبارزه با جهانی شدن در سطح جهان در حال شکل گیری است.

از لحاظ نظامی و با توجه به تهدیدات برون مرزی، دولتها از امنیت بیشتری برخوردار شده اند. وضعیت «هابزی» در حوزه امنیتی کاهش پیدا می کند چرا که در وهله اول قدرت نظامی بعنوان یک ابزار سیاست خارجی ارزش و اعتبار خود را از دست می دهد و همزمان قانونمند شدن تدریجی روابط بین الملل، سیاست بین الملل را از وضعیت آنارشی خارج کرده است. اما همزمان منابع جدید ناامنی پدید آمده اند: ناامنی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی. پیدایش منابع جدید ناامنی برون مرزی (تجارت مواد مخدر و ...) و درون مرزی (بی ثباتی ناشی از درگیری های قومی، فرهنگی و مذهبی و ...) وضعیت امنیت را بسیار پیچیده کرده است.

**۹- دگرگونی در سرشت قدرت:** ماهیت قدرت در عصر جهانی شدن کاملاً متحول شده است و می شود. عوامل ساختاری، توافق و همکاری رفته رفته جایگزین روابط دوجانبه می شوند.

جهانی شدن فرصتها و محدودیتهایی را ایجاد می‌کند. توان بهره‌برداری از فرصتها و کاهش محدودیتهای آنها به عوامل قدرت، در عامل قدرت در آینده تعیین کننده خواهد بود. بازیگری که از مشارکت خودداری کند، بازنده حتمی و نهایی خواهد بود.

**۱۰- عدم وجود پدیده فی نفسه جهانی:** آنچه که جهانی می‌شود ترکیب و آمیزه‌ای است از پدیده‌های محلی، بومی، ملی و منطقه‌ای. میزان مشارکت، امکانات به کار گرفته شده، استفاده از تکنولوژی لازم، شیوه‌های به کار گرفته شده و «مشتري پسند» بودن کالاهای (مادی یا فرهنگی) ارائه شده در ماهیت آنچه که در حال شکل‌گیری است تعیین کننده خواهند بود.

**۱۱- نامشخص بودن فرجام جهانی شدن:** برخلاف مدرنیته، جهانی شدن مبتنی بر روایات بزرگ یا طرح خاصی نیست. جهانی شدن نتیجه تجربه انسانها (و تشکلاتی که با تجربیات و نیازهای آنها انطباق دارد) در سطح جهان است و بنابراین نقطه نهایی آن مشخص نیست. چرا که نقطه نهایی نظام سرمایه‌داری که ویران‌سازی و بازسازی دائم از مهمترین ویژگی‌های آن است مشخص نیست. مقاومت در مقابل ابعاد منفی جهانی شدن یا در مقابل جهانی شدن به طور کلی در حال شکل‌گیری و خودسازماندهی است. مقاومت‌ها در شکل و در ماهیت بخشی از فرآیند جهانی شدن هستند، اما همزمان و به همین دلیل، تسریع کننده روند جهانی شدن هستند. برآیند نیروها نامعلوم است. نتیجه تعارض آمیز بین نهاده و برابر نهاده مشخص نیست. به عبارت دیگر، جامعه جهانی و کل بشریت با وضعیت کاملاً پیچیده‌ای مواجه شده است که تصویری از آینده یا نقطه نهایی آن در دست نیست.

## یادداشت‌ها

1. Pual L. Knox, "Globalization and Urban Economic Change", *The Annals of the American Academy*, Vol. 551, (May 1997), p. 18.
2. Samir Amin, *L'Accumulation á l'Echelle Mondial, (Critique de da Theorie du Sous-Development)* Paris, Ed. Anthorpos, 1970.
- ۳) رابرت ل. هایلبرونر، *سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم*، ترجمه دکتر احمد شهسا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، صص ۷۸.
- ۴) همان، صص ۱۶-۱۵.
- ۵) پل کندی، *پیدایش و فروپاشی قدرتهای بزرگ*، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، صص ۲۱-۲۰.
3. Philip Rasnick, "The Functions of the Modern State in Search of a Theory", in *The State in Global Perspective*, ed ited by Ali Kazancigil, Gower, UNESCO, 1986, p.157.
- ۷) هایلبرونر، پیشین، صص ۶۱.
8. *The Economist*, 4/10/1997, pp. 37-38.
9. Robert Cox, "Democracy in Hard Times: Economic Globalization and the Limits of Liberal Democracy", in Anthony Mc Grew ed., *The Transformation of Democracy (Globalization and Territorial Democracy)*, Cambridge, Polity Press, 1997, pp. 50-53.
10. Roger Tooze, "International Political Economy in an Age of Globalization", in Baylis and Smith, Op.Cit., p. 218.
11. *Ibid.*, p. 105.
12. *Ibid.*, p. 219.
13. *Ibid.*, p. 220.
14. E. M Wood. *Capitalism, Globalization, and Epochal Shifts: An Exchange*, p. 26.

15. Bech, Op.Cit.
16. *Ibid.*, pp. 1-4.
17. Jeffery Sachs, "International Economics: Unlocking the Mysteries of Globalization", *Third World Quarterly*, (Spring 1998), pp. 108-109.
18. *Ibid.*, p. 109.
19. Manfred Brenfeld, "The New World Order: Echos of New Imperialism", *Third World Quarterly*, 5: 1, 1994, p. 31.
20. Bernard Estrade, "Fragmenting Indonesia: A Nation's Survival in Doubt", *World Policy Journal*, 15:3 (1998).
21. *Ibid.*
22. *Ibid.*, pp. 79-83.
23. Jeffrey Winters, "Asia and the Magic of the Market Place", *Current History*, 79:623 (December 1998), p. 419.
24. Jeff Madrick, "The IMF Approach: The Half Learned Lessons of History", *World Policy Journal*, 15:3 (Fall 1998), pp. 40-41.
25. Alice H. Amsden and Takashi Hickono, "East Asia's Financial Woes: What Can an Activist Government Do?" *World Policy Journal*, 15:3 (Fall 1998), pp. 43-46.
26. Shen Qurong, "Frequent Crises Usher in Deepening Adjustments", *Contemporary International Relations*, (Published by the China Institute of Contemporary International Relations), 9:1 (Januray 1999), pp. 1-5.
27. Masaru Tamamoto, "The Privilage of Choosing: The Fallout from Japan's Economic Crisis", *World Policy Journal*, 15:3 (Fall 1998), pp. 25-31.
28. Robert A. Madson, "Expect No Help From Japan", *World Policy Journal*, 15:3 (Fall

1998), pp. 50-55.

29. J. Winters, Op.Cit., p. 424.

30. J. Madrick, Op. Cit., p. 41.

31. Ibid., p. 41.

32. Cited in Winters, Op.Cit., p. 424.

33. *Ibid.*, 425.

34. Lu Zhong Wife

in *Contemporary International Relations*, 9:2 (Fall 1999), p. 4.

35. Hans Van Zon, Op.Cit., p. 607.

36. Tom A. Travis, "The Emerging World System, Grounds for Optimism and Pessimism," *Strategic Analysis*, 17:9 (July 1994), pp. 461-74.

37. Ugur Muldus, "Les Formes et les Indicateurs de la Globalization", *Fast Research Document*, Commission on European Communities, (June 1993).

38. Knox, Op.Cit., p. 19.

39. Samir Amin, *La Deconnection: Pour Sortir du System Mondiale*, Paris, Cahier Libre, 413, Edition la Decouverte, 1986, p. 17.

40. Ibid., p. 18.

41. Ibid., p. 18.

42. Ibid., p. 19.

43. Van Zon, Op.Cit., pp. 615-616.

44. Baylis and Smith, Op. Cit., p. 7.

45. Steven R. Rotner, "International Law: The Trial of Global Norms", *Foreign Policy*, (Spring 1998), pp. 65-66.

- 
46. Ibid., pp. 69.
47. Ibid., p. 70-72.
48. Falk, Op.Cit., p. 93.
49. Ibid, p. 96.
50. Tony Evans, "Democratization and Human Rights", *The Transformation of Democracy*, edited by Anthony McGrew, Op.Cit., pp.122-146.
51. Jennifer Jackson Preece, *National Minorities and the European Nation State System*, Oxford, New York, Clarendon Press, 1998, p.11.
52. Ibid., p. 163.
53. Ibid., p. 320.
54. Evans, Op.Cit., p. 142.
55. Nicholas J. Wheeler, "Humanitarian Intervention and World Politics", in Baylis and Smith, Op.Cit., pp. 391-408.
56. Ian Brownlie, *Principles of International Public Law*, (4th ed.), Oxford, Clarendon Press, 1992, pp. 565-570.
57. Ibid., p. 554.
58. Ibid., p. 554.
59. Nations Unies (Department de l'Information), *Les Casques Bleus, (Les Operations de Maintien de la Paix Des Nations Unies)*, 1996, II ed., pp.553-570.
60. Ibid., pp.595-618.
61. D. C. Hendrickson, "The Democratic Crusade: Intervention, Economic Sanctions and Engagement", *World Policy Journal*, 11:4 (Winter 1994-5), pp.18-30.
62. W. I. Robinson, "Promoting Polyarchy: Globalization, U.S. Intervention and

- Hegemony", *Monthly Review*, 49:4 (September 1997), pp.51-62.
63. Audie Klotz, "Norms Constituting Interest: Global Racial Equality and U.S. Economic Sanctions Against South Africa", *International Organizations*, 49: 3 (Summer 1995), p.453,
64. Ibid., p.459.
65. Vladimir Petrovsky, "Disarmament and Arms Regulations in a Time of Global Transformations: The Need for Creative Response, "in OPCW (Organization for the Prohibition of Chemical Weapons), *Synthesis*, The Hague (May 2000), p.8.
66. Dianne Otto, "NGOs in the United Nations System: The Emerging Role of International Civil Society", *Human Rights Quarterly*, 18:1 (1996), pp.107-109.
67. Steve E. Glodman, "A Right of Intervention Based upon Impaired Sovereignty", *World Affairs*, 156:2 (Fall 1993), p.124.
68. Ibid., pp. 126-27.
۶۹. داریوش اخوان زنجانی، "بحران سومالی و مسئولیت جامعه بین‌المللی"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۳۸، (۱۳۶۹).
70. Goldman, Op.Cit., pp.127-28.
71. Theodor Meron, "Answering for War Crimes", *Foreign Affairs*, 76:1 (January-February 1997), pp.2-8.
۷۲. *روزنامه فتح*، ۱۳۷۹/۱۰/۲۵
۷۳. همان، ۱۳۷۹/۱۲/۱۴
۷۴. همان، ۱۳۷۹/۱۱/۷
۷۵. *روزنامه بهار*، ۱۳۷۹/۵/۱۲
۷۶. باری بوزان، *مردم، دولت و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات

پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۵.

77. Martin Shaw, *The Global Society and International Relations*, Cambridge, Polity Press, 1994, pp.66-99.
78. George D. Foster, "America and the World: A Security Agenda for The Tewenty First Century", *Strategic Review*, 21:2 (Spring 1993), pp.20-29.
79. Simon Dolhey, "Contesting an Essential Concept: Dilemmas in Contemporary Security Discourse", *The Norman Peterson School of International Affairs' Occasional Papers*, No.6, 1994.
80. K. W. Deutsch and J.D. Singer, "Multipolar Power Systems and International Stability", *World Politics*, 16 (April 1964), pp.390-406.
81. Kenneth N. Waltz , "International Structure, Force and the Balance of World Power", *Journal of International Affairs*, 21:1-2 (1967), p.229.
82. R. N. Rosencrance, *Action and Reaction in World Politics*, Boston, Little Wood and Co. , 1963. See also: R. N. Rosencrance, "Bipolarity, Multipolarity and the Future", *Journal of Conflict Resolution*, No.3 (1996), pp.314-27.
83. Charles F. Doran, *System in Crisis*, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.
84. M. Ayoob, "Security in the Third World: The Worm About to Turn", Op.,Cit., pp.41-51.
85. F. H. Hinsley, *Power and the Pursuit of Peace*.
- 86.
87. Shaw, Op.Cit., p.76.
88. T. Moran, "International Economics and National Security", *Foreign Affairs*, 69:5 (Winter 1990/1), pp.74-90.

89. T. F. Homer Dixon, "On the Threshold: Environmental Changes as a Cause of Conflict", *International Security*, 16:2 (Fall 1991), pp.76-116.
90. M. Winter, "Security, Stability and International Migration", *International Security*, 17:3 (Winter 1991-2), pp.91-126.
91. B. Roberts, "Human Rights and International Security", *Washington Quarterly*, (Spring 1990), pp.65-75.
92. B. Mc Sweeny, "Identity and Security", *Review of International Security*, 22 (1996), pp. 81-93.
93. Knight, Op.Cit.
94. Anthony D. King, "Spaces of Culture, Spaces of Knowledge", *Globalization and the World System: Contemporary Conditions for the Representation of Identity*, ed by A. D. King, New York, Macmillan, 1991, p.1.
95. Ibid., pp.16-17.
96. G. D. Bakshi, "The Just War Paadigm", *Strategic Studies*, 18:2 (May 1995), pp.223-44.
97. John Deutsch, "Terrorism", *Foreign Policy*, (Fall 1997), pp.10-22.
98. Lawrence Friedman, "The Revolution in Strategic Affairs", *Adelphi Papers*, No. 318, 1998, p.57.
99. Ibid., pp.7-11.
100. Ibid., p.11.
۱۰۱. الوین تافلر و هایدی تافلر، *جنگ و ضد جنگ: بقاء در آستانه قرن بیست و یکم*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر سیمرغ، ۱۳۷۲.
102. Simon Murden, "Cultural Conflict in International Relations: The West and Islam", in King, Op.Cit., pp. 374-389.

103. Beck, Op.Cit., P.66.
104. Norbert Winer, *Cybernetics*, MIT Press, 1948.
105. Shaw, Op.Cit., pp.76-78.
106. J. Nye and W. Owen, "America's Information Edge", *Foreign Affairs*, 75: 1-2 (March/April 1996).
107. Lise Caron, "L'Information Internationale entre Propagande et Voix Dissidents: Le Cas de la Crise Algerian", *Etudes Internationales*, 29:3 (Septembre 1998), p.605.
108. Zizech, Op.Cit., p.34.
۱۰۹. آلن دو بنوا، "قدرت و فرهنگ"، ترجمه شهروز رستگار نامدار، شماره‌های ۴-۹۳، *نامه فرهنگ*، (خرداد و تیرماه ۱۳۷۴) ص ۲۶.
110. Frank Glyn-Jones, "Preparing for the Twenty First Century: Into the Technological Storm", *The Political Science Quarterly*, 69:3 (July-September 1998), pp.277-278.
111. R. W. Mcchesney, "The Global Struggle for Democratic Communication", *Monthly Review*, 48:3 (July-August 1996) pp.1-2.
112. Ibid., p.9.
۱۱۳. سیمین موحد، "تبردا موج"، *مجله سروش*، شماره ۱۰۸، (۱۷ شهریور ۱۳۷۵)، ص ۱۹.
۱۱۴. هولاپ، *پیشین*، ص ۲۶.
115. King, Op.Cit., p.4.
116. Ulf Hmmerz, "Scenarios for Peripheral Cultures", in Ibid., pp.107-128.
117. Stewart Hall, "Old and New Identities, Old and New Ethnicities", in Ibid., p.27.
118. Roland Robertson, "Social Theory, Cultural Stability and the Problem of Globality", in Ibid., P.87.
119. Immanuel Wallerstein, "The National and the Universal: Can There Be Such a Thing as Global Culture", in Ibid., pp.91-105.



## فصل چهارم

### جهانی شدن و سیاست خارجی

مشکل اساسی مفهوم سازی سیاست خارجی در عصر جهانی شدن در این امر نهفته است که پارادایمهای موجود کاربرد خود را از دست داده‌اند و پارادایم نوینی شکل نگرفته است که از درون آن نظریه‌هایی با کاربرد مناسب استخراج شوند. نگاهی اجمالی به پارادایمهای موجود، یا به عبارتی، پارادایمهای مسلط در حوزه مطالعاتی روابط بین الملل معضل را به خوبی نمایان می‌سازد. پارادایمهای موجود برای مطالعه سیاست خارجی حول سه محور یعنی تفکیک بین قلمروهای داخلی و خارجی، مسئله سطح تحلیل و ساده‌سازی تنظیم شده‌اند.

تفکیک اجباراً روی محور حاکمیت تنظیم شده است. تفکیک این مفهوم را در بردارد که در حوزه داخلی - که به سیاست مربوط می‌شود - نظم به معنای قانونمند بودن روابط وجود دارد. ساختارها عمودی هستند و یک مرجع تصمیم‌گیری نهایی تصمیمات لازم را اتخاذ می‌کند. در حوزه سیاست خارجی - یا روابط بین‌الملل - بی نظمی یعنی آنارشی حکمفرمایی می‌کند. ساختارها افقی هستند. البته میزان تفکیک و میزان آنارشیستی بودن فضای بیرونی، یا فضای بین‌المللی بر حسب پارادایم متفاوت است، اما وجه مشترک در همان تفکیک قرار دارد. سیاست خارجی پدیده‌ای است که به حوزه برون‌مرزی تعلق دارد. سیاست خارجی نتایج مهمی را برای شهروندان در بر دارد، اما در هر صورت سیاست خارجی اقدامی است معطوف به کسانی که در خارج از قلمرو حاکمیت قرار دارند. تصمیم‌گیرنده، یعنی دولت که به تحریکهای برون‌مرزی واکنش نشان می‌دهد، براساس ادراکات، پنداشته‌ها، یا براساس روش عقلانی مبتنی بر یک محاسبه سود و هزینه، اهداف سیاست خارجی و ابزارهای قابل استفاده برای تحقق اهداف

تعیین شده را معین می‌سازد. سیاست خارجی، با تفاوت‌هایی بر حسب پارادایم، روی دو محور زیر تنظیم می‌شود: حفظ حاکمیت از یک سو و تقسیم سیاست به دو حوزه سیاست مهم و سیاست کم اهمیت تر (high politics/ low politics) از سوی دیگر. در واقع، سیاست داخلی مجموعه اقداماتی است معطوف به حوزه درون مرزی و سیاست خارجی اقداماتی است معطوف به فضای برون مرزی. مطلب فوق با مسئله سطح تحلیل پیوند می‌خورد.

سطح تحلیل بر مبنای واحدهایی مشخص می‌شود که رفتار بر مبنای آنها توضیح داده می‌شود. فلسفه سطح تحلیل به بررسی این امر می‌پردازد که واحدها چگونه در یک سطح مفروض به هم وابسته هستند. سطح تحلیل مدلی تحلیلی ارائه می‌دهد که در آن گزینش در متغیرها انجام می‌گیرد، و چگونگی برقراری روابط بین آنها مشخص می‌شود.<sup>(۱)</sup>

مسئله سطح تحلیل عمیقاً با مسئله ساده‌سازی در فرآیند نظریه‌پردازی در مورد سیاست خارجی گره خورده است. در واقع در علم نیوتنی ساده‌سازی شرط لازم و نقطه آغاز نظریه‌پردازی تلقی می‌شود. در فرآیند فوق نظریه‌پرداز با کثرت متغیرها، کثرت واحدها و کثرت داده‌ها مواجه است. لذا گزینش در داده‌ها، واحدها و متغیرها شرط لازم برای نظریه‌پردازی است. با وجود اینکه اصول یا معیارهایی برای ساده‌سازی وجود ندارد، یک قاعده کلی حکمفرماست و آن اینکه اگر ساده‌سازی بیش از حد انجام گیرد، خطر تحریف موضوع وجود دارد. متقابلاً اگر ساده‌سازی به اندازه کافی انجام نگیرد، نظریه پیچیده می‌شود و مدیریت علمی آن دشوار می‌شود. دشوار به این معنا که نظریه نمی‌تواند کارکردهای خود، یعنی کارکردهای توصیفی، توضیحی و پیش‌بینی را انجام دهد.<sup>(۲)</sup> به عبارت دیگر، بدون ساده‌سازی برقراری رابطه همبستگی یا علت و معلولی بین متغیرها دشوار و حتی امکان‌ناپذیر می‌شود. مبنای نظریه‌پردازی همان علم نیوتنی و روش دکارتی است.

هدف نظریه‌پردازی در حوزه سیاست خارجی جستجوی علل وقوع حوادث است. از لحاظ علمی، نظریه‌پردازی دو فرآیند را در بر دارد که عبارتند از شناسایی عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی و کشف وزن نسبی آنها در وضعیت نهایی. عوامل مؤثر بر حسب سطح تحلیل

انتخاب شده گزینش می شوند. می توان بر حسب مسئله سطح تحلیل و ساده سازی، عوامل مؤثر در شکل گیری سیاست خارجی را در قالب شکل فورمولهایی خلاصه کرد. هدف فورمولها در واقع جستجوی عوامل تعیین کننده رفتارها، یا به طریقی جستجوی متغیر مستقل است. هدف بررسی نظریه ها نیست، بلکه تأکید روی کمبودها و کاستی ها و لذا ناکارآمد بودن نظریه ها برای مطالعه سیاست خارجی در عصر جهانی شدن است. این فرمولها عبارتند از:

الف) سیاست خارجی ناشی از فرآیند تصمیم گیری است که در فرمول زیر خلاصه می شود  
 $foreign\ policy = f(\text{decision making})$ . نگرشهای مختلف در درون فرمول فوق را می توان روی محورهای اصلی زیر تقسیم کرد: نقش عقلانیت ابزاری<sup>(۳)</sup> یا نقش عوامل روان شناختی در شکل گیری سیاست خارجی.<sup>(۴)</sup>

ب) سیاست خارجی ناشی از متغیرهای حکومتی است که در فرمول زیر خلاصه می شود:

$foreign\ policy = f(\text{state variables})$

در این صورت ماهیت دولت، دموکراتیک یا غیر دموکراتیک بودن آن، ساختار آن، میزان باز و بسته بودن آن و اثرات عوامل فوق روی شکل گیری سیاست خارجی مورد بررسی قرار می گیرد.

ج) سیاست خارجی ناشی از متغیرهای داخلی است که در فرمول زیر خلاصه می شود.  
 $foreign\ policy = f(\text{domestic variables})$ . در این صورت عواملی مانند ساختارهای داخلی،<sup>(۵)</sup> متغیرهای مختلف داخلی،<sup>(۶)</sup> ارتباطات،<sup>(۷)</sup> یا نقش گروههای فشار<sup>(۸)</sup> همه در شکل گیری سیاست خارجی مؤثر واقع می شوند.

د) سیاست خارجی ناشی از عوامل سیستمیک می باشد که در فرمول زیر خلاصه می شود:

$foreign\ policy = f(\text{systemic variables})$ . در این صورت عامل تعیین کننده رفتار خارجی را

متغیرهایی تشکیل می دهند که به نظام بین الملل تعلق دارد. ساختار نظام، یعنی دو قطبی<sup>(۹)</sup> یا چند قطبی بودن آن؛<sup>(۱۰)</sup> مسئله انتقال از یک ساختار دیگر؛<sup>(۱۱)</sup> چگونگی رابطه بین نظام بین الملل و سیاست خارجی؛<sup>(۱۲)</sup> یا قواعد حاکم بر بازی سیاست بین الملل؛<sup>(۱۳)</sup> و بالأخره نگرش نومارکسیستی که بر مبنای آن سیاست خارجی ناشی از ساختار اقتصادی یا ناشی از

نیازهای مرکز تلقی می‌شود.

اما مطالعه سیاست خارجی در عصر جهانی شدن متضمن برخورداری بودن از یک نگرش تاریخی است. از این دیدگاه آنچه که خود را نمایان می‌سازد، عبارت است از سیر تکامل در نظریه پردازی در خصوص سیاست خارجی. تکامل روی چهار محور انجام گرفته است که عبارتند از:

(۱) حرکت از سطح خرد به سوی سطح کلان

(۲) حرکت دو جانبه و همزمان از درون به بیرون و از بیرون به درون

(۳) ترسیم جهان به شکل مجموعه‌ای که در درون آن سیاست خارجی شکل می‌گیرد و به

اجراء گذاشته می‌شود

(۴) بررسی رابطه بین متغیرها به شکل پیوسته پیچیده‌تر

والتس، همانند اکثر نظریه پردازانی که به مکتب واقع‌گرایی تعلق دارند، در جستجوی علل جنگ و خشونت است. او علل جنگ را بر حسب سیر تکامل تاریخی در سه عامل مشاهده می‌کند که عبارتند از: سرشت بشر، ماهیت و ساختار حکومتها و جوامع، و بالأخره ماهیت و ساختار نظام بین الملل.<sup>(۱۴)</sup> دویچ در کتاب *تحلیل روابط بین‌الملل*<sup>(۱۵)</sup> رابطه بین متغیرهای درون مرزی و برون مرزی را از طریق ارتباطات و همگرایی بررسی می‌کند. روزنا نیز به طریقی دست به اقدام مشابهی می‌زند. از کتاب *منابع داخلی سیاست خارجی*<sup>(۱۶)</sup> اندیشه حوزه موضوعی (issue area)<sup>(۱۷)</sup> روی محور همان سیر تکامل در نظریه پردازی قابل بررسی است.

تحول و تکامل فوق به این وضعیت منجر می‌شود که رفته رفته جهان به شکل یک مجموعه متصور می‌شود. ورود قدرتمند نظریه ارتباطات<sup>(۱۸)</sup> و نگرش جامعه شناسی<sup>(۱۹)</sup> به سیاست خارجی و روابط بین‌الملل به نوبه خود ابزار لازم برای به تصویر کشیدن جهان به عنوان یک مجموعه را فراهم می‌سازد. نومارکسیستهای مکتب کانادایی روابط بین‌الملل در این خصوص پیشتاز می‌باشند<sup>(۲۰)</sup> و بالأخره برخی با استفاده از یک نگرش ارتباطاتی جهان را به شکل یک مجموعه ارتباطاتی در هم تنیده که در آن تمایزی بین درون و برون (داخلی و خارجی) وجود

ندارد، تصور می‌کنند. (۲۱)

مطالعه و جستجوی وزن نسبی متغیرها در شکل‌گیری سیاست خارجی از سه حالت برخوردار است که عبارتند از: (۱) بررسی نقش یا وزن یک متغیر در وضعیتهای متفاوت؛ (۲) بررسی نقش یا وزن چندین متغیر در یک وضعیت خاص؛ (۳) و بالأخره بررسی نقش یا وزن چندین متغیر در چندین وضعیت. (۲۲) اما نکته جالب و در واقع نکته حائز اهمیت این است که نکات زیر مورد بی توجهی قرار می‌گیرند و این در حالی است که آنها عوامل پیچیدگی و لذا عوامل غیر قابل محاسبه و مانع پیش‌بینی هستند. لذا از دیدگاه پیچیدگی و نظریه آشفتگی، نقش یا کمبود نظریه‌ها را می‌توان در سه مورد شناسایی کرد:

(۱) برای مطالعه سیاست خارجی تمرکز روی وزن نسبی یک یا چند متغیر در وضعیت یا وضعیتهای متفاوت. نگرش فوق نگرش ایستایی را از سیاست خارجی ارائه می‌دهد و این در حالی است که مهمترین خصوصیت سیاست خارجی تحرک است. سیاست خارجی فرآیند پویایی است که وضعیت نهایی آن غیر قابل پیش‌بینی است.

(۲) وزن نسبی متغیرها بررسی می‌شود، در حالی که به نظر می‌رسد آنچه که بیشتر مورد نیاز است وزن نسبی متغیرها، کنش متقابل و اثرگذاری متقابل بین متغیرها در طول زمان و با در نظر گرفتن این امر است که خود متغیرها، چگونگی رابطه بین آنها، میزان اثرگذاری و میزان اثرپذیری ثابت نیست و با گذشت زمان متحول می‌شود.

(۳) بررسی رابطه دو جانبه بین متغیرها، تصویر مناسب و به طریقی تصویر کاملی از وضعیت‌های موجود ارائه نمی‌دهد. بنابراین آنچه که در مطالعه سیاست خارجی بیشتر مورد نیاز است عبارت است از:

- شناسایی متغیرها
- بررسی وزن نسبی متغیرها
- چگونگی روابط بین آنها
- مطالعه اثرگذاری و اثرپذیری تعداد کثیری از متغیرها بر یکدیگر و نه بررسی

اثرگذاری در یک رابطه جفت - جفت

- در نظر گرفتن این امر که هر یک از چهار محور فوق می‌توانند به طور دایم در حال تحول و دگرگونی باشند.

### جهانی جدید

چوان لای، نخست وزیر سابق جمهوری خلق چین در پاسخ به پرسش کی‌سینجر در مورد اثرات و پیامدهای انقلاب کبیر فرانسه پاسخ می‌دهد که "هنوز برای قضاوت کردن زود است". بیشتر از دو قرن از انقلاب فرانسه گذشته است. بیش از یک دهه از فروپاشی شوروی و از آگاهی یافتن از جهانی شدن نمی‌گذرد. پس در مورد دگرگونی‌های فوق که از ابعاد کاملاً تاریخی و جهانی برخوردار هستند، چه می‌توان گفت و مطلب گفته شده چه ارزشی دارد یا می‌تواند داشته باشد. اما گفتن باید؛ و شاید با کمی تحمل و آگاهی از گستره خطاپذیر بودن در این مقطع از تاریخ به مقوله‌های زیر به شکل فهرست وار اشاره کرد: جهانی شدن، نظام بین‌الملل و چارچوب فکری.

### جهانی شدن

(۱) نبود قطعیت: این امر باید همراه با محور دوم، یعنی پویایی، مورد بررسی قرار گیرد

(۲) پویایی: عوامل زیر می‌توانند در پویایی فوق موثر واقع شوند یا منبع آن باشند:

- شکاکیت و انتقادپذیری مدرنیته

- ویران‌سازی و از نوسازی که از مهمترین ویژگی‌های سرمایه داری است

- کثرت فلسفی و کثرت جهان بینی‌ها که نقطه مقابل مدرنیته و اندیشه‌های جهان وطنی

است

- انقلاب ارتباطاتی و تکنولوژیکی

(۳) عدم تفکیک بین درون و برون: به تصویر کشیدن جهان به عنوان یک مجموعه یا به

عنوان نظامی از نظام‌ها، یعنی یک نظام کلان که نظام‌های دیگری را در بردارد. یا به تصویر کشیدن جهان به عنوان یک نظام کلان با زیر نظام‌های ویژه خود. در کنار موثر واقع شدن تعداد بی‌شماری از عوامل که در سطوح مختلف (از جهانی تا کاملاً محلی) که همزمان با یکدیگر در تعامل و در اندر کنش هستند.

**۴) تعدد نیروها و کارکردها:** نیروهای متعدد و مؤثر همراه با بازیگران یک کارکردی یا چندکارکردی که عامل (یا معلول) نیروهای فوق هستند.

### نظام بین الملل

نبودن نظام مشخص و قابل اتکاء در فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی از مهم‌ترین عوامل شایان توجه است. در عصر جنگ سرد وضعیت بسیار ساده‌ای مشاهده می‌شد. حوزه‌های سیاست‌گذاری مشخص و از یکدیگر منفک بودند. می‌توان پنج حوزه را تشخیص داد: روابط شرق - غرب؛ روابط شمال - جنوب؛ روابط غرب - غرب؛ روابط شرق - شرق؛ و روابط جنوب - جنوب. نظام دو قطبی، یعنی رقابت برای دستیابی به برتری نظامی و جنگ سرد، یعنی رقابت برای کسب برتری ایدئولوژیکی،<sup>(۲۳)</sup> چتر فراگیری بودند که به مجموعه روابط بین‌الملل در سطح جهان شکل می‌داد. یعنی در عمل در حوزه مطالعه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی وضعیت دوگانه‌ای وجود داشت. هر یک از حوزه‌های پنج‌گانه فوق از اصول، ارزشها، هنجارها، قوانین و ضوابط خاص خود برخوردار بود. هر پنج حوزه تحت پوشش کلان اصول، ارزشها، قوانین و هنجارهای روابط بین دو ابرقدرت قرار داشت.

امروزه مشاهده می‌شود که نظامی در حال شکل‌گیری است، اما ماهیت، شکل و قواعد رفتاری حاکم بر آن کاملاً مشخص نیست. شاید نگرش نسبت به مسئله از منظر ساختارگرایی راه‌گشا باشد. از لحاظ کارکردی، ساختار همانند نقشه یک شهر است. نقشه می‌گوید برای رفتن از نقطه الف به ب بهترین مسیر و مسیرهای جایگزین چیست. همچنین نقشه می‌گوید اگر به راهنمایی‌های نقشه توجه لازم نشود، باز یگر به طریقی تنبیه خواهد شد، یعنی به مقصد نخواهد

رسید و به لحاظ واکنشهای دیگر بازیگران احتمالاً دستاوردهای او در مجموع منفی خواهد بود. اما امروزه ساختار مبهم است. نقشه راههای مشخص را نشان نمی‌دهد. اهداف قابل قبول و رفتار قابل قبول جهت تحقق اهداف تحولات گسترده و عمیقی را تجربه می‌کنند. شاید بررسی اجمالی مرحله‌ای که یک ساختار طی می‌کند تا اندازه‌ای راه‌گشا باشد و احتمالاً ما را یاری خواهد داد تا شریانه‌های اصلی را که توسط نقشه ترسیم می‌شود تشخیص دهیم و شریانه‌های در حال شکل‌گیری را با دقت بیشتری ترسیم کنیم.

یک ساختار در سیر تکامل حیات خود سه مرحله را طی می‌کند. رفتارها، یعنی کنش و واکنش بازیگران رفته رفته حالت تکراری پیدا می‌کنند و بعد از مرحله شکل‌گیری و الگویافتگی به نقشه‌هایی مبدل می‌شوند. نقشه‌ها به نوبه خود، بعد از اینکه از مقبولیتی برخوردار شدند، تبدیل می‌شوند به ساختارها. در این مقطع ساختارها از طریق مطالعه نمادهای در حال شکل‌گیری، قابل تشخیص هستند. در این مرحله از تکامل ساختار، بازیگران از آزادی عمل گسترده‌ای برخوردار هستند، چراکه اصول و قواعد حاکم بر ساختار هنوز کاملاً شکل نگرفته‌اند. اما با گذشت زمان که در آن ساختار رو به تکامل و شکل‌گیری می‌رود، آزادی بازیگران سیر کاهنده‌ای را طی می‌کند. در مرحله دوم ساختار شکل گرفته است. بازیگران آزادی عمل خود را از دست می‌دهند و داده‌اند. نقشه موجود است. متخلفین تنبیه خواهند شد. در مرحله سوم ساختار رو به ویرانی و نابودی می‌رود. در این مرحله آزادی عمل بازیگران روند رو به رشدی را طی می‌کند. این مرحله با مرحله اول پیوند می‌خورد.

به عنوان مثال در جنگ سرد، سیاست خارجی ایران مراحل سه‌گانه زیر را طی نمود. ۱۹۵۰-۱۹۴۶ مرحله شکل‌گیری ساختار نوین است. سیاست در ایران، درون مرزی یا برون مرزی، از آزادی عمل گسترده‌ای برخوردار بود. در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۵۰ که مرحله شکل‌گرفتن ساختار است، آزادی عمل کاملاً محدود می‌شود. در این برهه یعنی برهه فروپاشی ساختار، آزادی عمل ایران، به ویژه در حوزه سیاست خارجی رو به کاهش می‌رود. از سال ۱۹۹۲ به بعد رفته رفته رفتارها و نقشه‌ها مشخص می‌شوند و شکل می‌گیرند، اما مرحله نهایی این برهه هنوز

مشخص نیست.

### چارچوب فکری

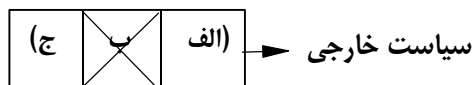
از لحاظ روش و نگرش نظری برقراری رابطه علت - معلولی بین پدیده‌ها مدنظر نیست؛ آنچه که بیشتر مدنظر است فرآیندها هستند. به عبارتی "چگونه" از "چرا" مهم تر است. میناکمتر قیاس، استقراء یا دیالکتیکی است و در عوض، بر پیچیدگی تأکید می‌شود. تنوع و کثرت نیروها، بازیگران و نظامها مدنظر است. همانطور که پیشتر هم مورد بررسی قرار گرفت، نظامها اجباراً به سوی تعادل و ثبات حرکت نمی‌کنند. عدم تعادل، بی‌نظمی و بی‌ثباتی جزء رفتارهایی هستند که نظامها از خود نشان می‌دهند. نیروها، نظامها و بازیگران هر یک در وضعیتهای متفاوت و در زمانهای متفاوت، رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند.

با در نظر گرفتن سه عامل فوق - یعنی ماهیت نظام بین الملل، جهانی شدن، و چارچوب نظری - سیاست خارجی را چگونه می‌توان تصور کرد؟

### دولت به عنوان سیاستگذار خارجی

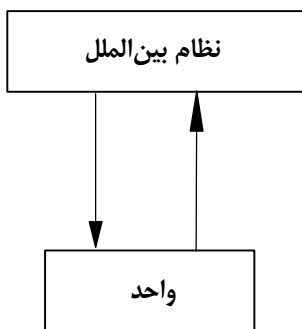
مطالعه سیاست خارجی به‌طور سنتی و به طریقی، بنا به تعریف، حول محور دولت و نماد آن یعنی حکومت مدرن تنظیم و متمرکز شده است. به نحوی که در مطالعه و طراحی سیاست خارجی، دولت از محوریت مطلق برخوردار است. در این صورت می‌توان گزینه‌های الف، ب و ج را که پیشتر مورد توجه قرار گرفتند به طریق ساده و فشرده به شکل زیر به تصویر کشید.

#### عوامل درونی

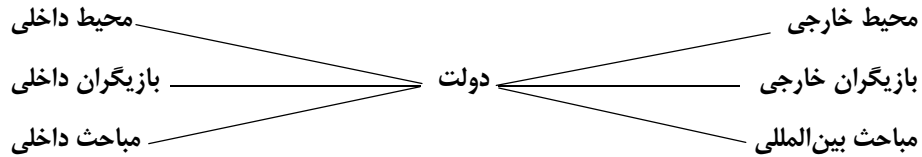


در این صورت سیاست خارجی یک پدیده درون‌گرا است و بدون توجه و اثرپذیری از عوامل

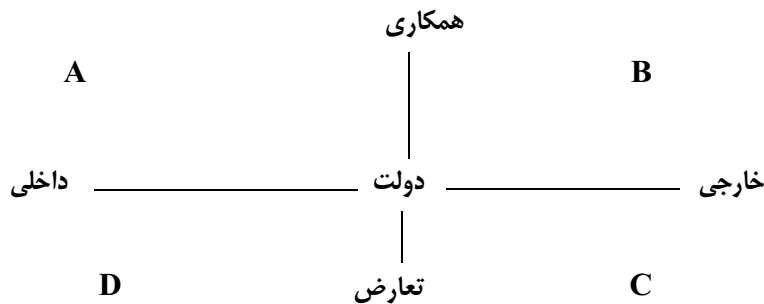
بیرونی شکل می‌گیرد. نگرش فوق یک نگرش تقلیل‌گرا است و لذا انتقادات روشی (استقرا) و نظری (Foreign policy=F (NS) ساختارگرایان محافظه‌کار بر آن وارد است. اما مزیت آن نیز از همان نقطه ضعف سرچشمه می‌گیرد. تأکید بر ویژگی‌های ملی واحدها امکان مطالعه خصوصیات جوامع را فراهم می‌سازد. اما در این صورت فرصت نظریه‌پردازی از ما سلب می‌شود. در صورتی که سیاست خارجی ناشی از عوامل سیستمیک باشد، مسئله به شکل ساده: کنش واکنش بین نظام و واحد به شکل زیر ترسیم می‌شود:



وضعیت فوق نقطه مقابل وضعیت پیشین (الف، ب و ج) قرار دارد. یعنی اینکه خصوصیات واحدها مورد بی توجهی قرار می‌گیرد و تمرکز روی ماهیت نظام بین‌الملل قرار می‌گیرد. اما تا آنجا که به هدف این نوشتار مربوط می‌شود، هر دو الگو روی همان محور تفکیک سیاست به دو حوزه سیاست داخلی و سیاست خارجی از یک سو، و تمرکز بر نقش محوری دولت از سوی دیگر، تنظیم شده‌اند. به عبارت دیگر، دولت محور اصلی است که بر پایه آن زندگی سیاسی سازمان یافته بنا می‌شود. دولت در واقع مجرا یا فیلتری است که امور داخلی و خارجی از آن عبور می‌کنند و به یکدیگر پیوند داده می‌شوند. مسئله را می‌توان در یک مدل بسیار ساده و به شکل زیر ترسیم نمود.



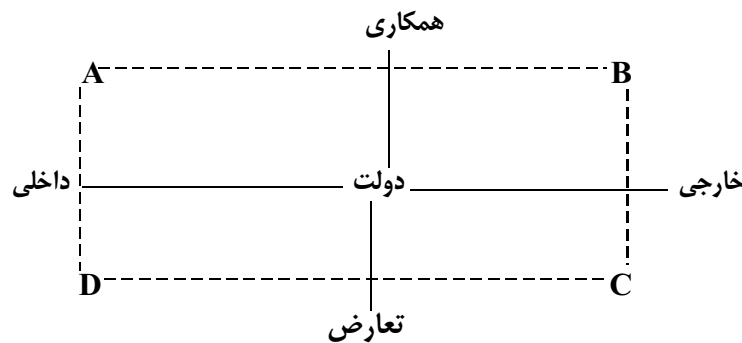
از جهت دیگر، سیاست که عالی‌ترین نوع آن در دولت مشاهده می‌شود، آمیزه‌ای است از همکاری و تعارض. پس می‌توان مسئله سیاست خارجی با تمرکز روی دولت را روی چهار محور زیر تنظیم کرد.



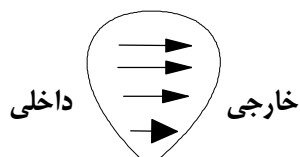
در مدل فوق هر یک از چهار بخش A، B، C و D از ساختارهای ویژه‌ای برخوردار است، هر یک بازیگران خاص خود را دارد، و بالأخره در هر یک از چهار بخش نیروهای ویژه‌ای فعال هستند. می‌توان رابطه بین جهانی شدن و سیاست خارجی را روی الگوی فوق تنظیم و مطالعه کرد. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، ارزیابی مجدد نقش و جایگاه دولت است.

در نگرش سنتی، منافع ملی - به معنای اهداف مشترک یک جامعه که دولت‌ها در مورد آن با یکدیگر وارد چانه‌زنی می‌شوند - عامل تعیین‌کننده تلقی می‌شود. اما رفته‌رفته و همانطور که پیشتر به کرات مورد تأکید قرار گرفت، در عصر جهانی شدن محیط داخلی (محلی) جهانی می‌شود و جهانی محلی می‌شود. اما برخلاف گذشته، فرایند فوق به‌طور روزافزونی با حضور یا

مداخله کاهنده دولت انجام می‌گیرد. دولت هنوز نقش محوری اما کاهنده‌ای را ایفاء می‌کند. لذا الگوی پیشین همچنان به عنوان الگوی پایه حفظ می‌شود، با این تفاوت و با در نظر گرفتن این امر که نقش دولت کم‌رنگ‌تر خواهد شد.

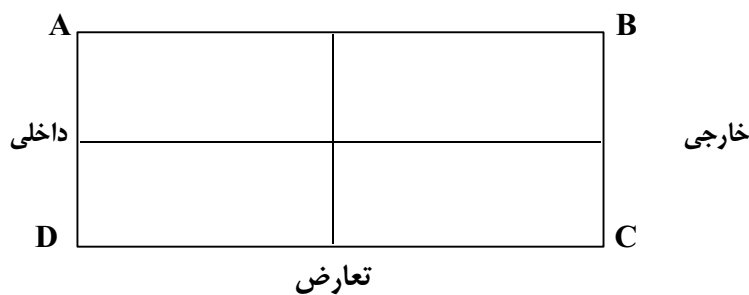


در الگوی فوق همکاری و تعارض در حوزه داخلی (AD) و خارجی (BC) از دیرباز وجود داشته است. پیوند بین دو حوزه داخلی و خارجی ضعیف و ناچیز تلقی می‌گردید. عامل نوین در عصر جهانی شدن در این امر نهفته است که ساختارهای همکاری در حوزه‌های داخلی و خارجی (AB) و ساختارهای تعارض در حوزه‌های داخلی و خارجی (DC) شکل گرفته و می‌گیرند. نیروهای جهانی شدن بازیگران نوینی را ایجاد می‌کند و بازیگران سنتی تغییر ماهیت و کارکرد می‌دهند. می‌توان بازیگران را برحسب میزان استقلال و وابستگی به دولت و برحسب نقش و جایگاه آنها در نظام حاکمیت محور و غیرحاکمیت محور، در حوزه‌های داخلی یا خارجی روی یک خط ممتد قرار داد. هر چه بازیگران به دولت نزدیک‌تر می‌شوند، میزان استقلال آنها کاهش پیدا می‌کند و هرچه از دولت بیشتر فاصله می‌گیرند، استقلال آنها افزایش پیدا می‌کند. در عین حال، با توجه به تأثیر جهانی شدن در حوزه‌های داخلی و خارجی، نقاط یا فضاهای مشترک و هم‌پوش ایجاد می‌شود.



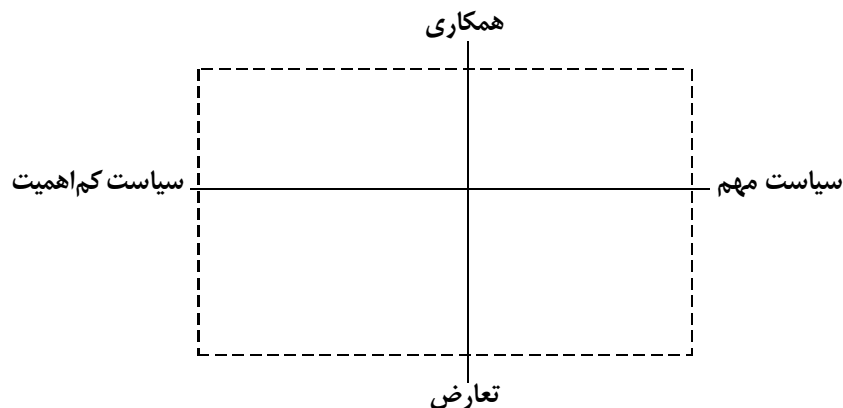
نکته حائز اهمیت در این است که با پیشروی جهانی شدن فضای هم پوش گسترده تر می شود و فضای درونی - برونی (یا داخلی - خارجی) محدود تر می شود. در عین حال، تمایز بین بازیگران درون مرزی و برون مرزی رو به کاهش می رود. با شکل گیری شفاف تر نیروهای جهانی، ساختارهای مشترک و به طور دقیق تر، ساختارهای یگانه و واحدی شکل می گیرند. نیروهای فوق بازیگران مشترک و واحدی را به وجود می آورند که هم با گذشت زمان از استقلال بیشتری نسبت به دولت برخوردار می شوند و هم ماهیت و فعالیت آنها ابعاد جهانی تری پیدا می کند. لذا همانطور که در الگوی پیشین آمده است، فضاهای A-B و D-C شکل می گیرند، یعنی حوزه های همکاری و تعارضی شکل می گیرد که فضای درون مرزی و برون مرزی پیوسته گسترده تری را تحت پوشش قرار می دهند. اگر استدلال فوق تا نقطه نهایی و منطقی آن ادامه پیدا کند، نهایتاً با الگوی زیر مواجه خواهیم شد. یعنی اینکه کل جهان به شکل مجموعه واحدی در می آید که در آن همکاری و تعارض در جوامع انسانی انجام می گیرد و تمایز بین محیط داخلی و خارجی از بین می رود.

#### همکاری



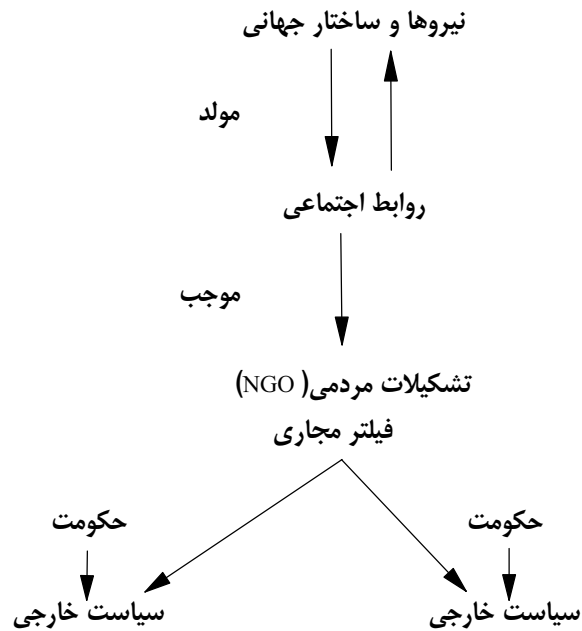
با بهره برداری از همان الگو و با توجه به جهانی شدن و با در نظر گرفتن مسئله طراحی سیاست خارجی، می توان یکی از اساسی ترین مسایل و بدون تردید، یکی از عمیق ترین تحولات در فرایند سیاستگذاری را مورد بررسی اجمالی قرار داد. به طور سنتی همکاری و تعارض در دو حوزه سیاست مهم (high politics) و سیاست کم اهمیت (low politics) انجام می گیرد. همچنین

به طور نسبی سیاست مهم امور امنیتی را در بر می گیرد. همچنین به طور نسبی سیاست مهم امور امنیتی را در بر می گیرد و سیاست کم اهمیت امور اقتصادی و فرهنگی را. در هر یک از دو حوزه همکاری و تعارض در درجات مختلف دیده می شود. در واقع می توان دو خط ممتد و متقاطع را تصور نمود که در دو قطب آنها ۱. همکاری و تعارض و ۲. سیاست مهم و کم اهمیت قرار دارند - البته آنچه که مهم و یا کم اهمیت تلقی می شود بر حسب مورد و شرایط متحول می شود. در هر صورت می توان انتظار داشت که با گسترش فضای مشترک یا هم پوش، امور امنیتی واحدی شکل می گیرد که بر حسب شرایط آمیزه‌ای از امور امنیتی داخلی و خارجی در تعریف سنتی آن است.

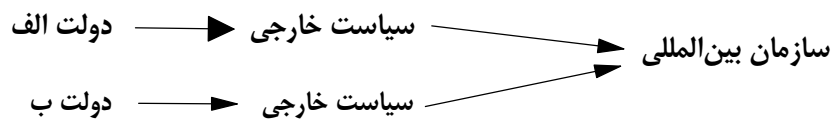


مفهوم سازی سیاست خارجی و به تصویر کشیدن آن متضمن پذیرش دو مفروضه است. اول اینکه مباحث فصول پیشین در مورد جهانی شدن اشتباه نیست و دوم اینکه الگوسازی‌هایی که در این بخش مورد توجه قرار گرفته‌اند و همچنین منطق درونی آنها صحیح است. اگر مفروضه‌های فوق با واقعیت منطبق باشند و آینده در حال شکل گیری را - لاقلاً تا اندازه‌ای - ترسیم کنند، ما در حوزه سیاست خارجی با یک وضعیت و یک فرایند مواجه خواهیم شد. وضعیت را می توان تحت عنوان "جهانی واحد" ترسیم کرد. در وضعیت فوق سیاست خارجی مفهوم خود را از دست می دهد، یا به طریقی حد فاصل بین داخلی و خارجی، یعنی مرز، به

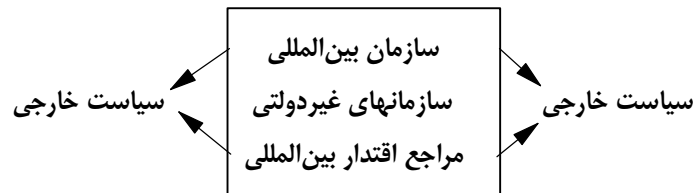
سازمان یا گروه تعلق پیدا می‌کند. و لذا تفکیک سیاست به دو حوزه داخلی و خارجی صرفاً سیاستهای درون سازمانی (یا درون گروهی) و برون سازمانی (یا برون گروهی) را در بر می‌گیرد. *فرایند* حالت میان مدت را ترسیم می‌کند. دولت (و حاکمیت) هنوز وجود دارد، اما نقش آن رو به کاهش می‌رود و متقابلاً روابط غیردولتی همچنان وجود خواهد داشت، اما نقش آن رو به افزایش خواهد رفت. به عبارت دیگر، روابط غیرحکومتی - که صحیح تر می‌نماید آن را "روابط اجتماعی جهانی" بنامیم - از فیلتر یا مجاری تشکیلات حکومتی عبور می‌کند و به خارج از مرزها انتقال می‌یابد و تحت عنوان سیاست خارجی شناخته می‌شود. شاید بتوان فرایند را به شکل زیر ترسیم کرد.



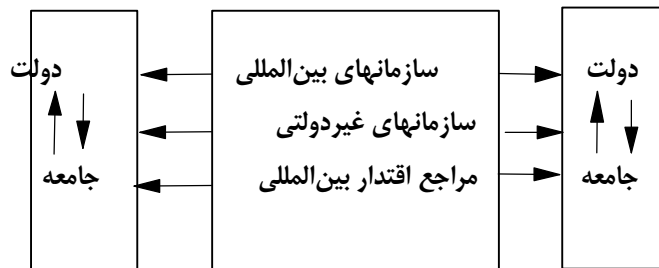
از طریق تأکید بیشتر روی سازمان می‌توان مباحث پیشین را به شکل زیر الگوسازی کرد. سیر تکامل در الگوها روی محور نقش کاهنده دولت متمرکز شده است. در نگرش دولت محور، دولت به سیاست خارجی شکل می‌دهد و سازمانهای دولتی مجریان آن تلقی می‌شوند.



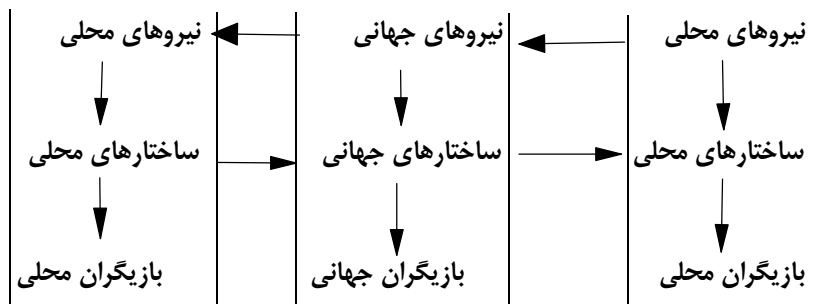
حالت تکامل یافته و پیشرفته‌تر همان الگو را می‌توان به شکل الگوی زیر ترسیم کرد:



در جهانی که حالت بی‌مرز پیدا می‌کند و تمایز بین درون و برون رفته‌رفته از بین می‌رود، نگرش جامعه‌شناختی کاربرد بیشتری پیدا می‌کند. دولت، جوامع و روابط دولت - جامعه ناشی از نیروهای جهانی تلقی می‌شوند. با استفاده از رابطه سه جانبه‌ای که بین نیروها، ساختار و بازیگر وجود دارد، می‌توان وضعیت فوق را به شکل زیر الگوسازی کرد.



نهایتاً وضعیت پیشرفته‌تر الگوی فوق را می‌توان با استفاده از نظریه رابرتسون مبنی بر اینکه محلی جهانی می‌شود و جهانی محلی می‌شود، به شکل زیر ترسیم کرد:



### ماهیت بازیگران

سازمانها به دو دسته قابل تقسیم هستند، دولتی و غیردولتی. سازمانهای دولتی به نوبه خود به دو دسته بین‌المللی و حکومتی قابل تقسیم می‌باشند. سازمانهای بین‌المللی ابزار سیاست خارجی دولتی محسوب می‌شوند، اما آنها به طور روزافزونی در یک فضای فراحاکمیتی عمل می‌کنند. سازمانهای حکومتی کاملاً در حاکمیت محصور شده‌اند، اما جهانی شدن همانند اسیدی اینگونه سازمانها را به ویرانی می‌کشد. سازمانهای غیردولتی، گرچه به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم می‌شوند، اما در عمل آنها را باید روی یک خط ممتد قرار داد. سازمانهای غیردولتی فوق در عصر جهانی شدن از کارکردهای حیاتی و چندگانه‌ای برخوردار هستند که به آنها فهرست‌وار اشاره می‌شود:

(۱) عهده‌دار شدن امور مدیریتی جهانی (global governance)؛

(۲) کمک به حل مسائل به دلیل کارکرد آنها در چارچوب ساختار جهانی (به عنوان عاملین

نیروهای موجود در عصر جهانی شدن)؛

(۳) وسیله و شیوه انتقال محلی به جهانی و انتقال جهانی به محلی؛

(۴) در فرایند فوق آنها از کارکرد تدافعی و تهاجمی برخوردار هستند؛

(۵) ابزار یا وسیله ایجاد توافق و لذا عامل قدرت.

ماهیت سازمانها از بالاترین اولویت برخوردار است. به ویژه که در ایران به طور سنتی نظام اداری و یا به طور دقیق تر و صحیح تر، نظام دیوانسالاری در نظام سیاسی و مدیریتی از جایگاه و

اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در شرایط با ثبات، غیرپویا و غیرمتحول شونده سلسله مراتب روزمره (routine) می‌تواند پاسخگوی نیازها - گرچه آن هم در سطح محدودی - باشد. اما در عصر جهانی شدن، یعنی در عصری که جهان نوین در حال شکل‌گیری است و کلیه بازیگران میل به شکل دادن به آن را دارند، ما نیازمند سازمانهایی هستیم که مشوق نوآوری و ابتکار باشند. ساختار سازمانهای بزرگ مخالف نوآوری هستند. آنها دارای ساختارهای سلسله‌مراتبی انعطاف‌ناپذیر هستند که محافظه‌کاری و فرهنگ محافظه‌کاری را در محیط کار تشویق می‌کند. آنها انطباق‌پذیری با ساختار را می‌طلبند و تحمیل می‌نمایند. در وضعیت فوق‌ابتکار و نوآوری جایگاه فرد در درون سازمان را متزلزل می‌سازد. و حتی به نوعی سرپیچی و سرکشی از سازمان، اصول، قوانین و مقررات حاکم بر آن تلقی می‌شود.

لذا این پرسش مطرح می‌شود که در عصر جهانی شدن سازمان باید از چه خصوصیتی برخوردار باشد. سه الگو قابل مقایسه هستند. البته الگوهای سه‌گانه فوق در مورد سازمانهای تجاری (شرکتها) به کار گرفته می‌شود، اما در حوزه‌های مدیریتی دیگر نیز از همان کاربرد برخوردار هستند.

**الگوی اول:** نظام دیوانسالاری. نظام سنتی فوق‌روی دو محور فرماندهی و اجرای فرامین تنظیم شده است.

**الگوی دوم:** نظام تولیدی. در این الگو تفکیک بین کالا و مصرف‌کننده وجود دارد. عامل تعیین‌کننده در موفقیت سازمان کارایی و کیفیت کالایی است که به خریدار ارائه می‌شود.

**الگوی سوم:** نظام ارائه خدمات. در نظام فوق‌الذکر کنش بین فراهم‌کننده کالا (در این صورت خدمات) در آن واحد انجام می‌گیرد. خود فرایند در بالاترین اولویت قرار دارد و ابعاد روانی - اجتماعی در اولویت بعدی قرار دارند. در این صورت ماهیت خدمات، یعنی فضایی که در آن خدمات ارائه داده می‌شود، و روابط بین مصرف‌کننده و ارائه‌دهنده خدمات تعیین‌کننده هستند. انعطاف‌پذیری شرط لازم برای موفقیت است.

به عبارت دیگر، در شرایط متحول‌شونده مهمترین خصوصیت سازمان کارآمد

انعطاف‌پذیری است. انعطاف‌پذیری متضمن برخورداری بودن از خصوصیات زیر است:

۱. ساختارهای بیشتر عمودی

۲. تصمیم‌گیری غیرمتمرکز

۳. بازخور منفی بیشتر

۴. توان آموختن بیشتر

چهار خصوصیت فوق، زمینه را برای نیل به وضعیت هشت‌گانه فوق آماده می‌سازند.

۱. ابتکار و نوآوری تشویق می‌شود و بر مبنای آن الگوسازی انجام می‌گیرد. الگو به نوبه خود نباید به عنوان وضعیت نهایی تلقی شود، بلکه باید نقطه آغاز و مبنای بحث، گفتگو و مطالعه راه‌های مختلف و متفاوتی باشد.

۲. فرآیند نوآوری موجب بروز تنش بین فرد و گروه می‌شود. تحول و دگرگونی دایم احساس ناامنی و بی‌ثباتی را موجب می‌شود. این احساس که اندیشه‌ها و نقطه‌نظرها مورد قبول قرار نمی‌گیرند، نیز موجب نارضایتی می‌شود. سازمان باید این فرصت را به فرد بدهد که اندیشه‌های خود را مورد قبول سازمان قرار دهد. سازمان باید کمتر به کنترل بیاندیشد و بیشتر به مدیریت امور و روابط انسانی بپردازد. همچنین سازمان باید بپذیرد که وضع موجود متحول شونده است.

۳. روابط بین سازمانها در نظام‌های سیبرنتیکی از بالاترین اولویت برخوردار است. روابط می‌توانند مبتنی بر همکاری و رقابت باشند، اما در هر صورت جستجو، تشخیص دادن، ارزیابی و مدیریت روابط از بالاترین اولویت برخوردار است.

۴. ایجاد نظام‌هایی که در جستجوی دانش و بهره‌برداری از آن هستند. تولید دانش از طریق نتیجه‌گیری از تجربیات، مفهوم‌سازی و طبقه‌بندی آن و بالاخره تعمیم‌یافته‌ها از یک حوزه به حوزه‌های دیگر.

۵. ایجاد نظام‌ها برای مطالعه دایم هزینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... روابط سیستمی ضرورت می‌یابد.

۶. مدیریت روابط براساس آنچه که هر یک از سازمانها مایلند و می‌خواهند بدهند و بگیرند

صورت می‌گیرد. این امر با توجه به ریسک و توانمندی‌های سازمان مورد محاسبه و ارزیابی قرار می‌گیرد. موارد ۴، ۵ و ۶ شرط لازم برای شناسایی فرصتها، ایجاد فرصتها و بهره‌برداری از فرصتها است.

۷. ترویج فرهنگ آموختن و انطباق‌پذیری که مبنای هر دو آشنایی با دانش و درون‌سازی دانش جدید است.

۸. مدیریت دانش و آموختن یعنی توان‌تحول‌پذیری دایمی جهت افزایش کارایی برای فرد آموختن این مفهوم را در بردارده که تحولی در درون رخ داده است. به همان سیاق، آموختن توسط سازمان متضمن تحول در فلسفه و عملکرد و مدیریت سازمان، ابتکار و نوآوری فرایندهای دایمی هستند. آموختن متضمن ارزیابی نظام‌های مدیریت دایمی دانش و شیوه‌های آموختن است.

### محورهای سیاست خارجی

مرحله شکل‌گیری سیاست خارجی را چگونه می‌توان مفهوم‌بندی کرد و آن را به تصویر کشید؟ پاسخ روی این محور تنظیم می‌شود که جهانی محلی می‌شود و محلی جهانی می‌شود، و هر دو در یک رابطه بسیار پیچیده عمل می‌کنند. در واقع به نظر می‌رسد که مطالعه سیاست خارجی در سطح کلان باید براساس چند عامل تنظیم شود. موضوع را می‌توان به شکل پرسشهایی مطرح کرد.

(۱) جهانی شدن.

- جهانی شدن اجتناب‌ناپذیر است یا خیر؟

- ماهیت و شیوه عملکرد جهانی شدن چیست؟

- جهانی شدن با در نظر گرفتن ابعاد مثبت و منفی آن چه نتایجی در بردارد؟

(۲) وضعیت جهانی در آینده

- نظام در حال شکل‌گیری چه خواهد بود؟

- ساختار نظام فوق به چه شکلی خواهد بود؟

- در چه مرحله‌ای از سیر تکامل نظام فوق قرار داریم؟  
 - بازیگران اصلی و فرعی نسبت به هر موضوع خاص کدام‌اند؟

### ۳) چارچوب نظری

قدر مسلم این است که قطعیات را باید کنار گذاشت. رفتار باید همانند عملکرد یک سیستم سیبرنتیکی انعطاف پذیر باشد. رفتارها باید بیشتر با در نظر گرفتن ویژگی‌های فضای پیرامونی تنظیم گردد. به نظر می‌رسد که این امر باید در بالاترین اولویت قرار گیرد که نظامها مخصوصاً در شرایط متحول شونده و نامشخص - همیشه به سوی تعادل و ثبات حرکت نمی‌کنند و در نتیجه، رفتار آنها غیر قابل پیش بینی خواهد بود.

### ۴) خصوصیات جوامع

بررسی موضوع می‌تواند بسیار گسترده باشد، لذا جهت پرهیز از تطویل مطلب، به دو محور که با بحث و نگرش حاکم بر تحقیق در دست مستقیماً مرتبط است اشاره می‌شود. دو محور فوق عبارتند از ایدئولوژی (یا آرمان) و نوع حکومت. ابتدا جا دارد به ایدئولوژی (به معنای مجموعه باورهایی که به رفتار می‌انجامد و به آن شکل می‌دهد) بپردازیم. در رابطه‌ای که بین ایدئولوژی و سیاست خارجی برقرار می‌شود، ایدئولوژی یک عامل درون‌زاد تلقی می‌شود. مقصود از درون‌زاد این است که عامل یا عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتارها را باید در درون خود نظام جستجو کرد و نه در عوامل بیرونی. لذا ایدئولوژی نوعی انعطاف‌ناپذیری وارد رفتار نظامها می‌کند که موجب انعطاف‌ناپذیری در رفتار نظام می‌شود. مشکل در این است که این احتمال همیشه وجود دارد که ممکن است عملکرد نظامی که رفتار آن ناشی از عوامل درون‌زاد است با نیازهای خود نظام و با محیطی که نظام در آن عمل می‌کند در هماهنگی قرار نداشته باشد و لذا نظام از حالت سیبرنتیکی خود خارج شود. به طریقی عملکرد نظام حالت پیکانی را به خود می‌گیرد که از کمان رها شده است. با اولین مانعی که برخورد کند، منحرف و یا متوقف می‌شود. منظور این نیست که عملکرد نظام باید کاملاً تابع شرایط محیطی باشد، چرا که در این صورت نظام توان کنترل و هدایت کردن خود را از دست می‌دهد و نهایتاً نابود

می‌شود. در رابطه‌ای که بین نظام و محیط وجود دارد، یکی از شیوه‌های زیر قابل انتخاب است. (۱) اعمال کنترل بر محیط که متضمن برخوردار بودن از قدرت لازم است. در تاریخ هیچ بازیگری از قدرت لازم برای تحقق هدف فوق برخوردار نبوده است، چراکه محیط فضایی است که همیشه یک یا چند دیگری در آن وجود دارد. بنابراین هدف فوق زمانی تحقق می‌یابد که یک بازیگر بر کل جهان و جمیع ابعاد آن سلطه داشته باشد.

(۲) انطباق با محیط که در صورت انطباق کامل با محیط شباهت زیادی به قایقی که فاقد سکان است پیدا می‌کند. نظام شرایط محیطی، هدف، مسیر و چگونگی حرکت نظام را مشخص می‌کند. در این وضعیت اجباراً نظام رو به نابودی خواهد رفت.

در مقطع بین یک و دو تعداد بی شماری از وضعیت‌ها و رفتارها قابل تصور هستند. اما با در نظر گرفتن ماهیت آرمانگرایی ایدئولوژی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران<sup>۱</sup> می‌توان ترکیبی از آرمانگرایی و عملگرایی را اتخاذ کرد.

(۳) حفظ ارزشها همراه با عملگرایی و انعطاف پذیری در رفتار. در این صورت نظام از دو خصوصیت نظامهای سبیرنتیکی برخوردار می‌شود که عبارتند از هدفمند بودن نظام و انعطاف پذیری در رابطه‌ای که با فضای پیرامونی برقرار می‌شود. در این صورت رفتار نظام حالت موشک هوشمندی را پیدا می‌کند که رفتار خود را بر حسب شرایط تنظیم می‌کند به نحوی که به هدف برسد.

نوع حکومت مسئله دیگری است که باید مدنظر قرار گیرد. از طریق مقایسه اجمالی دو نوع حکومت، یکی از اساسی ترین مشکلات سیاست خارجی ایران - و کشورهای دیگر که از نظامهای مشابهی برخوردار هستند - نمایان خواهد شد. در این مقطع به توصیف مقایسه‌ای شکل و ماهیت دو نوع نظام حکومتی بسنده خواهد شد. در بخشهای بعدی بین نوع حکومت و سیاستگذاری و اجرای آن در عصر جهانی شدن رابطه برقرار خواهد شد.

۱- مقصود همان درون زاد بودن عوامل مؤثر در شکل گیری سیاست خارجی است. یعنی اینکه آرمان هدف را تعیین می‌کند.

تا آنجا که به این پژوهش مربوط می‌شود، مسئله اساسی نگرش حکومت به جامعه مدنی است. در نظام حکومتی مطلقه دستگاه حکومتی بر جامعه مدنی اعمال سلطه می‌کند. حکومت، که از یک ماشین عظیم اداری برخوردار است، تنها مرجع کار برد زور است. حکومت بر قلمرویی که در اختیار دارد و همچنین بر مردم ساکن آن قلمرو اعمال قیمومیت می‌کند. حکومت به طریقی متمایز و مستقل از جامعه مدنی است و بر آن اعمال سلطه می‌نماید.<sup>(۲۵)</sup> و سرانجام اینکه دستگاه حکومتی عامل وحدت و همگرایی است. نظام حکومتی‌ای که با سیستم مطلقه مقایسه می‌شود، از ساختار دوگانه‌ای برخوردار است که مشتمل است بر حکومت مرکزی و نوعی از خودگردانی در سطح محلی. حکومت مرکزی به جای سلطه بر محیط از خدمات داوطلبانه کارگزاران غیر حرفه‌ای و از تشکیلات جامعه مدنی بهره برداری می‌کند. پارلمان یک نظام ارتباطاتی از پایین به بالا است و همزمان تضمین‌کننده وجود جامعه مدنی نیز هست. پارلمان از زیاده روی‌های قدرت جلوگیری می‌کند. در اینگونه جوامع انسجام اجتماعی، وحدت و همگرایی بر پایه سازوکار نمایندگی و ادغام طبقات صورت می‌گیرد. یک نوع خود تنظیمی از طریق جامعه مدنی انجام می‌گیرد و حکومت و جامعه مدنی در یکدیگر ادغام شده‌اند.<sup>(۲۶)</sup>

با در نظر گرفتن این نکته که اولاً تشکیلات جامعه مدنی (NGOs) در شکل‌گیری مباحث و راه‌حلهای ارائه شده نقش مهمی را ایفاء می‌کنند و ثانیاً رفتار سازمانهای فوق یک رفتار سبیرنتیکی است، ضعف و کمبود حکومت‌های مطلقه (و آرمانگرا) که رفتارشان روی محور قدرت و کنترل تنظیم می‌شود، به طور خودکار نمایان می‌شود. در واقع به عبارت دیگر، پرسش اساسی این است که از میان سه شیوه انجام دادن کارها کدام یک، بازار، حکومت یا سازمانهای جامعه مدنی مؤثرتر واقع می‌شوند.

## بازی سیاست خارجی

صرف بودن، واحدهای سیاسی را مجبور به موضع‌گیری و انتخاب می‌کند. اما در عصر جهانی شدن، بر خلاف عصر وستفالی انتخابی وجود ندارد. انزواگرایی به عنوان یک گزینه نمی‌تواند

زمینه ساز حل مشکلات و مسایل باشد، به ویژه که بسیاری بازیگران از جمله ایران به لحاظ شرایط جغرافیایی و ماهیت اقتصادی محکوم به مشارکت در بازی سیاسی جهانی هستند. از سوی دیگر و همانطور که پیشتر عنوان شد، جهانی شدن و سیاست جهانی به گونه‌ای است که انزوای در آن امکانپذیر نیست. و بالأخره خود ایران به عنوان یک کشور کوچک و ناراضی و آرمانگرا سیاست ایجاد تحول در وضعیت پیرامون خود را برگزیده است. پس برای ایران، بازی کردن اجتناب ناپذیر است و یک سیاست خارجی فعال تنها گزینه به نظر می‌رسد.

در عصر جهانی شدن سیاست خارجی فعال روی یکی از چهار محورهای زیر تنظیم می‌شود: (۱) به حداقل رساندن محدودیتها؛ (۲) تبدیل محدودیتها به فرصتها؛ (۳) حداکثر بهره برداری از فرصتهای موجود؛ (۴) ایجاد فرصتهای نوین.

هر بازی‌ای از قواعد ویژه خود برخوردار است، و بازی سیاست جهانی از این قاعده مستثنی نیست. نگرش نسبت به قواعد بازی می‌تواند بر حسب میزان توانمندی‌ها و قدرت از یک سو و بر حسب میزان راضی یا ناراضی بودن از وضع موجود از سوی دیگر، تنظیم شود. بنابراین هر بازیگری در مقابله چهار مقوله قرار می‌گیرد و بر حسب شرایط ترکیباتی از آنها را ارائه می‌دهد. این چهار مقوله عبارتند از: بازیگر کوچک، بازیگر بزرگ، بازیگر پیرو وضع موجود (راضی) و بازیگر انقلابی یا امپریالیستی (ناراضی).

مقوله مطلق وجود ندارد. مفاهیم باید بر حسب شرایط تعریف و به کار گرفته شوند. بازیگر می‌تواند راضی باشد، اما راضی از چه چیزی؛ از وضع موجود؟ اما راضی از وضع موجود می‌تواند دو معنا داشته باشد. راضی از وضع موجود به معنای عدم تحول و دگرگونی (نظام در حالت تعادل و ایستا قرار می‌گیرد) یا وضع موجود به معنای وضع متحول شونده که در این صورت بازیگر وضع موجود حالت بازیگری را دارد که از تداوم و پایداری تحول و دگرگونی احساس رضایت می‌کند. بازیگر ناراضی به نوبه خود میل به ایجاد تحول و دگرگونی، اما به شکل خاصی را دارد. لذا می‌تواند یکی از سه گزینه را انتخاب کند: (۱) پیروی از سیاست انقلابی؛ (۲) پیروی از سیاست امپریالیستی؛ (۳) پیروی از سیاست انقلابی جهت نیل به اهداف امپریالیستی.

توانمندی‌ها و قدرت براساس دو مفهوم بازیگر بزرگ و یا بازیگر کوچک تعریف می‌شود. قدرت و توانمندی‌ها به طور مطلق معنایی ندارد. آنچه که حائز اهمیت است، نسبی بودن قدرت است. قدرت باید با در نظر گرفتن قدرت دیگر بازیگران و با توجه به هدف یا اهداف تعیین شده تعریف شود.<sup>۱</sup> سیاست نسبت به قواعد بازی با توجه به دو مقوله قدرت و رضایت تنظیم می‌شود. دو مقوله فوق‌گزینه چهارگانه زیر را ارائه می‌دهند.

	بازیگر بزرگ	
انقلابی امپریالیستی	وضع موجود	
بازیگر ناراضی		بازیگر راضی
- پذیرش قواعد بازی در شرایط باثبات - یا اثر گذاری بر قواعد در حال	وضع موجود	
شکل‌گیری در شرایط متحول شونده.	بازیگر کوچک	

قدر مسلم این است که ایران یک بازیگر کوچک، ناراضی و انقلابی است. اما هر سه خصوصیت باید تعدیل شوند. ایران بازیگر کوچکی است اما نه در همه حوزه‌ها و نسبت به همه بازیگران یا در همه مناطق جهان. ایران ناراضی و انقلابی است، اما با پذیرش قطعنامه ۵۹۸، اتخاذ سیاست بی‌طرفی نسبت به بحران کویت، و اتخاذ سیاست تنش زدایی، فرآیند مبدل شدن ایران به یک کشور معمولی آغاز شده است. در هر صورت و با در نظر گرفتن گزینه‌های ممکن، آنچه مسلم است این است که اگر ایران می‌خواهد درگیر بازی سیاست جهانی و منطقه‌ای شود، و در این خصوص گزینش هم ندارد، پس بالاجبار باید قواعد حاکم بر عرصه بین‌المللی و بر رفتار بازیگران را بپذیرد.

۱- تعارض در مفهوم نیست. اهداف باید بر حسب توانمندی‌ها تعریف شود. اما قدرت می‌تواند بر حسب نیازها و اهداف تعریف شود. از منظر سیاست‌گذاری، این گزینه‌ای غیرعقلانی است، اما عدم عقلانیت مانع این نمی‌شود که وجود داشته باشد.

تعارض در سیاست خارجی ایران که منشأ بحرانهای متعددی شده است در این است که:  
 (۱) تحقق برخی از اهداف سیاست خارجی در چارچوب قوانین حاکم بر روابط بین‌الملل امکانپذیر نیست.

(۲) تحقق برخی از اهداف سیاست خارجی نیازمند دگرگونی و تحول در قواعد است، اما به لحاظ کوچک بودن، ایران نمی‌تواند قواعد موجود را متحول کند.

براساس معضل فوق می‌توان نگرش دوگانه‌ای نسبت به سیاست خارجی داشت.  
 الف) گزینه معطوف به هدف:

(۱) تعیین مباحث و مشخص نمودن مسایل (توسط هر بازیگر)

(۲) ارائه راه حلها (توسط هر بازیگر)

(۳) گزینش راه حل یا تصمیم‌گیری (توسط سازمان مربوطه)

(۴) اجرای سیاستهای اتخاذ شده

- استراتژی: آرایش توانمندی‌ها معطوف به هدف

- گزینش در ابزارها و چگونگی بهره برداری از همان ابزارها

ب) گزینه معطوف به وضعیت:

(۱) شکل دهی به ساختارها (چه ساختارهایی و چگونه)

(۲) اثر گذاری بر دیگران (کدام و چگونه)

(۳) اثر گذاری بر فرآیندهای موجود در حال شکل‌گیری (کدام و چگونه)

همانطور که از مباحث پیشین بر می‌آید و در مباحث بعدی هم مورد تایید و بررسی قرار خواهد گرفت، هر دو گزینه به نحوی تنظیم شده‌اند که در آنها تمایزی بین درون و برون وجود نداشته باشد. شاید همانطور که در فصل اول مطرح گردید، لازم است که سیاست خارجی به شکل خط مدوری تصور شود که در آن درون و برون دو بخش تفکیک‌ناپذیر یک مجموعه هستند. هر دو گزینه روی محور اقدام هدف دار تنظیم شده‌اند و عامل سازمان دهنده قدرت است. مقصود قدرت معطوف به کنترل نیست. مقصود قدرت معطوف به هدف است یعنی قدرت به

معنای توان شکل دهی به شرایط و روابط جهت تحقق اهداف.

### جهانی شدن: سیاست خارجی و قدرت

قدرت را می‌توان به عنوان عامل سازمان دهنده بحث پیرامون سیاست خارجی تلقی کرد. تعریف قدرت مبتنی است بر نگرشهایی که بر مبنای آن قدرت مطالعه می‌شود. نگرشها به سه دسته قابل تقسیم هستند: نگرش از بالا به پایین، نگرش از پایین به بالا و نگرش درونی. در روابط بین‌الملل، نگرش سنتی و معمول نسبت به قدرت همان نگرش از بالا به پایین است. یعنی اینکه قدرت از منظر دارندگان آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. قدرت به حاکمیت تعلق دارد. قدرت رابطه‌ای است بین کنترل کننده و کنترل شونده. قدرت عبارت است از واداشتن دیگری به انجام دادن کاری که او نمی‌خواهد انجام دهد. عالی ترین نوع قدرت که از آن دستگاه حکومتی نیز هست همان قدرت ناشی از خشونت است. در این صورت، قدرت بیشتر مترادف است با خشونت.<sup>(۲۷)</sup> قدرت علت است و رفتار کنترل شده معلول. اما در روابط بین‌الملل، به لحاظ ماهیت نظام وستفالی، دو علت یا در واقع علل متعددی وجود دارند. دو متغیر مستقل (و در مواردی به مراتب بیشتر) در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند که موجب اثرگذاری متقابل یا اقدام برای اعمال کنترل متقابل می‌شود. اثرگذاری بر حسب توانمندی‌ها بیشتر یا کمتر خواهد بود. بدین وسیله قدرت به عنوان ابزار سیاست خارجی به هدف مبدل می‌شود.

کاربرد و تعریف نگرش از بالا به پایین کاهش پیدا کرده است و از کارآیی کاهنده‌ای نیز برخوردار می‌شود. خشونت به عنوان عامل کنترل رفتار، کارکرد و مشروعیت خود را از دست می‌دهد. بازیگران متعددی که در صحنه جهانی حضور دارند، فاقد ابزار خشونت یا فاقد توان اعمال کنترل هستند، اما اثر می‌گذارند. در روابط بین‌الملل قدرت (خشونت) رفته رفته جای خود را به نظارت می‌دهد. در این صورت، بیشتر شیوه‌های اثرگذاری بر افکار و رفتار انسانها بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. نگرشهای دیگر و احتمالاً کارآمدتری نسبت به قدرت شکل گرفته‌اند. نگرشهای مبتنی بر سیبرنتیک، حقیقت و اقتدار. نتیجه وضعیت نوین فوق در روابط

بین‌الملل این است که دو تحول و دگرگونی ژرف نسبت به قدرت رخ داده است. در وهله اول قدرت از خشونت متمایز شده و در واقع قدرت از محدوده و محدودیت خشونت‌رهایی یافته است. در وهله دوم قدرت از چارچوب حقوقی و حاکمیتی‌رهایی پیدا کرده است.<sup>(۲۸)</sup> بنابراین ماهیت و خصوصیات قدرت در عصر جهانی شدن را می‌توان به شکل زیر برشمرد:

- قدرت دیگر به حاکمیت و حکومت محدود نمی‌شود.
- قدرت از محدوده و محدودیت خشونت‌رهایی یافته است.
- قدرت ناشی از روابط است.
- قدرت به شکل سایبرنتیکی و شبکه‌ای قابل بررسی می‌باشد.
- قدرت نیازمند ارتباطات آزاد است.
- قدرت ناشی از توافق است.
- دانش (به عنوان معرفت تخصصی و به عنوان ابزار حقیقت‌سازی) در تولید قدرت در بالاترین اولویت قرار دارد.

نگرش‌های دوم و سوم نسبت به قدرت، یعنی نگرش‌های از پایین به بالا و از درون، فرصت قرار دادن ویژگی‌های فوق در تعریف قدرت را فراهم می‌سازد. ترکیب اندیشه‌های میشل فوکو و هانا آرنت در این خصوص ما را یاری می‌دهد.

فوکو به قدرت از پایین به بالا می‌نگرد. قدرت را از منظر معلول آن - یعنی جایی که قدرت اثرش را به وجود می‌آورد - مطالعه و بررسی می‌نماید.<sup>(۲۹)</sup> قدرت در قوانین و قواعد متجلی می‌شود. همزمان قدرت ناشی از دانش است، چون در فرآیند تولید حقیقت که به باورها و لذا به رفتارها شکل می‌دهد، دانش نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفاء می‌کند. قدرت پراکنده است، یعنی از محدوده حقوقی - سیاسی، یعنی از محدوده حاکمیت، رهایی پیدا می‌کند و جمیع روابط انسانی را در بر می‌گیرد. رابطه دو جانبه‌ای شکل می‌گیرد: کسانی که صاحب قدرت هستند و از آن بهره برداری می‌کنند و کسانی که فاقد قدرت هستند و نسبت به آن از خود مقاومت نشان می‌دهند. قدرت نه‌نماد است و نه ساختار، بلکه یک وضعیت پیچیده استراتژیک است. قدرت تکثر نیروها و

روابط بین آنها است. متقابلاً قدرت در کثرت نقاط مقاومت است.<sup>(۳۰)</sup>

نگرش فوکو نسبت به قدرت نگرشی بسیار انتقادی و شکاکانه است. اما چهارچوب بحث فعلی یعنی تبدیل قدرت به یک ابزار سیاست خارجی - اما نه براساس نگرش از بالا به پایین - یک نگرش ابزار گونه و محافظه کارانه تری را نسبت به قدرت ایجاد می کند.

هانا آرنهت خشونت و قدرت را از یکدیگر متمایز می سازد. خشونت به فرد تعلق دارد و عبارت است از استفاده از ابزارها جهت تقویت زور جسمانی فرد. برخلاف خشونت، قدرت نمی تواند به فرد تعلق داشته باشد و پدیده ای دست جمعی است. قدرت به گروه تعلق دارد و ناشی از توافق در درون گروه است. نیل به توافق نیازمند ارتباطات است.<sup>(۳۱)</sup> به طریق دیگری، قدرت در جریان عمل ارتباطاتی ساخته می شود. شرط لازم برای نیل به توافق ارتباطات است و شرط لازم برای داشتن ارتباطات آزادی است. انسانها از طریق اقدام ارتباطاتی جهت نیل به توافق حقیقت را می سازند و آن را به طور دایم از نو می سازند. به طریقی می توان به شکل زیر استدلال کرد که انسانها حقیقت را می سازند، حقیقت قدرت را می سازد، قدرت نیازمند ارتباطات است، ارتباطات نیازمند آزادی است، پس ارتباطات شرط لازم برای پیدایش قدرت است.

قدرت ناشی از دانش و توافق است. دانش به سازمان تعلق دارد،<sup>(۳۲)</sup> چراکه این فقط سازمان است که می تواند دانش تخصصی لازم در حوزه های مختلف از یک سو و دانش انسانهای مختلف از سوی دیگر را به یکدیگر پیوند دهد و یک مجموعه منسجم ایجاد و از آن بهره برداری کند. توافق نیز در درون و بین سازمان ها انجام می گیرد، اما نیروهای اجتماعی در سازمان متجلی می شوند. پس سازمان عامل نیرو است.

ماهیت، وزن و شتاب حرکت و چگونگی روابط بین نیروها در یک وضعیت ثابت و ایستا قرار ندارد. در نتیجه، توافق - در درون سازمان یا بین سازمانها - نمی تواند حالت ثابت و پایداری داشته باشد. پس توافق - و لذا قدرت - اجباراً موقت است. پس همانطور که فوکو عنوان می کند، قدرت ناشی از تاکتیکها، بازی های سیاسی و تکنیکهایی است که برای رسیدن به توافق مورد بهره برداری قرار می گیرند (قدرت وضعیت استراتژیک پیچیده ای است). قدرت را باید به شکل

تکثر نیروها و روابط بین آنها تصور کرد. با توجه به شرایط و نیروهای متحول شونده، سازمان (به عنوان عامل نیروها) باید به طور دایم توافقی را ایجاد کند. (یعنی قدرت را بسازد) و آن توافق را از نوبسازد (یعنی قدرت را از نوبسازد). پس قدرت ناشی از دو مجموعه از ارتباطات در درون گروه و بین گروهها است. عملکرد و رفتار هر دو بمانند نظامها یا شبکه‌های سیبرنتیکی هستند. نکته مهم پویایی و پر تحرک بودن قدرت در عصر جهانی شدن است. ارتباطات جهت ایجاد توافق برای نیل به هدفی خاص برقرار می‌شود. توافق بین گروهها ثابت و پایدار نیست. یعنی توافق بین چندین گروه ایجاد می‌شود و پس از تحقق هدف در مدنظر، قدرت - به عنوان شبکه - منحل می‌شود.

قدرت به سازمان و شبکه‌هایی از سازمانها تعلق دارد. سازمانها به دو دسته کلی قابل تقسیم هستند: سازمانهایی که در حاکمیت محصور شده‌اند، (یعنی حکومتها و سازمانهای بین‌المللی دولتی) و سازمانهایی که از حاکمیت رهایی پیدا کرده‌اند، (یعنی سازمانهای غیر دولتی).

### دیپلماسی، بازی و بازیگر

بحث درباره دیپلماسی بدون توجه به مبنای نظری آن امکان‌پذیر نیست. بنابراین نگرش اجمالی به سیر تکامل نظریه‌های دیپلماسی و مقایسه آن با نیازهای دیپلماسی در عصر جهانی شدن می‌تواند راهگشا باشد. هارولد نیکلسون، استاد فن و هنر دیپلماسی، سیر تکامل در دیپلماسی را به شکل زیر ترسیم می‌کند.<sup>(۳۳)</sup> در یونان باستان هرمس، خدای ریا و بی وجدانی، نماد و همزمان راهنمای دیپلماتها تلقی می‌شد. در روم دیپلمات نقش ناظم را ایفا می‌کرد، چراکه سازماندهی امپراطوری روم و اطاعت از روم عامل تعیین کننده بود. در بیزانس دیپلمات نقش سخنران و تحریک کننده طمع بشریت به جای تعدیل کننده آن را داشت. او واگرایی و بی‌نظمی را به جای همگرایی و وحدت توصیه می‌کرد. زرنگی و تردستی به جای اصول اخلاقی و عقل از مهمترین ابزارهای او تلقی می‌شدند. دیپلماسی بیزانس از طریق ونیز به عصر مدرن انتقال داده شده و تا به امروز عمیقاً مورد انزجار قرار داشته است. در نظام شهر کشوری ایتالیا (از

قرن ۱۳ تا ۱۴)، یعنی در عصری که هنر و حرفهٔ دیپلماسی شکل گرفت، دیپلمات یک مشاهده‌گر آموزش دیده بود. در تقریباً دو قرن اخیر، مدیریت امور بین‌المللی در بالاترین اولویت قرار داشته است. لذا دیپلماسی عبارت بوده از مذاکره جهت مدیریت امور بین‌الدولی. بنابراین نظریهٔ دیپلماسی حول دو محور حل اختلافات (جهت حفظ ثبات و وضع موجود بین‌الملل) و شکل دهی به روابط بین دولتها در آینده (همانند کنگرهٔ وین) تنظیم می‌گردید.<sup>(۳۴)</sup> دیپلمات مذاکره کننده است. به همان شکلی که دولت مدرن به قانونگذار، یعنی تعیین کننده سیاستها و مجری تفکیک شده است، سیاستگذاران تعیین می‌کنند چه باید کرد و دیپلمات از طریق مذاکره با دیگر دولتها در تحقق آن گام بر می‌دارد. نگرش نسبت به قدرت در شیوه‌های مذاکرات تعیین‌کننده رفتار دیپلمات است. نیکلسون دو نگرش را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد.<sup>(۳۵)</sup> نگرش اول، نگرش نظامی نسبت به قدرت است. دیپلمات به طریقی جنگجو و قهرمان است. رفتار او توسط دیپلماسی ناگهانی و ضربتی تعریف می‌شود. هدف او، همانند نبرد در صحنه جنگ، پیروزی بر دشمن است. نگرش دوم نگرش تجاری است (که تحت عنوان دیپلماسی مغازه‌دار هم شناخته شده است). در این نگرش دیپلمات از طریق مذاکره به توافق و سازش می‌رسد. مذاکره داد و ستد امتیازات است. مبنا و نتیجهٔ این دیپلماسی اعتماد و اعتمادسازی است.

همانطور که مشاهده می‌شود نظریه‌های متأخر دیپلماسی بر مبنای مذاکره (وظیفهٔ دیپلمات)، تفکیک بین درون و برون از یک سو و بین سیاستگذار و مجری از سوی دیگر، و چگونگی استفاده از قدرت تنظیم می‌شود. انتقال سه محور فوق به دیپلماسی در عصر جهانی شدن تا اندازه‌ای مشکل‌زا است، چراکه جهان یک مرحله انتقالی را طی می‌کند که در آن مسیر و مقصد هنوز کاملاً مشخص نیست. بنابراین اینطور می‌نماید که در عصر جهانی شدن، دیپلمات یعنی خلق‌کننده، دیپلماسی یعنی خلق کردن؛ دیپلمات خالق قدرت و حقیقت است. بنابراین نه تنها جمیع ابعاد زندگی انسانها بعد کارکرد دیپلماتیکی پیدا می‌کند، بلکه به طریقی همه دیپلمات می‌شوند یا می‌توانند باشند، چراکه همهٔ انسانها به طور بالقوه در فرآیند حقیقت‌سازی و قدرت‌سازی مشارکت دارند.

دیپلماسی در عصر جهانی شدن، یک مرحله انتقالی را طی می‌کند. شاید هم در برخی از محورها گام به گام به سوی نوعی "هم‌نهاد" حرکت می‌کند. در قرن نوزدهم، سیر تکامل تاریخی و همزمان تعارض اساسی در دیپلماسی بین حقوق انحصاری دولت‌ها و منافع انسانی قرار داشت. در قرن بیستم، تحرک در دیپلماسی روی همان محور قرار داشته است اما به طریقی دیگر. تعارضی بین دولت (به عنوان عالی‌ترین ارزش) و تعمیم اصول اخلاقی فردی به رفتار دیپلمات از جمله اساسی‌ترین مشکلات دیپلماسی تلقی می‌شد. هم‌نهادی که پیشتر به آن اشاره گردید، عبارت است از نقش‌کاهنده دولت همراه با ارزش و نقش‌بالنده انسان در دیپلماسی.

تفکیکی که پیشتر به آن اشاره گردید نیز کاملاً متحول شده است. با کم‌رنگ شدن یا تضعیف دولت مدرن از یک سو و پیدایش مباحث و وضعیت‌های جدید از سوی دیگر، تفکیک بین درون و برون (یا داخلی و خارجی) مفهوم خود را از دست داده است. تفکیک بین سیاستگذار و مجری نیز از بین می‌رود چرا که فعل انجام دادن روی ماهیت موضوع، یعنی روی کاری که باید انجام داده شود، اثر می‌گذارد.

در خصوص چگونگی استفاده از قدرت، نوع پرسشی که دیپلمات با آن مواجه می‌شود کاملاً متفاوت است. به طور سنتی پرسش این بوده است که از قدرت چگونه باید استفاده شود. قدرت نیز عبارت بود از تحمیل اراده خود بر دیگری یا رابطه‌ای بود بین فرمانروا و فرمانبردار یعنی اقدامی بود برای اعمال کنترل. نگرشها و تفاسیر فوق از قدرت کاملاً فرسوده شده‌اند. چگونه می‌توان از قدرت برای اعمال کنترل بر نیروهایی که هنوز کاملاً مشخص نیستند، استفاده کرد. چگونه می‌توان از قدرت برای کنترل (یا تحمیل اراده یا فرماندهی) بر سازمانهایی که ماهیت، نقش و کارکردشان هنوز مشخص نشده است، بهره‌برداری کرد. در شرایط متحولی که نتایج اقدام قابل پیش‌بینی نیستند، کنترل چه مفهومی می‌تواند داشته باشد. در عصر جهانی شدن، پرسشی که دیپلمات با آن مواجه می‌شود این است که قدرت چگونه باید ایجاد شود.

ترکیب نظریه آشفستگی و بازی فوتبال در فهم مسئله سیاست خارجی و دیپلماسی در عصر جهانی شدن ما را یاری می‌دهد. جهت‌پرهیز از اطالۀ کلام موضوع فهرست وار مطرح می‌شود. در

بازی فوتبال دو نظام در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. رفتار هر نظام (تیم) جهت نیل به هدف (گل زدن) به رفتار دیگری بستگی دارد. یعنی رفتار ناشی از عملکرد متقابل است و بر حسب مورد تنظیم می‌شود. عملکرد اجزاء هر یک از دو نظام کاملاً سیال است. ساختار نظام نامشخص و نامعلوم است، اما براساس قواعد خاص ساختار شکل می‌گیرد و از نو شکل می‌گیرد (گروه‌های سه نفری که اعضایشان بر حسب مورد و نیاز تغییر پیدا می‌کند). بازی براساس قوانین ثابت و مشترکی انجام می‌گیرد و شرط لازم برای بازی کردن، پذیرش قوانین بازی است. در این بازی هرگز مشخص نیست که هر یک از دو نظام در سیر حرکت به سوی هدف چه مسیری را طی خواهند کرد. غیر قابل پیش بینی بودن مسیر توپ در عمل غیر خطی بودن فرآیند حرکت آن را نمایان می‌سازد. نقطهٔ نهایی توپ غیر قابل پیش‌بینی است.

بازی سیاست خارجی از تصویر فوق به مراتب پیچیده‌تر است، چرا که همزمان چندین بازیگر در حال بازی کردن هستند، و هر بازیگر همزمان در چند بازی مشارکت دارد. در وضعیت فوق اعمال کنترل بر دیگری مفهومی ندارد. قدرت در خود بازی و ترکیب بازیگران و تخصص آنها است. تفکیک بین چه باید کرد (قانونگذاری) و چگونه کار را باید انجام داد (اجرا) وجود ندارد. در بازی "چه" و "چگونه" با یکدیگر ترکیب و ایجاد می‌شوند. قدرت در عصر جهانی شدن عبارت است از شکل دادن به توافق در مورد قواعد، هنجارها و رویه‌ها و ایجاد نمادهایی که منعکس‌کنندهٔ عناصر فوق باشند. این امر متضمن شناسایی نیروها، مراحل تکامل و سیر تکامل آنها است. قدرت عبارت است از شکل دهی به فضایی که دیگران در درون آن عمل می‌کنند. قدرت حقیقت‌سازی است. در نتیجه، به طریقی همه دیپلمات می‌شوند. در نگرش سنتی نسبت به قدرت، عناصر قدرت در درون مرزها قرار دارند و سیاست خارجی عبارت است از تعیین اهداف و شیوه‌های به کار گرفته شده برای تحقق اهداف با توجه به امکاناتی که در درون مرزها یافته می‌شود. در اینجا لویاتان (Leviathan) هابز نماد قدرت است. اما در عصر جهانی شدن، گالیور (Gulliver) بیشتر نماد قدرت است تا لویاتان.

همه دیپلمات (یا بازیگر) می‌شوند اما بر حسب نوع بازی، بازیگران متفاوت هستند. بازیگران

عصر جهانی شدن به دو دسته کلی و دو دسته بینابینی تقسیم می‌شوند. دسته اول را بازیگران محصور شده در حاکمیت تشکیل می‌دهند که دولتها و نهادهای دولتها هستند. دسته دوم بازیگرانی هستند که از محدودیت حاکمیت رهایی یافته‌اند. این دسته از بازیگران عبارتند از نهادهای جامعه مدنی یا سازمانهای غیردولتی. سازمانهای بین‌المللی دولتی و سازمانهای دیپلماسی راه دوم (Track II Diplomacy) در مرحله بینابینی قرار دارند. نکته حائز اهمیت در این است که به لحاظ جهانی شدن، آنها از ماهیت پایداری برخوردار نیستند و همچنین رفتار آنها به شکل شبکه‌های سبیرنتیکی است.

بازیگران محصور شده در حاکمیت: با توجه به اینکه مسایل به طور فزاینده‌ای ابعاد فرامرزی پیدا می‌کنند هیچ بازیگری به تنهایی نمی‌تواند آنها را حل نماید. بنابراین و در نتیجه در نظم نوین جهانی که در حال شکل‌گیری است، اقتدار حکومتی از محدوده ملی به صحنه جهانی انتقال پیدا می‌کند. مهمترین مورد در این خصوص گردهم‌آیی‌های سران کشورهای بزرگ صنعتی، موسوم به گروه هفت (G.7) است. بعد از جنگ دوم جهانی، هماهنگی امور دست جمعی توسط آمریکا جایگزین اقدام یک جانبه بازیگران در صحنه بین‌المللی گردید.<sup>(۳۶)</sup> در دهه اخیر صلح دست جمعی و مشورتی جایگزین صلح آمریکایی شده است، یعنی مدیریت امور دست جمعی جایگزین هژمونی بعد از جنگ دوم جهانی آمریکا شده است.<sup>(۳۷)</sup> گروه هفت از کارکردهای متعددی برخوردار است که به برخی از مهمترین آنها اشاره می‌شود: ایجاد ادراکات مشترک نسبت به مسایل و چالشهای جدید، منعکس کننده تحولات در سطح بین‌الملل، شناسایی و مطرح کردن مسایل جهانی، تعیین دستور کار بین‌المللی،<sup>(۳۸)</sup> ارائه راه‌حلها، ایجاد توافق برای حل مشکلات و بالأخره، ایفاء نقش چراغ راهنما برای جامعه جهانی.

سازمانهای دولتی بین‌المللی: در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی سازمانهای بین‌المللی دولتی نقشهای چندگانه‌ای را ایفاء می‌نمودند.<sup>(۳۹)</sup> آنها ابزار سیاست خارجی دولتها تلقی می‌شوند. آنها تغییراتی را در رفتار دولتها ایجاد نمودند و به میزانی از استقلال و اقدام یک جانبه نایل گردیدند. گرچه در عصر جهانی شدن سازمانهای بین‌المللی دولتی کارکردهای فوق را

همچنان حفظ نموده‌اند، اما تغییرات کمی، به ویژه در نقشهای دوم و سوم، به اندازه‌ای بوده است که نتایج کیفی را برداشته است. سازمانهای بین‌المللی دولتی پیوند بین دولتها و سازمانهای غیردولتی را برقرار می‌نمایند. اقدام آنها از طریق سازمانهای غیردولتی این نتیجه را برداشته است که آنها محدودیت‌های ناشی از حاکمیت - یعنی عدم مداخله در امور داخلی کشورها - را در هم شکسته‌اند و به طور موفقیت آمیزی به خواسته‌های خود در درون فضای تحت سلطه حاکمیت دولتها، جنبه علمی پوشانده‌اند. در برخی از حوزه‌ها، مانند حقوق بشر، که پیشتر مورد بررسی قرار گرفته است، آنها علیه حکومتها و حاکمیتها نقش آفرینی می‌نمایند.

دیپلماسی راه دوم: دیپلماسی به طور معمول منجر می‌شود به انعقاد قراردادی بین حکومتها. دیپلماسی راه دوم می‌تواند مکمل و زمینه سازی دیپلماسی "معمول" باشد و هم می‌تواند دست‌آوردهای متعدد دیگری داشته باشد که فهرست وار به آنها اشاره می‌شود: ایجاد مبنایی برای دیپلماسی "معمول"، مورد بحث و بررسی قرار دادن موضوعات بسیار حساس و بحث‌انگیز توسط متخصصین با این احتمال که بعد از گذشت مدت زمان نامشخصی مباحث وارد دیپلماسی معمول می‌شوند (به عنوان نمونه، چندین سال برای معاهده منع جامع آزمایشهای هسته‌ای. دست‌یابی پیدا کردن دیپلماسی راه دوم به دیپلماتهای "معمول". این دسته از اعضاء دیپلماسی "معمول" به طور موقت وارد دیپلماسی راه دوم می‌شوند. اجتماع برای گفتگوهای غیر رسمی بین اندیشمندان و مسئولان کشوری (مانند معاهده منع گسترش سلاحهای هسته‌ای) و آغاز ایجاد گفتگو آنجایی که گفتگو وجود ندارد. کمک به شکل‌گیری اندیشه‌های نوین و بالأخره در حوزه عملی‌تر، دیپلماسی راه دوم پیشنهادها و راه‌حلهایی را برای مسایل منطقه‌ای یا جهانی فراهم می‌کند. فعالیتهای سازمانهایی مانند گلف ۲۰۰۰ (GULF 2000) یا جستجوی زمینه مشترک (Search for Common Grounds) در حوزه دیپلماسی راه دوم قرار می‌گیرند.

سازمانهای غیردولتی: کارها و امور مدیریتی به سه شیوه قابل اجراء است: بازار، دولت و خودگرانی. گرچه برای اقتصاد خرد، بازار می‌تواند نتایج مطلوبی را در بر داشته باشد، اما ناکارآمدی بازار برای حل مشکلات و پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و دست‌جمعی به اثبات

رسیده است. دولت‌ها به طور روز افزونی مایل نیستند (یا براساس ایدئولوژی لیبرال و دولت حداقل) یا نمی‌توانند (که شاید علت عدم تمایل هم در همین امر نهفته باشد) کارهایی را که نیازمند مدیریت دست جمعی است انجام دهند. در نتیجه به طور فزاینده‌ای خود مردم از طریق تشکلات مردمی که به عنوان نهادهای جامعه مدنی و یا سازمانهای غیر دولتی شناخته شده‌اند، کارها را انجام می‌دهند. اینگونه سازمانها از ویژگی‌های زیر برخوردار هستند: آنها مردمی هستند؛ عضویت انتخابی است؛ منطقه حایلی را بین حکومت و مردم تشکیل می‌دهند به این معناکه مانع زیاده روی‌های حکومت می‌شوند؛ نقش گروههای فشار جهت پیشبرد اهداف خاص را ایفاء می‌کنند. یک نظام ارتباطاتی از پایین به بالا (و در صورت لزوم از بالا به پایین) را تشکیل می‌دهند؛ می‌توانند افکار عمومی را بسیج کنند و موجب ارتقاء سطح آگاهی‌های مردم بشوند.<sup>(۴۰)</sup> آنها همچنین در دموکراتیزه شدن سازمانهای دولتی و نظامهای ارتباطاتی جهان بسیار مؤثر واقع شده‌اند. و بالآخره اینکه آنها در تعیین دستورکار بین‌المللی، سازمانهای دولتی بین‌المللی و دولت‌ها نقش مهمی را ایفاء می‌نمایند.<sup>(۴۱)</sup> سازمانهای غیردولتی در واقع یک نظام خودجوش مدیریتی را تشکیل می‌دهند که تحت عنوان تدبیر یا اداره امور شناخته شده‌اند. آنها پاسخهایی مطمئن و منطقی برای مباحث سیاسی و اجتماعی که دولت‌ها به تنهایی نمی‌توانند برای آنها راه حلی پیداکنند، ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، در نظام مدیریتی فوق قدرت مرکزی وجود ندارد و عملکرد نظام مبتنی بر همکاری است. شکل‌گیری رویه‌ها و اهداف مشابه بین آنها تشویق می‌شود. ایدئولوژی آنها در واقع عبارت است از سیاسی کردن و جهانی کردن مسایل و مباحثی که پیشتر در حوزه انحصاری حاکمیت دولت‌ها قرار داشتند.<sup>(۴۲)</sup> سازمانهای غیردولتی بیانگر میزان، ماهیت و همزمان نتیجه جهانی شدن می‌باشند. هر همگرایی متضمن یک واگرایی است. به نظر می‌رسد که در طول زمان به همان میزان که همگرایی در سطح جهان شکل می‌گیرد، یک نوع واگرایی متقابلی در سطوح ملی و فرو ملی رخ می‌دهد. سازمانهای غیردولتی تعارض و خلاء مدیریتی و هویتی را پر می‌کنند. آنها درون و برون را به یکدیگر پیوند می‌دهند. جهانی را محلی و محلی را جهانی می‌کنند. شاید یکی از مهمترین خصوصیات سازمانهای

غیردولتی جستجوی استقلال از قدرت سیاسی و اقتصادی باشد. در واقع نوعی پویایی سلطه و استقلال طلبی‌ای وجود دارد.<sup>(۴۳)</sup> استقلال از این جهت که اعتبار و مقبولیت سازمانهای غیردولتی تابع تخصص و پرهیز از جهت‌گیری‌های سیاسی یا ایدئولوژیکی آنها است. وابستگی به دولت‌ها و سازمانهای بین‌المللی دولتی اعتبار آنها را خدشه دار می‌سازد و نهایتاً آنها را دچار ناکارکردی خواهد کرد. از سوی دیگر، مخالفت و تعارض پی در پی با منافع منابع در آمد مالی این نتیجه را در بر خواهد داشت که اینگونه سازمانها با کمبودهای مالی مواجه می‌شوند و لذا از توان عهده دار شدن مسئولیتها محروم خواهند ماند. پویایی استقلال و سلطه و نحوه عملکرد سازمانهای غیردولتی رابطه پیچیده‌ای را بین سه دسته از بازیگران، یعنی دولت‌ها، سازمانهای بین‌المللی دولتی و سازمانهای غیردولتی ایجاد کرده است. در واقع رابطه فوق ترکیبی است از رقابت، همکاری و اقدام موازی. عملکرد آنها شبکه‌ای است. در شبکه‌های خودسازمان دهنده‌ای که نظامهای خودمدیریتی را تشکیل می‌دهند، وابستگی متقابل، اعتماد متقابل و متقابل بودن عملکردها و امتیازات جایگزین بازار و ساختارهای حکومتی شده‌اند. منشأ ارتباطات تبادل اطلاعات و مذاکره برای رسیدن به توافق جهت نیل به هدف مشترک است. عامل تعیین‌کننده رفتارها تعاون و همکاری است و نه رقابت. آنها کثرت‌گرا هستند و کثرت‌گرایی را ایجاد می‌کنند، اما هدف صرف کثرت‌گرایی نیست چرا که کثرت‌گرایی همراه است با وحدت‌گرایی.<sup>(۴۴)</sup> آنها در ماهیت و عملکرد خود دموکرات هستند و از دموکراسی حمایت می‌کنند.<sup>(۴۵)</sup>

شبکه‌ها که در سطوح جهانی، منطقه‌ای، ملی و فروملی عمل می‌کنند، انعطاف‌پذیر و انطباق‌پذیر هستند، چرا که عملکرد آنها معطوف به هدف است. آنها تفکیک بین درون و برون یا بین سیاستگذار و مجری را نمی‌شناسند. عملکرد شبکه‌ای آنها را می‌توان به شکل فرآیندی تصور کرد که پیوندهای جهانی را برقرار می‌کند. آنها بر رفتار دولتها اعمال نظارت می‌کنند، به نحوی که رفتار دولتها با هنجارهای جهانی هماهنگ شود. در عین حال، شبکه‌ها شبکه‌های عظیم‌تری را ایجاد می‌کنند و ساختارهایی را جهت نیل به اهداف به وجود می‌آورند.<sup>(۴۶)</sup> ساختارها به پنج شکل زیر قابل دسته‌بندی هستند: پل‌سازی‌های رسمی بین شبکه‌ها، ایجاد

فدراسیون سازمانها با اهداف و عملکردهای مشابه، هماهنگی بین آنها توسط یکی از ارکانهای سازمان ملل، همکاری با دولتها، و بالأخره هماهنگیهای موردی و غیر رسمی.

نقش دولتها - و در واقع عملکرد سازمانهای بین‌المللی و سازمانهای جهانی غیردولتی - عبارت است از تشویق و ایجاد هماهنگی بین شبکه‌ها و هدایت آنها.<sup>(۴۸)</sup>

از مهمترین ویژگی‌های دیپلماسی نوین، دسته‌جمعی شدن دیپلماسی است. در سال ۱۹۹۷، برای اجرای مفاد توافقنامه دیتون، نه وزارتخانه و سازمان دولتی آمریکا، دوازده کشور دیگر، هفت سازمان دولتی بین‌المللی و سیزده سازمان غیردولتی همکاری داشتند. برای حل مشکل آب در خاورمیانه و برای جلوگیری از اینکه کمبود آب در منطقه موجب بی‌ثباتی شود، ۴۷ کشور و سازمان دولتی بین‌المللی با یکدیگر همکاری می‌کنند. برای برقراری صلح در جنوب غرب آفریقا، دولت‌های آمریکا، آفریقای جنوبی، کنگو و آنگولا با یکدیگر همکاری می‌کردند. همانطور که یکی از مقامات وزارت خارجه آمریکا اظهار می‌کند سیاست خارجی سنتی کهنه و منسوخ شده است.<sup>(۴۷)</sup> جهانی شدن و جهانی شدن ارتباطات این نتیجه را در برداشته است که بازار و بازیگران بین‌المللی و جهانی در مورد سیاستهای دولت‌ها رأی می‌دهند و دولت‌ها به ناچار فعالیتهای خود را با آنها هماهنگ کرده و می‌کنند.

کمک‌های اضطراری جهانی نمونه خوبی از عملکرد بازیگران عمده جهانی در زمینه تدبیر و هدایت شبکه‌ها محسوب می‌شود. از اواسط دهه ۱۹۸۰ تا سال ۱۹۹۳، هزینه کمک‌های اضطراری برای دولت‌ها به میزان ۶۰۰ درصد افزایش یافت و به سقف ۳/۲ میلیارد دلار رسید. طی همین سالها، هزینه‌های حفظ صلح نیز به ۳/۲ میلیارد دلار رسید. کشورهای غربی سالیانه ده میلیارد دلار صرف هزینه‌های اضطراری می‌کنند.<sup>(۴۱)</sup> سه سازمان، بخش عمده این کمک‌رسانی را به عهده دارند: اداره سازمان ملل برای امور بشردوستانه (UN Department of Humanitarian Affairs) که برای عقلانی کردن و افزایش هماهنگی بین نهادهای سازمان، در زمان جنگ کویت ایجاد گردید؛ دفتر امور انسانی جامعه اروپا (European Community Humanitarian Office) که در سال ۱۹۹۲ ایجاد گردید؛ و کارگزاری ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی (U.S. Agency for International Development).

سازمان ملل ساختار دوگانه‌ای برای ایجاد هماهنگی بین شبکه‌ها و هدایت آنها ایجاد کرده است. در مواردی سازمانهای تخصصی سازمان ملل نقش «کارگزاری» را به عهده می‌گیرند، به این معنی که یک کارگزاری، هماهنگی و هدایت کمک‌رسانی در یک کشور یا در یک منطقه را با کمک سازمانهای غیردولتی یا سازمانهای غیردولتی جهانی - معمولاً به شکل پیمانکاری - بر عهده می‌گیرد. در بوسنی کمیسیون عالی سازمان ملل برای پناهندگان عهده‌دار مسئولیت فوق بود. در جنوب سودان، یونیسیف فعالیتهای سازمانها و کارگزاری‌های مختلف را هماهنگ می‌کرد. در بعضی از موارد، مانند آنگولا خود اداره سازمان ملل برای امور بشردوستانه مسئولیت فوق را بر عهده می‌گیرد.

دولت فدرال آمریکا در اجرای سیاست خارجی با مشکلات دوگانه‌ای روبروست. مشکل اول همان پدیده نوین عدم توانایی دولتها برای مقابله با مسایلی مانند تجارت مواد مخدر، حمایت از دموکراسی، مهاجرت و بی‌ثباتی‌های سیاسی است. مشکل دوم عبارت است از کاهش امکانات مالی. بین سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۷ بودجه امور بین‌الملل ایالات متحده به میزان پنجاه درصد کاهش پیدا کرد. در سال ۱۹۸۴ امور خارجی ۲/۵ درصد بودجه فدرال را به خود اختصاص می‌داد و در سال ۱۹۹۷ فقط یک درصد را. بین سالهای ۹۷-۱۹۹۳، ۳۲ سفارتخانه و کنسولگری بسته شد. در پاسخ به شرایط فوق، یعنی برای تحقق اهداف سیاست خارجی در شرایط نو و با هزینه محدود، ساختارهای نوینی ایجاد شده است و از ساختارهای موجود هم بهره‌برداری تازه‌ای می‌شود. دولت کلینتون در وزارت امور خارجه معاونتی برای امور جهانی ایجاد کرده است. معاونت فوق بر امور و فعالیتهایی مانند مسائل محیط زیست، حمایت از حقوق بشر، توسعه دموکراسی، اجرای قوانین حقوق بین‌الملل و مسئله مهاجرت نظارت می‌کند و فعالیتهای سازمانهای مختلف را هماهنگ می‌سازد. کارگزاری ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی در فرایند هماهنگ‌سازی و هدایت اداره امور جهانی نقشی محوری ایفا می‌کند. در حالی که در سال ۱۹۸۲، ۱۴۴ سازمان کمک‌رسانی بشردوستانه نزد کارگزاری فوق ثبت شده بود، تعداد آنها در سال ۱۹۹۶ به ۴۱۹ سازمان افزایش یافت.<sup>(۵۰)</sup>

امکاناتی که توسط سه سازمان اروپایی، آمریکایی و اداره سازمان ملل برای امور بشردوستانه بسیج می‌شود، به مراتب بیشتر از امکاناتی است که اکثر دولتها مایلند یا می‌توانند به کار بگیرند. بسیج امکانات فوق از طریق سازمانهای غیردولتی - ملی یا جهانی - وابسته به آنها انجام می‌گیرد. این توان بسیج امکانات و هماهنگ کردن و هدایت فعالیتهای سازمانهای غیردولتی و سازمانهای غیردولتی جهانی قدرت چانه‌زنی بی‌مانندی در روابط دیپلماتیک به آنها بخشیده است.

## یادداشتها

- 1) J. David Singer, The Level of Analysis Problem in International Relations, in James N. Rosenau ed., *International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory*, New York, The Free Press, 1969, PP. 20-29.
  - 2) Robert J. Lieber, *Theory and World Politics*, Cambridge, Mass, Winthrop, 1972.
  - 3) Sidney Verba, "Assumptions of Rationality and Non-Rationality in Models of the International System", in J. N. Rosenau, ed., *International Politics and Foreign Policy*, Op. Cit., PP. 217-231.
- به عنوان نمونه شاخص تر، رجوع شود به:
- گراهام تی الیسون، *شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- 4) John W. Burton, *Systems, States, Diplomacy and Rules*, Cambridge University Press, 1968. See also: Robert Jervis, "Hypothesis on Misperception, in, J. N. Rosenau ed., *International Politics and Foreign Policy*, Op. Cit., PP. 239-54 and Herbert McClosky", Personality and Attitude Correlates of Foreign Policy Orientation", in James N. Rosenau ed., *Domestic Sources of Foreign Policy*, New York, The Free Press, 1967, PP. 51-110.
  - 5) Henry A. Kissinger, "Domestic Structure and Foreign Policy", in J. N. Rosenau, ed., *International Politics and Foreign Policy*, Op. Cit., PP. 261-275.
  - 6) Karl W. Deutsch, *The Analysis of International Relations*, EnglewoodCliffs, New Jersey, Prentice Hall, 1968.
  - 7) Bernard C. Cohen, "Mass Communication and Foreign Policy", in J. N. Rosenau, ed., *Domestic Sources of Foreign Policy*, Op. Cit, PP. 195-212.
  - 8) Lester W. Milbrath, "Interest Groups and Foreign Policy", in *Ibid.*, PP. 231-252.

- 9) J. K. Waltz. *International Structure, Force and the Balance of World Power*, *Op.Cit.*
- 10) Deutsch and Singer, *Op.Cit.*
- 11) Doran, *Op.Cit.*
- 12) Charles McClelland, *Theory and the International System*, New York, The Macmillan Company, 1966.
- ۱۳) ریموند کوهن، *قواعد بازی در سیاست بین‌المللی*، ترجمه مصطفی شیشه‌چی‌زاده، تهران، نشر سفیر، ۱۳۷۰.
- 14) Kenneth N. Waltz, *Man, the State and War: A Theoretical Analysis*, New York, Columbia University Press, (paperback edition) 1968.
- 15) K. W. Deutsch, *The Analysis of International Relations*, *Op.Cit.*
- 16) Rosenau, *Domestic Sources of Foreign Policy*, *Op.Cit.*
- 17) Rosenau, *Foreign Policy as an Issue Area*, in, *Ibid.*, PP. 11-50.
- 18) Karl. W. Deutsch, *The Nerves of Government: Models of Communication and Control*, New York, The Free Press, 1966.
- 19) Marcel Merle, *Sociologie Des Relations Internationales*, II, Paris, Ed. Dalloz, 1976.
- همچنین بنگرید به:
- Adam Watson, *The Evolution of International Society*, London, Routledge, 1992.
- 20) Robert W. Cox, "Social Forces, States And World Order, Beyond International Relations Theory", in Richard Little and Michael Smith, ed., *Perspectives on World Politics*. 2nd ed. London, Routledge, 1991, PP. 444-456.
- ۲۱) داریوش اخوان زنجانی، "ارتباطات و روابط بین‌الملل"، *نامه فرهنگ*، سال پنجم، شماره ۳، (پاییز ۱۳۷۴).
- 22) Rosenau, *Domestic Sources of Foreign Policy*, *Op.Cit*, P. 3.

۲۳) داریوش اخوان زنجانی، "عوامل محرکه در رقابت آمریکا و شوروی در شرق مدیترانه"، *فصلنامه خاورمیانه*، سال ۴. شماره ۴، (۱۳۷۴).

۲۴) داریوش اخوان زنجانی، "ساختار بین الملل"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۳۸، (۱۳۶۹).

۲۵) پی یر بیرن بوم، *جامعه شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، انتشارات باز، ۱۳۷۹، ص ص. ۱۸۰-۱۶۳.

۲۶) همان، ص ص ۱۹۷-۱۸۹.

27) Hannah Arendt, *On Violence*, New York, Harcourt, Brace And World Inc. 1920. PP. 54-63.

28) Barry Smart, *Michel Foucault*, London, Routledge, 1985, P. 80.

۲۹) میشل فوکو، *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، مترجمان نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸ و میشل فوکو، *بررسی پرونده یک قتل*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۶.

30) B. Smart, *Op.Cit.*, P. 77.

۳۱) یورگن هابرماس، "مفهوم ارتباطاتی قدرت از نظر هانا آرنست"، در *قدرت*، به قلم استیون لوکس، ترجمه فرهنگ رجائی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ص ۱۳۱-۱۰۹.

32) Galbraith, *Op.Cit.*

33) Harold Nicholson, *Diplomacy*, London, Oxford University Press, 1969. PP. 7-20.

34) Alain Plantey, *Les Négociations Internationales: Principes et Méthodes*, Edition Du Cnrs, Paris, 1980.

35) Nicholson, *Op.Cit.*, PP. 25-26.

36) Kuniko Ingushi, "The Changing Significance of the G-7 Summits", *Japan Review of International Affairs*, 8:1, (Winter 1994), p. 22. See also Akio Watanabe, "The G-7 Summits and the Formation of a New World Political Order", in *Ibid.*, PP. 3-20.

37) Inguchi, *Ibid.*, P. 23.

- 38) Ikenberay John Salvaging, "The G-7", In *Foreign Affairs*, 72:2 (Spring 1993), P. 134.
- 39) Charles Portland, "International Organizations and Their Roles", in J. Rosenau, K. W. Thompson, and G. Boys, eds., *World Politics*, New York, Free Press, 1976, PP. 831-56.
- 40) Paul Nelson, "Deliberation, Leverage or Coersion? The World NGOs and Global Environmental Politics: Comment on Payne", *Journal of Peace Research*, 36:4, (November 1997), PP. 467-70.
- 41) E. M. Smith and T. G. Weiss, "UN. Task Sharing: Towards or Away from Global Governance", *Third World Quarterly*, 18:3, (1997), PP. 545-619.
- 42) Leon Gordenker and Thomas G. Weiss, "Pluralising Global Governance: Analytical Approaches and Dimensions", *Third World Quarterly*, 6:3, (1995), PP. 357-87. See also Leon Gordenker and Thomas G. Weiss, "Developing Responsibilities: A Framework for Analysing NGOs and Services", *Third World Quarterly*, 8:3, (1997), P. 451.
- 43) Mark Duffield, "NGO Relief in War Zones: Towards an Analysis of the New Aid Paradigm", *Third World Quarterly*, 18:3, (1997), PP. 27-42. See also David Fieff, "Charity on Rampage", *Foreign Affairs*, 76:1, (January-February 1997), PP. 132-38.
- 44) R. A. W. Rhodes, "The New Governance: Governing Without Government", *Political Studies*, (1996), P. 3.
- 45) J. Tascan, "Searching for OAS/UN Task Sharing Opportunities in Central America and Haiti", *Third World Quarterly*, 18:3, (1997), PP. 489-507.
- 46) Gordenker and Weiss, "Pluralising Global Governance", Op.Cit, PP. 365-70.

به عنوان مثال برای مطالعه شبکه‌های جهان سومى رجوع شود به:

Gerard Clark, "Non-Governmental Organizations (NGOs) and Politics in the Developing

---

World", *Political Studies*, XLVI, 1998, PP. 36-52.

47) Strobe Tabot, "Governance and Diplomacy: A Practitioner's Perspective", *Foreign Policy*, 108 (Fall 1997), PP. 69-83.

48) *Ibid.*, PP. 79-81.

49) Duffield, *Op.Cit.*, P. 539.

50) Rieff, *Op.Cit.*, P. 113.



## نتیجه گیری

جهانی شدن چیست؟ چه اثرات و نتایجی را برای زندگی انسانها به طور عام و سیاست خارجی به طور خاص در بردارد؟ همانطور که در مباحث پیشین مواد تأکید قرار گرفت، جهانی شدن پدیده فراگیری است که جمیع ابعاد زندگی انسان را تحت تأثیر خود قرار داده است و در آینده به مراتب بیشتر تحت تأثیر قرار خواهد داد. در این نوشتار، مسئله جهانی شدنی از دیدگاه روابط بین الملل و به طور دقیق تر از منظر اثرات آن بر سیاست خارجی مورد بررسی قرار گرفت. جهانی شدن یک پدیده تاریخی است. عامل محرکه آن را نظام سرمایه داری در عصر تولید انعطاف پذیر فراهم می سازد. انقلاب ارتباطاتی فرایند فوق را تسهیل کرده و ابزار لازم را برای جهانی شدن کامل پدیده ها فراهم نموده است. جنبه تاریخی و سرمایه داری بودن جهانی شدن، اجباراً مسئله مدرنیته را مطرح می کند. تعداد کثیری از نظریه پردازان استدلال می کنند که جهانی شدن همان مدرنیته است که با شتاب یا عمق بیشتری در حرکت است. از دیدگاه روابط بین الملل، جهانی شدن نمی تواند تداوم مدرنیته باشد، گرچه عناصری از عصر مدرنیته و در مواردی خود مدرنیته به شکل کاملی وجود دارد و مشاهده می شود. از دیدگاه روابط بین الملل، جهانی شدن نتایج زیر را در برداشته است.

**کمرنگ شدن حاکمیتها:** یعنی کاهش کنترل انحصاری دولت بر قلمرو سیاسی خود. دولتها، برخلاف آنچه که حاکمیت نمایان می سازد، تصمیم گیرندگان نهایی نیستند. تصمیمات آنها بیشتر تأیید و صحه گذاشتن بر تحولات موجود و جریانهای جدید در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... است.

**کم اهمیت شدن مرزهای سیاسی:** به طور روزافزونی امور اجتماعی و اقتصادی ابعاد غیر ملی پیدا می کنند. یعنی اینکه برخلاف گذشته، مرزهای پدیده های اجتماعی با قلمروهای سیاسی

در هماهنگی قرار ندارند و این روند با شتاب هر چه بیشتری سیر تکامل خود را طی می‌کند. از لحاظ روانی و فرهنگی، از جاکنده شدن و شکل‌گیری هویت‌های جدید که توسط انقلاب ارتباطاتی تشدید می‌شود، منجر به شکل‌گیری یک نوع واگرایی اجتماعی شده است. پدیده ملی که پیشتر منبع هویت تلقی می‌گردید، جای خود را به عوامل غیرملی و غیرسیاسی داده است. احساس تعلق داشتن انسانها به طور روزافزونی محدودیت ملی را رها می‌کند و ابعاد غیرسیاسی (یا غیردولتی) یعنی قومی، مذهبی، جنسی ... پیدا می‌کند. مسایلی که پیشتر در حیطه حاکمیت دولتها قرار داشتند و در قالب مفهوم ملی تعریف می‌شدند، امروزه ابعاد کاملاً جهانی پیدا می‌کنند. عوامل اقتصادی و اجتماعی به عنوان مهمترین عامل در شکل‌گیری رفتارها و تعیین سیاستهای امنیتی جایگزین عوامل نظامی و استراتژیکی شده‌اند. اما نکته حائز اهمیت در همه موارد در این است که به همان میزان که مسایل ابعاد جهانی پیدا می‌کنند، راه‌حلها و مجریان راه حلها نیز ابعاد جهانی می‌یابند.

این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که جهانی شدن همانند هر تحول و دگرگونی، برندگان و بازندگان دارد. برندگان سوار بر امواج الکترونیکی با شتاب هر چه بیشتری پیش می‌روند. بازندگان، بالقوه و بالفعل، رفته رفته سازماندهی می‌شوند و مقاومت‌هایی را در مقابل جهانی شدن به وجود می‌آورند. برای آنها منبع تهدید جهانی است. لذا پاسخ باید در همان سطح جهانی باشد. نکته جالب و تعارض آمیز در این است که مخالفین جهانی شدن برای مقابله با آن از همان ابزارها و شیوه‌های جهانی شدن استفاده می‌کنند و لذا آنها در عمل معلول و در عین حال، عامل جهانی شدن هستند.

در قالب همان اندیشه‌ها مشاهده می‌شود که بخشهای عمده‌ای از بشریت کاملاً فراموش شده‌اند. آنها کسانی هستند که با جهانی شدن یک رابطه یک جانبه دارند. آنها صرفاً تبعات منفی جهانی شدن را حس می‌کنند. برای آنها جهانی شدن چه مفهومی دارد زمانی که در طول عمر خود هرگز صدای زنگ تلفنی را نشنیده‌اند. سکوت آنها غیرقابل تحمل است.

در هر صورت در عصر جهانی شدن نیروهای متعددی - مخالف یا موافق - وجود دارد.

نیروهای فوق -از بالا به پائین و از پائین به بالا -بازیگران جدیدی (حاملان و عاملان پیام نیروها) را ایجاد کرده‌اند که کاملاً غیرمرزی، غیرحکومتی و جهانی هستند. آنها شکل‌های جدیدی از مدیریت امور دست جمعی را به وجود آورده‌اند و می‌آورند. رفتار و عملکرد آنها همانند نظام‌های سبیرنتیکی است. ارتباطات، انعطاف‌پذیری، انطباق‌پذیری، تخصصی بودن، شایسته‌سالاری، همکاری، وحدت و توافق مفاهیمی هستند که برای توصیف و شناخت رفتار آنها به کار گرفته می‌شود.

جهان یک مرحله انتقالی را طی می‌کند. از منظر سیاست خارجی، فضایی که باید در آن عمل کرد، یک فضای سیال است. جهان نوین، جهانی بدون مرکز، بسیار پیچیده، و غیرقابل پیش‌بینی است. اصول، ارزشها، هنجارها، قوانین و رویدادهای جدیدی در حال شکل‌گیری هستند. بازیگران جدیدی پدیدار می‌شوند و با همان شتاب از صحنه محو می‌گردند. نقش و کارکرد آنها هنوز به طور دقیق مشخص و شفاف نشده است. رفتارها مبتنی بر وضعیت و کنش و واکنش هستند، و کمتر مبتنی بر ساختار یا ایدئولوژی خاص می‌باشند رفتارها بیشتر حالت سبیرنتیکی دارند. سیاست خارجی نیازمند ابزارهای لازم است. در این مقطع از تاریخ در سیاست خارجی - و در حوزه سیاست خارجی به مراتب بیشتر از حوزه‌های دیگر و ادوار دیگر - سیاست داخلی، نوع حکومت و سیاست خارجی با یکدیگر پیوند و گره می‌خورند. کل روابط بین جامعه و حکومت دگرگون می‌شود. در وضعیت جدید، دولتهای مطلق‌گرا فاقد ابزار لازم برای انجام دادن کارها هستند. آنها میل به کنترل همه امور دارند و به دیگری اعتماد ندارند. آنها به این امر پی نبرده‌اند که در زمانی که نظمی شکل نگرفته است، ساختارهای عظیم و انعطاف‌ناپذیر (دیوان‌سالاری و سایر تشکیلات حکومتی) ابزار مناسبی برای مدیریت امور نیستند. آنها به این واقعیت پی نبرده‌اند - یا اگر هم برده‌اند آن را نادیده می‌گیرند - که امروزه در عصر جهانی شدن، هیچ بازیگری به تنهایی دانش و توان تخصصی لازم را برای انجام دادن کارها ندارد. وضعیت جدید نیازمند یک نظام مدیریتی چند مرکزی، یا در واقع بی‌مرکز است. نظام جدید باید متشکل از نظام‌های مستقلی باشد. فن و هنر حکومت کردن در عصر جهانی شدن عبارت است از شکل دهی به

شبکه‌ها و برقراری ارتباطات بین شبکه‌ها و هماهنگ کردن رفتار آنها بدون اقدام سلطه‌جویانه. با پیروی از رفتار سیبرنتیکی، شبکه‌ها باید بتوانند سیاستهای لازم را ابداع کنند. آنها باید بتوانند رفتار خود را بر حسب نیاز تنظیم و کنترل کنند و محیط مورد نیاز خود را به وجود بیاورند.

عواملی که به طور سنتی در شکل‌گیری سیاست خارجی مؤثر واقع می‌شدند، مانند ارزشها، اهداف، قدرت و اجرا همه متحول شده و می‌شوند و این پرسش را مطرح می‌سازند که سیاست خارجی چیست و چه باید باشد.

اینطور می‌نماید که اساسی‌ترین مسئولیت سیاست خارجی برخوردار بودن از یک نگرش بلندمدت است که از کارکرد دوگانه‌ای برخوردار باشد. کارکرد اول عبارت است از فراهم کردن پاسخ مناسبی برای نیازها و اهداف و چگونگی مقابله با مسایل و حل آنها. کارکرد دوم که کارکرد اولی را تحت الشعاع قرار می‌دهد، عبارت است از شکل‌دهی به جهانی که در حال شکل‌گیری است. شکل دادن به قدرت و حقیقت در همین امر نهفته است.

## فهرست منابع

- Ayoob, M. "Security in the Third World: The Worm about to Turn?" *International Affairs*, 60:1 (Winter 1983/4), pp. 41-51.
- Ayoob, M. "The Security Problematic in the Third World, In," *World Politics*, 43:2 (January 1991) p.p. 257-83.
- Albrow, Martin. *The Global Age*, Cambridge: Polity Press, 1996.
- Amin, Samir. *L'Accumulation a' l'Echelle Mondiale: Cirtique de la Theorie de Sous-Developement* Paris, Ed. Anthropos, 1970.
- Amin, Samir. *La Déconnexion: Pour Sortir du System Mondiale*, Paris, Cahier Libre, 413, Edition La Decouverte, 1986.
- Amsden, Alice H. and Hickono Takashi, "East Asia's Financial Woes: What Can An Activist Government Do?" *World Policy Journal*, 15:3, (Fall 1998), p.p. 43-46.
- Arendt, Hanna. *On Violence* New York, Harcourt, Brace and World Inc, 1970.
- Baylis, John and Smith, Steve. *The Globalization of World Politics*. New York, Oxford University Press, 1997.
- Bill, James Allen, *George Ball: Behind the Scenes in U.S. Foreign Policy*. Yale University Press, 1997.
- Buvinici, Maya. "Women in Poverty: A New Global Underclass," *Foreign Policy*, No. 108, (Fall 1997), p.p. 38-53.
- Benoist, Allen de, "Confronting Globalization," *Telos*, 108, (Summer 1996) p.p. 117-37.

- Beck, Ulrich. *What Is Globalization*, Cambridge, Polity Press, 2000.
- Barnes, Jack. *Capitalism's World Disorder*, New York, Pathfinder, 1999.
- Bakshi, G.D. "The Just War Paradigm," *Strategic Studies*, 18:2 (May 1995), p.p. 223-44.
- Brenfeld, Manfred. "The New World Order: Echos of New Imperialism," *Third World Quarterly*, 5:1, (1997), p.p. 31-48.
- Brownlie, Ian. *Principles of International Public Law*, (4th ed.) Oxford, Clarendon Press, 1992.
- Burton, John W. *Systems, States, Diplomacy and Rules, Cambridge*, University Press, 1968.
- Cambel, A B. *Applied Chaos Theory: A Paradigm for Complexity*. New York, Academic Press Inc., 1993.
- Caron, Lise., a Information Internationale entre Propegande et Voix Dissidents: Le Cas de la Crise Algérienne, "*Études Internationales* 29:3, (Septembre 1998), pp. 599-629.
- Clark, Ian. *Globalization and Fragmentation: international Relations in the Twentieth Century*. Oxford, University Press, 1997.
- Cox, Robert, "Democracy in Hard Times: Economic Globalization and the Limits of Liberal Democracy," Anthony McGrew, ed., *The Transformation Of Democracy: Globalization and Territorial Democracy*. Cambridge, Polity Press, 1997, PP. 49-72.
- Cohen, Bernard C. "Mass Communication and Foreign Policy," in, J. N. Rosenau, ed, *Domestic Sources of Foreign Policy*, New York, The Free Press, 1967, pp. 195-212.
- Cox, Robert W. "Social Forces, States and World Order: Beyond International Relations Theory," in Richard Little and Michael Smith, eds., *Perspectives on World Politics*, 2nd ed. London, Routledge, 1991, pp. 444-56.

- Clarke, Gerard, Non-Governmental Organizations (NGOs) and Politics in the Developing World, *Political Studies*, XLVI (1998) pp. 36-52.
- Dune, Timothy. "Liberalism," in, J. Baylis and S. Smith, eds., *The Globalization of World Politics*, New York, Oxford University Press, 1997, pp. 148-67.
- Dune, Timothy. "Realism," in, J. Baylis and S. Smith, eds., *The Globalization of World Politics*, New York, Oxford University Press, 1997, pp. 109-24.
- Deutsh, John. "Terrorism," *Foreign Policy*, (Fall 1997), pp. 10-22.
- Deutsch, K.W. and Siger, J.d. "Multipolar Power Systems and International Stability," *World Politics*, 16 (April 1964) pp. 390-406.
- Dolhey, Simon. Contesting an Essential Concept: Dilemma, "in Contemporary Security Discourse," *The Norman Peterson School of International Affairs, Occasional Papers*, No. 6, 1994.
- Doran, Charles F. *Systems in Crisis*, Cambridge, Cambridge University Press, 1991.
- Deutsch, Karl W. *The Analysis Of International Relations, Englewood Cliffs*, New Jersey, Prentice Hall, 1968.
- Deutsch, Karl W. *The Nerves of Government: Models of Communication and Control*, NewYork, The Free Press, 1966.
- Duffield, Mark. "NGO Relief in War Zones: Towards Analysis of the New Aid Paradigm," *Third World Quarterly*, 18:3 (1997), pp. 27-42.
- Estrade, Bernard. "Fragmenting Indonesia: A Nation's Survival in Doubt," *World Policy Journal* 15:3, (1988), pp. 78-91.
- Evans, Tony. "Democratization and Human Rights," in, Anthony McGrew, ed., *The Transformation of Democracy: Globalization and Territorial Democracy*, Cambridge, Polity

Press, 1997, pp. 122-46.

Falk, Richard. *Predatory Globalization: A Critique*, Cambridge, Polity Press, 1999.

Friedman, Lawrence. "The Revolution in Strategic Affairs," *Adelphi Papers*, No. 318, 1998.

Foster, George D. "America and the World: A Security Agenda for the Twenty First Century," *Strategic Review*, 11:2, (Spring 1993), pp. 20-29.

Galbraith, John K. *Le Nouvel État Industriel*, Traduit Par J.I. Cremieu-Brithac et Marie le Nan, Paris, ed. Gallimard, 1971.

Gibbins, John R. and Reiner, Bo, *The Politics of Postmodernity: An introduction to Politics and Contemporary Culture*, London, Sage Publications, 1999.

Glyn-Johns, Frank. "Preparing for the Twenty First Century: Into the Technological Storm," *Political Quarterly*, 69:3, (July-September 1998), pp. 277-87.

Goldman, Steve E. "A Right of Intervention Based upon Impaired Sovereignty," *World Affairs*, 156:2, (Fall 1993), pp. 124-29.

Gordenker, Leon and Weiss, Thomas G. "Pluralizing Global Governance: Analytical Approaches and Dimensions," *Third World Quarterly*, 6:3, (1995), pp. 357-87.

Gordenker, Leon and Weiss, Thomas G. "Developing Responsibilities: A Framework for Analysing NGOs and Services," *Third World Quarterly*, 8:3, (1997), pp. 443-55.

Hall, Stewart "The Local and the Global: Globalization and Ethnicity," in A.D. King, ed., *Culture, Globalization and the World System*, New York, Macmillan, 1991, pp. 20-27.

Hall, Stewart, "Old and New Identities, Old and New Ethnicities," in, A.D. King, ed., *Culture, Globalization and the World System*, New York, Macmillan, 1991, pp. 41-68.

Hanners, Ulf. "Scenarios for Peripheral Cultures," in A.d. King, ed., *Globalization and the*

- World System: Contemporary Conditions for the Representation of Identity*, New York, Macmillan, 1991, pp. 107-28.
- Hendrickson, D.C, "The Democratic Crusade: Intervention, Economic Sanctions and Engagment," *World Policy Journal*, 11:4, (Winter 1994-5), pp. 18-30.
- Hinsley, F.H, *Power and the Pursuit of Peace*.
- Homer-Dixon T. "On the Threshold: Enviromental Changes as a cause of Conflict," *InternationalSecurity*, 16:2 (Fall 1991), pp. 76-116.
- Hollis, Rosmary. "Globalization and the Persian Gulf," Paper Presentet at the Seminar on "*ComparativePerspectives on Globalization and the Persian Gulf*" at the IPIS, Tehran, 25 April, 2000.
- Holton, Gerard. "On the Art of Scientific Invstigation," *Daedelus*, (Spring 1996), 125:2.
- Ingouchi, Kuniko. "The Changing Significance of the G-7 Summits," *Japan Review of InternationalAffairs*, 8:1, (Winter 1994), PP. 21-38.
- Ikenberry, John. "Salvaging the G-7" *ForeignAffairs*, 72:2 (Spring 1993), pp. 132-39.
- Jackson, Robert H., "The Evolution of International Society," in J. Baylis and S. Smith, eds., *The Globalization of World Politics*, New York, Oxford University Press, 1997, pp. 33-47.
- Jervis, Robert, Hypothesis on Misperception, in J. N. Rosenau, ed., *InternationalPolitics and ForeignPolicy: A Reader in Research and Theory*, New York, The Free Press, 1969, pp. 239-54.
- King, Anthony D. "Spaces of Culture, Spaces of Knowledge," in A. D. King, ed., *Culture, Globalization and the World System: Contemporary Conditions for the Representation of Identity*, New York, Macmillan, 1991, pp. 1-18.

Kuhn, Thomas. *The Structure of Scientific Revolutions*, London, The University of Chicago Press, 2nd ed., 1972.

Knight, Andy W. "Straddling the Fence: An Equivocal Proposal for Future Multilateral Governance" (The Report of the Commission on Global Governance, Our Global Neighbourhood), *Third World Quarterly*, 16:3, (September 1995), (Special Issue on NGOs and Global Governance), pp. 557-72.

Knox, Paul L. "Globalization and Urban Economic Change," *The Annals of the American Academy*, Vol. 55, May 1997, pp.17-27.

Klotz, Audie. "Norms Reconstituting Interest: Global Racial Equality and U.S. Sanctions Against South Africa," *International Organizations*, 79:3, (Summer 1995), pp. 451-78.

Kissinger, Henry A. "Domestic Structure and Foreign Policy, in J. N. Rodenau, ed., *International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory*, New York, The Free Press, 1969, pp.261-75.

Lenin V. I. *Imperialism: The Highest Stage Of Capitalism*, Peking, Foreign Languages Press, 1965.

Levitas Ruth, *The Concept Of Utopia*, Philip Allen, 1990.

Latouche Serge, "La Societé Modern Face au Défie Technologique, la Megamachine et le Destin," *Éudes Internationales*, 29:3, (Septembre 1998), pp. 669-81.

Lieber Robert J. *Theory And World Politics*, Cambridge, Mass. Winthor, 1972.

Marx, Karl And Engles, Fredrick, "Manifesto of the Communist Party," in *Karl Marx and Fredrick Engles Selected Works* (in one voulme), London, Lawarance and Wishart, Second Printing , pp. 35-63.

Morgenthau, Hans J, *Politics Among Nations*, New York, Alfred A. Knopf Inc., (third

ed.) 1961.

Modelski, George, *Principles of World Politics*, New York, Free Press, 1972.

Murden, Simon, "Cultural Conflict in International Relations: The West and Islam," in A. D. King, ed. *Culture, Globalization and the World System: Contemporary Conditions for Representation of Identity*, New York, Macmillan, 1991, pp. 374-89.

Madsen, Robert A. "Expect No Help From Japan", *World Policy Journal*, 15:3 (Fall 1998), pp. 50-55.

Muldus, Ugur. "Les Formes et les Indicateurs de la Globalization," *Fast Research Document*, (June 1993).

Meron, Theodor. "Answering for War Crimes," *Foreign Affairs*, 76:1 (January-February 1997), pp. 2-8.

Moran Theodore. "International Economics and National Security," *Foreign Affairs*, 69:5 (Winter 1990/1), pp.74-90.

Mcchesney R.W. "The Global Struggle For Democratic Communications," *Monthly Review*, 48:3 (July-august 1996), pp. 1-10.

Madrich, Jeff, "The IMF Approach: The Half Learned Lessons Of History," *World Policy Journal*, 15:3 (Fall 1998), pp. 39-42.

McSweeney, B. "Identity and Security," *Review of International Studies*, 22 (1996) pp. 81-93.

Mcclosky, Herbert. "Personality and Attitude Correlates of Foreign Policy Orientation," Rosenau ed., *Domestic Sources of foreign Policy*, New York, The Free Press, 1967, pp. 51-110.

Milbrith, Lester W. "Interest Groups and Foreign Policy," in J. N. Rosenau ed., *Domestic*

- Sources of Foreign Policy*, New York, The Free Press, 1967, pp. 231-52.
- Mcclelland, Charles, *Theory and the International System*, New York, The Macmillan Company, 1966.
- Merle, Marcek. *Sociologie Des Relations Internationales*, Paris, Dalloz, 1976.
- Nye, J. And Owen, W. "America's Information Edge," *Foreign Affairs*, 75:2, (March-April 1996).
- Nations Unies (department de l'informations) *Les Casques Blues, (les Operations de Maintien de la Paix des Nations Unies)* 1996, pp. 553-70.
- Nicolson, Harold. *Diplomacy*, London, Oxford University Press, 1969.
- Nelson, Paul. "Deliberation, Leverage on Coersion? The World NGOs And Global Environment Politics: Comment On Payne," *Journal of Peace Research*, 38:4 (November 1997), pp. 467-70.
- Otto, Dianne. "NGOs in the United Nations System: The Emerging Role of International Civil Society," *Human Rights Quarterly*, 18:1 (1996).
- Prigogine, Ilya. "The Laws of Chaos," *Review*, 19:1 (Winter 1996), pp. 1-9.
- Petrovsky, Vladimir. "Disarmament and Arms Regulations in a Time of Global Transformations: The Need for Creative Response," in, OPCW (organization for the Prohibition of Chemical Weapons), *synthesis*, (May 2000), The Hague, pp. 8-9.
- Plantry, Allen. *Les Négociations Internationales: Principes Et Méthodes*, Paris, édition du Cnrs, 1980.
- Portland, Charles. "International Organizations and Their Role," in J. Rosenau, K. W. Thompson and G. Boyd, eds., *World Politics*, New York, Free Press, 1976, pp. 631-56.
- Qurong, Shen. "Frequent Crises Usher in Deepening Adjustments," *Contemporary*

- International Relations* (Published by the China Institute of Contemporary International Relations) 9:1 (January 1999), pp. 1-5.
- Rosenau, James N. "Governance, Order and Change in World Politics," *Governance Without Government: Order and Change in World Politics*, edited by J.N. Rosenau and Ernst-Otto Czempiel, Cambridge, Cambridge University Press, 1992, pp. 1-29.
- Robertson, Roland. "Social Theory and Cultural Stability and the Problem of Globality," in A.d. King, ed., *Culture, Globalization and the World System: Contemporary Conditions for Representation of Identity*, Macmillan, New York, 1991, pp. 69-90.
- Rasnick, Philip. "The Functions of the Modern State in Search of a Theory," in Ali Kazancigil ed., *The State in Global Perspective*, Grower, UNESCO, 1986.
- Rotner, Steven R. "International Law: The Trial of Global Norms," *Foreign Policy* (Spring 1998), pp. 65-78.
- Robinson, W. I., "Promoting Polyarchy: Globalization, U.S. Intervention and Hegemony," *Monthly Review*, 49:4 (September 1997), pp. 51-52.
- Rosencrance, R. N. *Action and Reaction in World Politics*, Boston, Little Wood and Co., 1963.
- Rosgnrance, R.N. "Bipolarity, Multipolarity and the Future," *Journal of Conflict Resolution*, 10:3 (1966) pp. 314-27.
- Roberts, B. "Human Rights and International Security," *Washington Quarterly* (Spring 1990), pp. 65-75.
- Rosenau J.M., "Foreign Policy As An Issue Area," in J. N. Rosenau, ed., *Domestic Sources Of Foreign Policy*, New York The Free Press, pp. 11-50.
- Rieff, David. "Charity on Rampage," *Foreign Affairs*, 76:1, (January-February 1997), pp.

132-138.

Rhodes, Raw. "The New Governance: Governing without Government," *Political Studies*, XLIV, (1996), pp.652-67.

Swain, Adam and Hardy, Jane. "Globalization, Institutions, Foreign Investment and the Reintegration of East and Central Europe and the Former Soviet Union with the World Economy," *Regional Studies*, 23:7 (October 1998), pp. 587-90.

Smith, Steve. "New Approaches to International Theory," in J. Baylis and S. Smith, eds., *The Globalization of World Politics*, New York, Oxford University Press, 1997, pp. 165-90.

Sweezy, P.M. "More (or Less) on Globalization," *Monthly Review*, 49:4 (September - October 1997), pp. 1-4.

Shaw, Martin. *Global Society and International Relations*, Cambridge, Polity Press, 1994.

Singer, J. David. "The Level of Analysis Problem in International Relations," in James N. Rosenau ed., *International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory*, New York, The Free Press, 1969, pp. 20-29.

Smart, Barry. *Michel Foucault*, London, Routledge, 1985.

Smith, E. M. and Weiss T. G. "UN Task Sharing: Towards or Away from Global Governance," *Third World Quarterly*, 18:3 (1997), pp. 595-619.

Takeishi, Reiji. "The Persian Gulf in the Context of Globalization," Paper Presented at the Seminar on "Comparative Perspectives on Globalization and the Persian Gulf," IPIS, Tehran, 25 April, 2000.

Tooze, Roger. "International Political Economy in an Age of Globalization," in S. Baylis and S. Smith eds., *The Globalization of World politics*, Oxford and New York, Oxford

- University Press, 1997, pp. 212-30.
- Tamamoto, Masaru. "The Privilege of Choosing: The Fallout from Japan's Economic Crisis," *World Policy Journal*, 15:3 (Fall 1998), pp. 25-31.
- Travis, Tom A. "The Emerging World System: Grounds for Optimism and Pessimism," *Strategic Analysis*, 17:4 (July 1994), pp. 464-74.
- Tacson, J. "Searching for OAS/UN Task Sharing Opportunities in Central America and Haiti," *Third World Quarterly*, 18:3, (1997), pp. 489-507.
- Von Zon, Hans. "The Mismanagement of Zaporzhzhya with the World Economy Implications of Regional Development in Peripheral Regions," *Regional Studies*, 37:7 (October 1998), pp. 607-18.
- Verba, Sydney. "Assumptions of Rationality and Non-Rationality in Models of the International System," in J.A. Rosenau ed., *International politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory*, New York, The Free Press, 1969, pp. 217-31.
- Wallerstein, Immanuelle. "The National and the Universal, Can There Be Such a Thing as Global Culture," in A. D. King ed., *Culture, Globalization and the World System: Contemporary Conditions for Representation of Identity*, New York, Macmillan, 1991, pp. 91-105.
- Wallerstein, Immanuelle. "The State in the Institutional Vortex of the Capitalist World Economy," in Ali Kazangcigil, ed., *The State in Global Perspective*, Grower, UNESCO, 1986, pp. 145-54.
- Wiener, Norbert. *Cybernetics*, MIT Press, 1948.
- Wood, E. M. "Capitalism, Globalization, and Epochal Shifts: An Exchange," *Monthly Review*, 48:9 (February 1997), pp. 19-32.

Wood, G.m. "Modernity, Postmodernity, or Capitalism," *Monthly Review*, 48:3, (July-Augest 1996), pp. 21-39.

Wainer, M. "Security, Stability and International Migration," *International Security*, 17:3 (winter 1991-2), pp. 91-126.

White, Brian. "Diplomacy," in J. Baylis and S. Smith eds., *The Globalization of World Politics*, New York, Oxford University Press, 1997, pp. 249-62.

Waltz, John N. "International Structure, Force and the Balance of World Power," *Journal of International Affairs*, 1:2 (1969), pp.

Waltz, Kenneth N. *Man, the State and War: A Theoretical Analysis*, New York, Columbia University Press, (Paperpack Edition), 1968.

Watson, Adam. *The Evolution of International Society*, London, Routledge, 1992.

Watanabe, Akio. "The G-7 Summits and the Formation of a New World Political Order," *Japan Review of International Affairs*, 8:1 (Winter 1994), pp. 3-20.

Young, Gillian. *International Relations in a Global Age*, Cambridge, Polity Press, 1999.

Zhongwei, Lu. *Contemporary International Relations*, 9:2 (Fall 1999), pp. 3-9.

Zizeck, S. "Multiculturalism, or the Cultural Logic of Multinational Capital," *New Left Review*, 25, (September - October, 1997), pp. 36-43.

- اخوان زنجانی، داریوش. «ارتباطات و روابط بین‌الملل»، *نامه فرهنگ*، سال پنجم، شماره ۳، (پاییز ۱۳۷۴).
- اخوان زنجانی، داریوش. «بحران سومالی و مسئولیت جامعه بین‌الملل»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۳۸، (۱۳۶۹).
- اخوان زنجانی، داریوش. «جامعه مدنی و جامعه مدنی جهانی»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره‌های ۱۲۷-۱۲۸. (فروردین - اردیبهشت، ۱۳۷۷)، صص ۳۷-۳۰.
- اخوان زنجانی، داریوش. «ساختار بین‌الملل»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۳۸، سال ۱۳۶۹.
- اخوان زنجانی، داریوش. «عوامل محرکه در رقابت آمریکا و شوروی در شرق مدیترانه»، *فصلنامه خاورمیانه*، سال ۴، شماره ۴، (۱۳۷۴).
- بوزان، باری. *مردم، دولت و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبری، ۱۳۷۸.
- بیرن بوم، پی‌یر. *جامعه‌شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، انتشارات باز، ۱۳۷۹.
- تارو، لستر. *رویارویی بزرگ*، ترجمه عزیز کیاوند، تهران، نشر دیدار، ۱۳۷۳.
- تافلر، الوین. *موج سوم*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۱.
- تافلر، الوین و تافلر، هایدی. *جنگ و ضد جنگ: بقا در آستانه قرن بیست و یکم*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر سیمغ، ۱۳۷۲.
- چامسکی، نوام. «گفتگو با چامسکی» *روزنامه بهار* ۱۳۷۹/۳/۱۷، صص ۱۱.
- دو بنوا، آلن. «قدرت و فرهنگ»، ترجمه شهروز رستگار نامدار، *نامه فرهنگ*، (خرداد - تیر ۱۳۷۴)، شماره‌های ۹۳-۹۴، صص ۲۹-۲۶.
- سیمین، موحد. «نبرد امواج»، *مجله سروش*، شماره ۱۰۸، (۱۷ شهریور ۱۳۷۵)، صص ۱۹.
- فوکو، میشل. *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، مترجمان، نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- کندی، پُل. *پیدایش و فروپاشی قدرتهای بزرگ*، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.

کوهن، ریموند. *قواعد بازی در سیاست بین‌الملل*، ترجمه مصطفی رحیمی و شیشه چی‌زاده، تهران، نشر سفیر، ۱۳۷۰.

گراهام تی، آلیسون. *شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

گلیک، جیمز. *نظم در آشفتگی*، ترجمه مسعود نیازمند، انتشارات مرکز بهسازی و آموزش نیروی انسانی هما، بدون تاریخ.

گیدنز، آنتونی، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.

گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.

میشل فوکو، *بررسی یک پرونده قتل*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۶.

هابرماس، یورگن. «مضمون ارتباطاتی قدرت از نظر هانا آرنه»، در قدرت، به قلم استیون لوکس، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، صص ۱۳۱-۱۰۹.

هایلبرونز، رابرت ل. *سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم*، ترجمه دکتر احمد شهما، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

هولاپ، رابرت. *یورگن هابرماس، نقد حوزه عمومی*، ترجمه دکتر بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.